

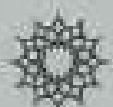
زندبهن سین

تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی

ویادداشتها

از

محمد تقی راشد محصل



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فهرست

پیشگفتار	هفت-سیزده
بخش نخست- برگردان فارسی ویادداشت‌های آن	۱-۴۶
بخش دوم- آوانویسی ویادداشت‌های آن	۵۰-۸۵
بخش سوم- واژه‌نامه	۸۹-۱۶۶
بخش چهارم- فهرست‌ها	۱۶۷-۱۸۹
افزودها	۱۹۳-۲۲۲

نشانه‌ها

[]	نشانه کاستن واژه از متن
< >	نشانه افزودن واژه به متن
←	نگاه کنید به . . .
ج	جلد
ص	صفحه
صص	از صفحه تا صفحه

زند بهمن یسن

ستایش دادار اورمزد نیک افزاینده رایومندر (= باشکوه) فرهمند و امشاسپندان را. آفرین (= ستایش) بهدین پاک مزدیسنان را. تندرستی و دیرزیستی و کامیابی برای او که این را می نویسم^(۱).

۱

۱- از ستودگر <نسک>^(۲) چنین پیداست که: زردشت از اورمزد بی مرگی خواست. ۲- پس اورمزد خرد همه آگاه (= خرد اورمزدی) را به زردشت نمود (= نشان داد). ۳- و با آن درخت پاک ریشه ای دید که در آن چهار شاخه بود^(۳)، یکی زرین، یکی سیمین یکی پولادین، یکی آهن برآمخته^(۴). ۴- آن گاه پنداشت که در خواب دیده است. ۵- هنگامی که از خواب بیدار شد، زردشت به او (= اورمزد) گفت که: «ای خدای مینویان و جهانیان! به من نشان ده که درخت پاک ریشه ای که دیدم، که چهار شاخه بدان بود، <چیت>^(۵) ۶- اورمزد به زردشت سپستان گفت که: «آن درخت پاک ریشه ای که دیدی، آن جهان است که من اورمزد آفریدم. ۷- آن چهار شاخه، آن چهار زمان است که رَسَد ۸- آن که زرین است، پادشاهی گشتاسپ شاه است، هنگامی است که من تو را <برای> دین دیدار کنم و گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالیبدیوان بشکند و دیوان از آشکارگی به گریز و نهان-روشی^(۶) ایستند (= زردشت قالب مادی دیوان را درهم شکند و اینان از آن پس در

نظر آدمیان آشکار نباشند و زندگی مخفیانه را آغاز کنند). ۹- آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر، پادشاه کیانی است. ۱۰- آن که پولادین است، پادشاهی انوشروان خسرو قبادان (= خسرو پسر قباد) است. ۱۱- و آن آهن برآمخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده موی^(۶) خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم) است <در> هنگامی که سده دهم تو سر بود (= به پایان رسد)^(۷)؟

۲

۱- در زند بهمن یسن، خرداد یسن، اشتاد یسن^(۸) پیدا است که یک بار گجته (= ملمون) مزدک بامدادان، دشمن دین، <برای> دشمن کردن ایشان (مردمان) یا دین ایشان به پیدایی آمد^(۹) ۲- آن انوشروان خسرو قبادان، خسرو پسر ماهونداد، نوشاپور پسر دادار اورمزد، دستور آذربایجان و آذر فرنیغ بی دروغ و آذرباد، آذر مهر و بخت آفرید را به پیش خواست^(۱۰) ۳- و از ایشان پیمان خواست که: «این یسنها را پنهان مدارید، جز به پیوند خویش زند میاموزید». ۴- ایشان در آن باره با خسرو پیمان کردند.

۳

۱- در زند بهمن یسن پیدا است^(۱۱) که: زردشت دیگر بار از اورمزد بی مرگی خواست، ۲- و گفت که: «زردشت ای دادار! میان این آفریدگان تو، پرهیزگار تر و کاری نرم، اگر مرا بی مرگ کنی، چون «ون جد بیش»، «گوید شاه» و «بوست فریان» و «چهر و میان گشتاسپان» که پشتون بامی است^(۱۲)، که اگر مرا چون ایشان بی مرگ کنی <مردم> به دین تو بهتر گردند <گویند> که آن دین بردار (= زردشت) که به دین مزدیستان از اورمزد پذیرفت، بی مرگ شد، و مردمان دیگر به دین تو بهتر گردند».

۳- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! اگر تو را بی مرگ کنم، آن گاه

«نور برادرش» کرب^(۱۳) بی مرگ شود و اگر تو برادرش کرب بی مرگ شود، رستخیز تن پسین کردن نشاید^(۱۴).

۴- شاید^(۱۵) که زردشت را در اندیشه (= به نظر) دشوار آمد.

۵- اورمزد با خرد همه آگاهی^(۱۶) دانست که زردشت سپستان ستوده فروهر،

چه اندیشد. ۶- دست زردشت را فراز گرفت و اورمزد پاك، مینوی افزونی، دادار

جهان مادی، خرد همه آگاهی را به پیکر آب (= به شکل آب) بردست زردشت کرد و

او را گفت که: «از آن بخور!» ۷- زردشت از آن بخورد و خرد همه آگاهی از او

(= اورمزد) به زردشت اندر آمیخت. ۸- هفت شبانروز زردشت در خرد اورمزدی

بود. ۹- و زردشت مردمان و گوسپندان را در هفت کشور زمین بدید که هر يك را چند

موی بر پشت است و تك تك سر به كجا دارد. ۱۰- و چگونگی دار و درخت بدید، که

چند ریشه گیاهان در سپندارمذ، زمین، است که چگونه رسته است، چگونه

آمیخته است. ۱۱- شبانروز هفتم خرد همه آگاه را از زردشت باز ستاند. ۱۲-

زردشت پنداشت که: «این را» در خواب خوش اورمزد آفریده دیدم <و> از

خواب برنخاسته‌ام. ۱۳- و هر دو دست را برد و پیکر خویش را باز مالید (لمس

کرد): که دیرزمان است خفته‌ام و از خواب خوش اورمزد آفریده برنخاستم^(۱۷).

۱۴- اورمزد به زردشت سپستان گفت که: «در خواب خوش اورمزد آفریده

چه دیدی؟» ۱۵- زردشت گفت که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان

مادی! توانگر بسیار خواسته دیدم که به تن (= در گیتی) بدنام و روان <او> لاغرو

نزار و در دوزخ بود و مرا خوش نیامد. ۱۶- و درویش بی چیز بیچاره دیدم که روان او

در بهشت، شاد <بود> و مرا خوش آمد. ۱۷- و توانگر بی فرزند دیدم و مرا خوش

نیامد. ۱۸- و بی‌نوی بسیار فرزند دیدم و مرا خوش آمد. ۱۹- و درختی دیدم که هفت

شاخه بر آن بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین و یکی برنجین، یکی

ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهن برآمخته^(۱۸).

۲۰- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپستان! این است آن چه از پیش گویم

(= پیشگویی من این است). ۲۱- درخت يك ریشه‌ای که دیدی، آن گیتی است که

من اورمزد آفریدم. ۲۲- آن هفت شاخه که دیدی، آن هفت زمان است که رسد.

۲۳- آن که زرین است، شاهی گشتاسپ شاه است که من و تو <برای> دین دیدار کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان را بشکند و دیوان از آشکاری به گریز و نهان روشی ایستد و اهریمن و دیوزادگان دوباره به تاریک‌ترین دوزخ تازند و پرمهر (= نگهداری، مراقبت) آب و آتش و گیاه و سپندارمذ، یعنی زمین، آشکار شود^(۱۹). ۲۴- آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر کیانی است که، بهمن اسفندیاران خوانده شود، که دیورا از مردمان جدا کند و همه جهان را بپیراید و دین را روا کند.^(۲۰) ۲۵- <و آن> روین، پادشاهی اردشیر آراستار و ویراستار (= آراینده و سامان بخشنده) جهان است و آن <پادشاهی> شاهپور شاه است که جهان را، که من اورمزد آفریدم، آراید و در پایان جهان نجات را روا کند و نیکی پیدا شود. و آفریاد پیروز بخت راست ویراستار دین، به وسیله روی، که ساخت (ه) آزمایش ایزدی) این دین است، با جداراهان (= مخالفان) پیکار کند و <دین را> دوباره به راستی آورد.^(۲۱) ۲۶- آن که برنجین است، پادشاهی بلاش اشکانان شاه است که جداراهی (= اختلاف) را که بود، از جهان ببرد و آن ترسای بدگور بد دین، نابود شود، از جهان محو و ناپیدا شود^(۲۲). ۲۷- و آن که ارزیزین است، پادشاهی شاه بهرام گور است که مینوی رامش را پدیدار <و> پیدا کند و اهریمن با جادوان دوباره به تیرگی و تاری دوزخ تازند.

۲۸- آن که پولادین است، پادشاهی خسرو قبادان است که مزدك بامدادان گجسته، دشمن دین، را که با جداراهان ایستد (= با مخالفان همراه باشد) از این دین باز دارد.^(۲۳) ۲۹- آن که آهن برآمخته است، ای زردشت سپتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده‌موی در سر (= پایان) هزاره‌توست یعنی آن گاه که سده دهم توبه سر رسد^(۲۴).

۴

۱- زردشت گفت که: «ای دادار جهان مادی! مینوی افزونی! نشان سده دهم چه باشد؟». ۲- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپتمان! نشانه‌هایی که در سر

هزاره تو باشد، روشن کنم. ۳- در آن پست‌ترین زمان، یکصدگونه، یکهزارگونه و بیورگونه (= ده‌هزارگونه) دیوانه گشاده موی خشم تخمه برسد. ۴- پست‌ترین نژادها از سوی خراسان به ایرانشهر تازند، درفش برافراشته‌اند، سلاح سیاه بزنند (= حمل کنند) و موی گشاده به پشت دارند^(۲۵) و بیشتر بندگان خرد پست و پیشه‌ور <و> پیشکار خشن باشند^(۲۶).

۵- ای زردشت سپستان! بن و زافر آن تخمه خشم پیدا نیست. ۶- به سرزمینهای ایران که من اورمزد آفریدم به جادوگری بنازند. ۷- چنان که بسیار چیز سوزند و خانه خانه‌داران، ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست‌دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباہ کنند. این دین پاک مزدیسنان، آتش بهرام <که> در دادگاه (= آتشکده) نشانده شده است^(۲۷)، به نیستی رسد و زنگان^(۲۸) و آوارگان به پیدایی رسند (= به نام و آوازه رسند). ۸- و آن ناحیه شهری، و آن شهر بزرگ دمی و آن دو بزرگ دوده‌ای و آن دوده بزرگ استخوانی (= فردی) باشد^(۲۹).

۹- ای زردشت سپستان! این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، به زشت-کامی و شتم و فرمانروایی بد بکنند (= خراب کنند) ۱۰- دیوان گشاده موی، فریفتار (= فریبکار) هستند یعنی آن چه گویند، نکنند. و بد دین هستند یعنی آن چه نگویند، کنند. ۱۱- ایشان را عهد، پیمان و راستی و آیین نیست و زنهار ندارند و به عهدی که کنند، نایستند (= به عهدی که بندند پایدار نیستند) ۱۲- این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، با فریفتاری و آز و فرمانروایی بد بکنند. ۱۳- ای زردشت سپستان! در آن زمان همه مردم فریفتار باشند یعنی بد یکدیگر خواهند و دوستی بزرگ دیگرگون شود ۱۴- و آزر و عشق و دوستی روان از جهان برود. ۱۵- مهر پدر از <دل> پسر و برادر از <دل> برادر برود، داماد از خسر (= پدرزن) جدا خواسته باشد^(۳۰) و مادر از دختر جدا و جدا کامه (= باخواست و نیاز متفاوت) باشند.

۱۶- ای زردشت سپستان! هنگامی که سده دهم نو سرآید، خورشید راست‌تر و تنگ‌تر و سال و ماه و روز کوتاه‌تر. ۱۷- و سپندارمذ، یعنی زمین، تنگ‌تر و تنگ‌راه‌تر^(۳۱) <باشد> ۱۸- و تخم، بر (= میوه) نهد و بر دانه‌ها (= غله‌ها) در

ده، هشت بکاهد <و> دو بیفزاید و آن که بیفزاید سپید نباشد. ۱۹- و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد <و> ده بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

۲۰- مردم، کمتر زایند و هنر و نیروی ایشان کم <باشد> و فریفتار و بددادتر (= شحگرتر) باشند و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند، ایشان در نود <سالگی> نیز محبت ندارند.

۲۱- در آن زمانه بد، مرغی بیش از مردم آزاده دین بردار آزرم دارد. ۲۲- و مزد ایشان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دست ایشان کم زود و انواع جداکیشان (= مخالفان) برای ایشان (= دین برداران) خواستار پدی باشند. ۲۳- و <در> همه جهان دفن مرده و پوشانیدن مرده (= کفن کردن) رایج باشد. ۲۴- و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردن مرده و خوردن مرده را به داد دارند و <از آن> نپرهیزند. ۲۵- و کار و کرفه بزرگی شعارند. گناهکاری <ورزند> و راه دوزخ را هموار سازند و به سبب و از گونگی (= بدسرشتی)، پستی و گمراهی دیو خشم و آرز، به دوزخ تازند.

۲۶- ای زردشت سپهتمان! در آن زمان شگفت یعنی پادشاهی (= تسلط) خشم خونین درفش و دیو گشاده موی خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم)، پست ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند. ۲۷- و دیندارانی که گُستی (= کمربند ویژه دین زردشتی) به کمر دارند پادپایی (= تطهیر) داشتن نتوانند. ۲۸- زیرا در آن پست ترین زمان، مردار و نجاست آن گونه بسیار باشد که <هرگاه> مرد گام برگام نهد، بر مردار رود؛ یا اگر <خود را> به برش نوم شوید <چون> پای از مغ بیرون نهد^(۳۲)، بر مردار رود. یا اگر در نساکده (= جای مرده) بدون فراز گستردن برسم، درون یزند^(۳۳)، جایز باشد. ۳۱- یا که در آن پست ترین زمان، یزش کردن با دود مرد جایز باشد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسد، در یکصد، در یک هزار، در ده هزار یکی باشد که به این دین گردد، آن که گردد، نیز از آن کار نگیرد (= برطبق آن عمل نکند). آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد از یک هزار <آتش> یکی را نگهدارند، آن <یکی> را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. ۳۲- یا اگر مردی یشت کرده

باشد، و نیز نگستان^(۳۹) نداند به نیک اندیشی (= با نیت خوب) <آتش> بیفروزد، جایز باشد.

۳۳- خواسته و احترام همه به جداگیشان <و> جدا راهان (= کفار، آنان، که دینی جز دین زردشتی دارند) رسد. ۳۴- و کرفه گر (= ثوابکار) نیک از دوده آزاد مردان <و> مُغ مردان به گشاده رفتن^(۳۵) ایستند (= بدون کسی راه بروند). ۳۵- خردان، دختر آزادگان، بزرگان <و> مُغ مردان را به زنی گیرند. ۳۶- آزادگان و بزرگان و مُغ مردان به شکوهی (= بیوایی) و بندگی رسند. و <مردمان> تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردان آواره به پیشگاهی و راینبداری (= حکومت و اداره کشور) رسند. ۳۷- و گفتار دین برداران، مهر و فتوی داور راست (= قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریک شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (= ناپیکاران) و افسوسگران (= دلفکها) و داوریهای دروغ را راست و باور داوند و بدان سوگند دروغ خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست درباره من، اورمزد، گویند.

۳۹- ایشان که به هیربدی و هاوشی (= آموزگاری و شاگردی) ناموزند، بذر یکدیگر خواهند و آهو (= عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. ۴۰- و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشان کنند و دشمن نیکان باشند یعنی که درباره یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادت) که انجام دادن آن را بپذیرند، انجام ندهند) <و> از دوزخ بیم ندارند.

۴۱- ای سپتمان زردشت! اندر آن سده دهم، که هزاره توبه پایان رسد، همه مردم آزرست (= حریص) <و> ناراست دین باشند. ۴۲- و ابر کامگار و بار مقدس را به هنگام وزمان خویش باران کردن نشاید. ۴۳- ابر ویه همه آسمان را تیره کند^(۳۶). ۴۴- و باد گرم و باد سرد رسد <و> برون تخم دانه ها را ببرد. ۴۵- باران نیز به هنگام خویش نبارد، خرفستر (= جانداران زیانکار) بیشتر از آب بیارد. ۴۶- و آب رودها و چشمه ها بکاهد و <آنها را> افزایش نباشد. ۴۷- و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بد هنر تر زایند و بار کمتر گیرند و موی <آنان> کمتر و پوست <آنان>

تُنك نر <باشد> و شیر <شان> نیفزاید و چری کم دارد. ۴۸- و گاورد را نیرو کم و اسب را روند (= تنرو) را هنر کم <باشد> و به تاخت کم بُرد.

۴۹- ای زردشت سپستان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (= کم) دارند، <به سبب> بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست <و> مرگ را به آرزو خواهند.

۵۰- و جوانان و کودکان اندیشناك (۳۷) باشند و از دلشان شوخی، بازی و رامش برنیاید. ۵۱- و جشن و نهاده (= آیین و رسم) پیشینیان و اوسفریدر (= نذر، خیرات) ایزدان و یشت و یزش (= عبادت) و گاهنبار و فروردیگان (۳۸) جای جای کنند و بدان چه کنند، بای گمانی (= یقین) نگروند. ۵۲- و پاداش به داد (= به حق) ندهند و دهش (= بخشش عطا) و اهلو داد (= صدقه) ندهند نیز آن چه را دهند، پشیمان شوند (۳۹). ۵۳- و آن مردم بهدین، که این دین به مزدستان ستوده است، بدان راه و رسته، شیوه <و> روش ایشان فراز روند، به دین خویش نگروند.

۵۴- و آزاد و بزرگ و دهقان نیک از ده و جای خویش به تبعید از بن جای (= زادگاه) و دوده خویش بروند و از خردان و بدان چیز به نیاز (= گدایی) خواهند <و> به درویشی و بیچارگی رسند.

۵۵- از <هر> ده <تن> این مردم بُه <تن> در سوی اباختر (= سمت شمال) (۴۰) نابود شوند.

۵۶- در فرمانروایی بد ایشان هر چیز به نیستی و بیچارگی و سبکی (= خواری) و نیستی رسد. ۵۷- سپندارمذ، <یعنی> زمین، دهان باز گشاید، هرگوهر <و> فلز مانند زر و سیم و روی و آرزیر و سرب به پیدایی رسد (= آشکار شود) (۴۱).

۵۸- و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان انیرانی (= غیر ایرانی) چون هیون، ترك، مختل و تبتی رسد. که بیابان نشین و کوهیار <اند> و چینی و کابلی و سغدی و رومی و هیون سبیر سرخ جامه بر این دههای ایران من فرمانروا باشند. فرمان و کامه (= میل و خواست) ایشان در جهان روا باشد (۴۲).

۵۹- پادشاهی از دوال کستیان (= چرمین کمران) (۴۳) و تازیان و رومیان به ایشان رسد. ۶۰- ایشان چنان فرمانروایان بد <ی> باشند که اگر مرد پرهیزگار نیکی یا

مگسی را بکشند هر دویه چشم ایشان یکسان باشد. ۶۱- و کاخ و خوییدی (= سرسبزی، خرمی) و آبادی و ده و دوده و خواسته و دستگرد و قنات ورود و چشمه بهدینان آزاده به این اتیان رسد و سپاه و مرز و درفش < نیز > به ایشان رسد. و پادشاهی در جهان به گامه خشم رود. ۶۲- و چشم از ایشان از خواسته پر نباشد، خواسته جهان گرد کند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناهکاری، لواط و دشتان- مرزی (= نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت و ورزند. ۶۳- و اندر آن زمان شگفت^(۲۲) شب روشن تر < باشد > و سال و ماه و روز بکاهد و سپندارم < یعنی > زمین، بالا آید و خطر مرگ و نیازمندی در جهان سخت تر باشد. ۱.

۶۵- اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه از پیش گویم، ۶۶- آن گنامینو (= اهریمن) ی گناهکار را آن گاه باید نابود کردن < که > ستمه تر (= ستیزه گرتر، مستکارتر) و بدفرمان تر باشد».

۶۷- ایدون نیک گفت اورمزد به زردشت سپیتمان که: «بخوان و از بر کن و از طریق زند، پازند و گزارش بیاموز، به هیربدان و هاوشتان بگوی تا در جهان بگویند، پس ایشان به آنهایی که از سده آگاه نیستند بگویند، به امید تن پسین^(۲۵) و برای نجات روان خویش مرزه و زشتی و پتیاره (= بلا) جدادیتان < و > دیوپرستان را برگیرند و ببرند (= تحمل کنند). ۱.

۶۸- و این را نیز به تو گویم ای زردشت سپیتمان که: «کسی که در آن زمان پنهان خواهد، نجات روان را نتواند، چه < اگر > تن فریه < باشد > روان لاغر، نزار < و > در دوزخ < باشد > کسی که روان خواهد، تن < او > لاغر، نزار < و > در گیتی فقیر و درویش < باشد > اما < روان او در بهشت فریه (= شاد) > باشد»^(۲۶).

۵

۱- زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، ای پرهیزگارا مینوی افزونی»

دادار جهان مانی - بدان که اورمزد را با <صفت> اهلو باید خوانند و دیگر <صفات را> باید به عنوان ستایش <گفت> . کسی هست که دادار اهلو را <صفت خواندنی> گوید^(۲۷) - ای دادار! آیا در آن زمان شگفت، پرهیزگاران و دیندار <انی> باشند که کستی بر میان دارند و دین را با برسم بستایند و دین (= رسم، آیین) خویدوده (= ازدواج با نزدیکان) در دوده <ایشان> رود (= رابج باشد)^(۲۸) .

۲- اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که : «در آن زمان شگفت، برترین مردان آن باشد که کستی بر میان دارد و دین را با برسم بستاید <گرچه> نه چنان <باشد> که در پادشاهی گشتاسب شاه بود . ۳- کسی که در آن زمان شگفت و ایثات یزمتیده^(۲۹) و «اشم و هو»^(۳۰) بگوید یا از بر کرده باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسب شاه دوازده هماسنی^(۳۱) با زوهر^(۳۲) یشت کرده باشد . ۴- و کسی که یشت کرده باشد و گاهان سروده باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسب شاه آب راپشته و گاهان را سروده باشد .

۵- برترین پرهیزگاران آن باشد که به دین مزدیسنان ایستد (= باقی بماند) و دین خویدوده (= آیین ازدواج با نزدیکان) در دوده آورد .

۶- اورمزد گفت که : «ای زردشت سپیتمان! در این نه هزار سال که من اورمزد آفریدم^(۳۳) مردم در آن زمان شگفت سخت تر باشند . ۷- چه در زمانه سخت پادشاهی بدلازدهاک^(۳۴) <و> افراسیاب نور مردم دارای زندگی بهتر و دارای زندگی بیشتر بودند و ایشان را پتیاره (= رنج و بلا) از اهریمن <و> دیوان کمتر بود . ۸- چه در آن پادشاهی بد ایشان در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، مانند آن هنگام که هزاره توبه سر رسد ای زردشت سپیتمان ! ۹- چه همه دههای ایران به سم اسب ایشان کنده شود (= ویران شود) و درفش ایشان به پدشخوارگر^(۳۵) رسد، گاه (= تخت) دین <و> دیهیم پادشاهی از آن جای بیکند و زنش (= ضربه) ایشان از آن جای رسد .

۱۰- ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم^(۳۶) ۱۱- از هستان (= موجودات) یزش (= عبادت) کسی بهتر و برتر است، که اورمزد را بیشتر یزش

کند. اورمزد از هرگونه پرهیزگاری آگاه است. یعنی اورمزد آگاه از پرهیزگاری مزد و پاداش کار و کوفه را بدهد. انجمنیان نروماده را بزم امشاسپندان که نرو نیز ماده اند، ایشان نیلک هستند (۵۵).

۶

۱- زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی، ای پرهیزگارا! از کجا دین به مزدیستان را باز بیاریند و به وسیله چه افزار (= نیرویی) این دیو گشاده موی خشم نخمه را بزنند (= نابود کنند)؟»
 ۲- ای دادارا! مرا مرگ ده و اخلاف مرا مرگ ده تا در آن زمانه سخت (متن: شگفت) نزنند (= زندگی نکنند)، زندگی کوتاه ده تا گناهکاری و راه دوزخ نیارایند (۵۶).

۳- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپنمان! پس از نشانه های سپاه پادشاهی از این خشم تخمگان <به> دروچ شیدسپی و کلسیایی <در> شهرهای سلم رسد. ماه و ندادده گفت که رومی باشند و «روشن» (۵۷) گفت که سرخ کلاه و سرخ سلاح و سرخ درفش باشند. یعنی که نشانه ایشان باشد» (۵۸).

۴- ای زردشت سپنمان! هنگامی که بیابند خورشید نشان نیره بنماید و ماه از گونه بگردد (= رنگ ماه تغییر کند) در جهان به و نیرگی و تاری باشد. در آسمان نشانه گوناگون پیدا باشد و زمین لرزه بسیار باشد و باد سخت تر آید، و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و <ستاره> تیر (= عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهی بدان را سامان بخشند.

۵- دروچ شیدسپی و کلسیایی یکصد گانه و یک هزار گانه و ده هزار گانه باشند، درفش سرخ دارند و حرکت ایشان بسیار <باشد> به ده های ایران که من اورمزد آفریدم، تا ساحل ارنگ (۵۹) بتازند. کسی بود که رود فرات گفت. تا دشت آسورستان مسکن <ایشان> است، دشت سخت هموار و آن مسکن آسوریان است یعنی مردم آسوری در آن مسکن دارند و نشیمن آنان آن جاست، کسی بود که

سوراخ دیوان گفت:-

۶- ایشان ایدون آن خشم تخمگان صدگانه و یکهزارگانه و ده هزارگانه را بکشند و بازگردند. درفش، نشان <و> سپاه بی شمار این دیوان گشاده موی به این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، برسند و هیون، دشمن فراخ پیشانی ترك و کر میر^(۶۰) - که برافراشته درفش هستند زیرا درفش را بالا گیرند، با شمار بسیار به دههای ایران که من اورمزد آفریدم چون بش (بال) اسب بایستند ترك دوال- کسنی، رومی، شیدسی و کلسیایی با هم فراز رسند ۷- سه بار در سه جای به هم نبردی جنگ بزرگ بوده باشد، ای زردشت سپستان! ۸- یکی در پادشاهی کاووس، هنگامی که به همراه دیوان <اورا> با امشاسپندان نبرد بود^(۶۱). ۹- و دوم هنگامی که تو ای زردشت سپستان دین پذیرفتی و تو همپرسی (= دیدار) <کردی و> گشتاسپ شاه و ارجاسپ خشم زاده در کارزار دین، در سید بیشه با هم جنگیدند - کسی بود که در پارس گفت-^(۶۲) ۱۰- و سوم هنگامی که هزاره توبه پایان رسد، ای زردشت سپستان! که آن هر سه، ترك و تازی و رومی در يك جای رسد- بود کسی که دشت نشانه گفت- همه دههای ایران که من اورمزد آفریدم، از جای خویش به یدشخوارگر رسد. بوده است که آذرگشنسپ^(۶۳) در دریاچه چبچست^(۶۴) زرف گرم آب، بدون دیو که از آن جا نیز دین پیدا شد- بود کسی که <در برج> ماهی گفت، آدروگ^(۶۵) گفت که در خرچنگ- ایدون ای زردشت سپستان! در دههای ایران که من اورمزد آفریدم، خشم تخمگان در تازش باشند. که از این مردم، در یدشخوارگر و پارس و سوراخ نشین (= غارنشین) و کوه نشین و دریانشین آن گاه اندك بماند چه اگر شوی خویش را نجات دادن تواند، آن گاه اورازن و فرزند و خواسته به یاد نباشد. ۱۲- پس زردشت گفت که: وای دادار مرا مرگ ده، اخلاف مرا مرگ ده که در آن زمانه سخت نریند. ۱۳- . . . ای زردشت! آن روز که سده <دهم> هزاره توبه پایان رسد - که <هزاره> زردشتان است- آن گاه هیچ گناهکار از این هزاره در آن هزاره نرود.

۷

- ۱- زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی ای پرهیزگارا، دادار! اگر ایشان چنین بی شمار هستند به چه ابزار >ایشان را< توان نابود کردن. ۲- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! هنگامی که دیو گشاده‌موی خشم‌تخمه در ناحیه خراسان به پیدایی آید، نخست نشان سیاه پیدا شود، هوشیدر زردشتان (= هوشیدر پسر زردشت) در دریاچه فرزدان^(۶۷) زاید - کسی بود که دریاچه^(۶۸) کیانه گفت، کسی بود که در کابلستان گفت- ۳- ای زردشت سپیتمان! در سی سالگی به دیندار من اورمزد رسد - کسی بود که در ناحیه چینستان گفت، کسی بود که در هندوستان گفت- ۴- پادشاهی زاید که پدر آن پادشاه از تخمه کیان >باشد و< به یاری هوشیدر به هندوستان رود. ۵- در یکصد سالگی >اورا< میل به زنان باشد و از او پادشاهی که در دین به نام «بهرام ورجاوند»^(۶۹) خوانند، زاده شود- کسی بود که شاپور گفت- ۶- آن شب که آن کی زاید، نشان به جهان رسد، ستاره از آسمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود، ستاره نشان نماید، و داد اورمزد»^(۷۰) گفته است که آبان ماه و یادروز (= روز بیست و دوم ماه آبان) پایان >زندگی< پدر آن پادشاه (= پسر بهرام ورجاوند) باشد^(۷۱).
- به وسیله کنیزان شاه پرورش یابد، زنی پادشاه باشد^(۷۲). ۷- هنگامی که آن پادشاه سی ساله باشد- کسی بود که زمان را گفت (= کسی بود که روز و ماه رسیدن او را به سی سالگی مشخص کرد)- با سپاه و درفش بی شمار، سپاه هندی و چینی، درفش برگرفته- یعنی که درفش بالاگیرند- >که< افراشته درفش اند، افراشته سلاح اند، به نازش تا بهرود بتازند- کسی بود که «بوم ده» گفت تا میان ساحل بلخ و بلخاک^(۷۳) ای زردشت سپیتمان!
- ۸- هنگامی که ستاره اورمزد بالا، به یالست (= شرف) رسد، ناهید را فرو افکند، پادشاهی به >آن< کی رسد، سپاه بی شمار مسلح درفش آراسته‌اند.
- ۹- بود کسی که از سیستان و پارس و خراسان گفت، بود کسی که از کور (= حصار)

پدشخوارگر گفت، بود کسی که از کوهستان هرات گفت، بود کسی که از تبرستان گفت.

۱۰- و از آن ناحیه کودکی خواهند (۷۴) <با> درفش آراسته و بسیار سپاه بی شمار پدشخوارگر از لشکر و سپاه مسلح ایرانشهر به پیدایی آید. کسی بود که گفت <ایشان را> گردد و کرمانی نیز خوانند، پیدا نیست. ۱۱- که به یاری و هم درفش (= در زیر یک درفش واحد) شمار بسیاری از خشم تخمگان شیدسی و هیونو فراخ پیشانی آفریده شده، گرگ دویا آفریده و دیودوال کستی را در این دههای ایران بگشند.

۱۲- در کرانه اروند سه کارزار کنند (۷۵). . . یکی در سپید پشه و یکی در دشت نشانه (۷۶). ۱۳- کسی بود که در دریاچه سه تخمه (۷۷) گفت کسی بود که در مرور درخشان (۷۸) گفت، کسی بود که در پارس گفت.

۱۴- در پشت شهرهای ایران سپاه خراسانی بی شمار درفش افراشته اند، که درفش از پوست ببر (= سگ آبی) دارند و درفش ایشان باد و بند و قشان سپید است.

۱۵- و سپاه بی شمار تا به سوراخ دیوان بشتابند و چنان بگشند که <اگر> هزار زن پسر مردی بینند بیوند.

۱۶- ای زردشت سپستان! هنگامی که زمان سر شود، دشمنان چنان نابود شوند، مانند ریشه درختی که به یک شب زمستان سرد که فرارسد، به یک شب برگ بیفکند.

۱۷- این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، دوباره بیارایند.

۱۸- ای زردشت سپستان! گنامینو همراه با دیوان و بد تخمگان و خشم خونین درفش برای تازش بنزد و به پستی و یاری دیورستان و خشم تخمگان رسد. ۱۹- و من، دادار اورمزد، ایزد نریوسنگ (۷۹)، سروش (۸۰) پرهیزگار را به کنگدز (۸۱)، که سیاوش بامی (= سیاوش درخشان) ساخت به سوی چهر و میان گشتاسپان (= چهر- و میان پسر گشتاسپ) آرایند فره کیان و دین راست بفرستم که: ای پشوتن بامی! برو به این دههای ایران که من اورمزد آفریدم و هادخت (۸۲) و دوازده هاست را به وسیله آتش و آبها فرازیز (= بستای) یعنی به وسیله آتش آبها (۸۳)، آن چه را که با

آتش و آبها پیدا است، فرازیز، ۲۰- و ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار از چکاو (= قله) به داییتی^(۸۴) به کنگدز، که سیاوش بامی ساخت، برود و بانگ کنند که: «فراز روای پشوتن بامی! چهر و میان گشتاسپان، آراینده فره کیان و دین راست»^(۸۵) فراز رو به این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، گام (= تخت) دین و پادشاهی^(۸۶) را دوباره بیاری! ۲۱- ایشان به مینوی بروند و دوازده هماغه را بازوهر فرازیزند. ۲۲- و پشوتن بامی با یکصدوپنجاه مرد پرهیزگار، که هاوشت (= شاگرد) پشوتن اند و به مینوی جامه سمور سیاه دارند، فراز رود به وسیله اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بالا روند و با آتش آبها هادخت بغان پس^(۸۷) و من اورمزد را با امشاسپندان فراز ستایند.

۲۳- پس از آن یک سوم <نیروی> پتیاره (= اهریمن) بشکند. ^(۸۸)

۲۴- پشوتن بامی با یکصدوپنجاه مرد که <جامه> سمور سیاه دارند، به سوی آذر فرمند - که روشن پیکر خوانند و در دادگاه نشانده است که جان آذر فرنیخ^(۸۹) پیروزگر است - فراز رود و به هم زونی (= پیشوایی) اویش فراز سازند (= آیین عبادت به جای آورند) برسم بگسترنند و خرداد و امرداد یسن را با نیرنگ و نیرنگستان دینی فراز یزند.

۲۵- و یک سوم <دیگر نیروی> پتیاره بشکند.

۲۶- پشوتن گشتاسپان به یاری آذر فرنیخ و آذر گشپ و آذر برزین مهر^(۹۰) به بتکده بزرگ، نشیم (= جایگاه) گنامینوی گناهکار، فراز رود. خشم خونین درفش و همه دیوان و دروجان بدتخمه و جادوگران به آن زوfterین دوزخ رسند. به هم کوشی (= همکاری) پشوتن بامی آن بتکده را بکنند (= نابود کنند)^(۹۱).

۲۷- و من، دادار اورمزد با امشاسپندان به گریوه هورگر^(۹۲) آیم و به امشاسپندان^(۹۳) بفرمایم که: «به همه ایزدان مینوی گویند که: «بروید به یاری پشوتن بامی برسید!»

۲۸- و مهر^(۹۴) دارنده چراگاه فراخ و سروش دلیر و رشن^(۹۵) راست و بهرام^(۹۶) نیرومند و اشناد^(۹۷) پیروزگر <و فره دین مزدیسنان>، یعنی <نیروی آراینده رهبری جهان>، به فرمان من دادار برسند.

۲۹- من دادار، برای پشتیبانی به یاری پشوتن بامی رسم. ۳۰- دیوان تارتخمه را بزنند (= نابود کنند). ۳۱- گنامینوی گناهکار به مهر دارنده چراگاه فراخ بانگ کند که: «برای راستی، بایست! تو ای مهر دارنده چراگاه فراخ». ۳۲- پس مهر دارنده چراگاه فراخ بانگ کند که: «این نه هزار سال پیمانی که او (= اهریمن) کرد، تاکنون از دهاک بددین و افراسیاب تور و اسکندر رومی و دوال کستیان <و> دیوان گشادهموی مدت یک هزار سال پیش از پیمان پادشاهی کردند».

۳۳- آن گنامینوی گناهکار که چنین شنید، بیهوش شود. ۳۴- مهر دارنده چراگاه فراخ، خشم خونین درفش را بزند و به ستومی بگریزد. ۳۵- آن گنامینوی گناهکار با زادگان بدتخمه دوباره به تازی و نیرگی دوزخ گریزد. ۳۶- و مهر دارنده چراگاه فراخ، به پشوتن بامی بانگ کند که: «پکن، بزن (= نابود و تباہ کن) بتکده نشیم دیوان را! به این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، بروا گاه دین و پادشاهی را دوباره بیارای! گناهکاران هنگامی که تو را ببینند، بشکنند (= شکست خورند)».

۳۷- و پشوتن بامی و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگردند، و آن دروج پر نیرو را بزنند و آن بتکده نشیم دیوان بکنند و یزش فراز سازند، برسم فراز گسترند و دوازده هماسست یزنند و من دادار را با امشاسپندان بستانند.

۳۸- این است آن چه پیش گویم. ۳۹- پشوتن بامی به اروند و بهرود و این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، فراز رسد. هنگامی که تارتخمگان، ناشایستان، او را ببینند، بشکنند (= شکست خورند).

۸

۱- درباره بهرام ورجاوند پیداست که به پرفرهی فراز رسد و دیهیم فرازبندد، گمارده در مقام موبدان موبدی و مقام داور راستدین و این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، دوباره بیاراید.

۲- آزو نیاز و کین و خشم و شهوت، رشک و گناهکاری از جهان کاستی گیرد.

۳- گرگ زمان برود و میش زمان درآید. ۴- آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را

دوباره به جای خویش بنشانند و هیزم و بوی خوش به داد (= مطابق رسم و آیین) بدهند. ۵- و گنامینوی گناهکار با دیوان و نارتخمگان گنج و بیهوش باشد.

۶- پشتون بامی چنین گوید که: «نابود بادا دیو و پری، نابود بادا دیو دروغ و بدی، نابود باشند دیوان تارتخمه و افزوده بادا (= کامیاب بادا) اورمزد خدای، داناترین، بامشاسپندان، خدایان نیک، نیک آفریده شده و فره دین مزدیسنان و افزوده بادا زاد و رود رادان و راستان و نیک کرداران. نیک آفریننده بادا گاه دین و پادشاهی!»

۷- پشتون بامی فراز رسد با یکصد و پنجاه مرد هاوشت (= شاگرد) که «جامه» سمور سیاه دارند، فراز رسد. تختگاه دین و پادشاهی خویش بگیرند. ۸- اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه پیش گویم، هنگامی که هزاره زردشتان به سر شود (= به پایان رسد) و آغاز «هزاره» هوشیدران باشد!»

۹

۱- درباره هوشیدر پیداست که در سال یک هزار و هشتصد بزاید، در سی سالگی به دیدار من اورمزد رسد و دین بپذیرد^(۹۸). ۲- هنگامی که از دیدار «باز» آید، به خورشید نیز اسب بانگ کند که: «بایست!» ۳- خورشید نیز اسب ده شبانروز بایستد. ۴- چون چنین باشد (= چنین اتفاق افتد)، همه مردم جهان به دین مزدیسنان بایستند (= ایمان آورند).

۵- مهر دارنده چراگاه فراخ به هوشیدر زردشتان بانگ کند که: «ای هوشیدر، آراینده دین راست، به خورشید نیز اسب بانگ کن که: «برو!» زیرا کشور ارزه، وروبرش و وروجرش و نیمه خونیره بامی تاریک است^(۹۹). ۶- و هوشیدر زردشتان به خورشید نیز اسب بانگ کند که: «برو!» ۷- خورشید نیز اسب ورجاوند (= باشکوه) برود و همه مردم به دین به مزدیسنان بگروند.

۸- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه پیش گویم که این «رویداد» آفرینش را دوباره به هشتی خویش آورد».

۹- و هنگامی که نزدیک آغاز هزاره باشد، پشوتن گشتاسپان به پیدایی آید، قره کیان پیروزگر به اورسد. ۱۰- آن دشمن که به دروغ برنشت، چون ترك و تازی و رومی و شاهان بد ایرانی، به چیری و ستمگری و دشمنی با خدای روند و آتش را بزنند (= خاموش کنند) و دین را نزار کنند و نیرومندی و پیروگری را از آن ببرند و هر کسی که خواره و ناخواه آن داد و دین (= رسم و آیین) را بپذیرد، آن داد و دین را همی زنند (= از میان ببرند) تا آن گاه که هزاره به سر شود.

۱۱- و پس هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، در «هزاره» هوشیدر ماه «۱۱» آفرینش رواتر و به نیروتر باشد و دروغ مارچهره را بزند و پشوتن گشتاسپان همان گونه دستور ورد جهان باشد.

۱۲- و در آن هزاره هوشیدرماه مردم در پزشکی چنان ماهر باشند و دارو و درمان چنان به کار آورند و بزنند که جز به مرگ دادستانی (= مرگ مقدر) نمیرند اگرچه به شمشیر و کارد بزنند و کشند.

۱۳- پس اهل موغی (= بی دینی) از بهره (= درآمد) مقرری خواهد (= از درآمد، مقرری مرسوم را طلب کند)، به سبب اهل موغی و بدی «بدو» ندهند.

۱۴- و اهل موغ از آن کین برخیزد، بالای آن کوه دماوند، سویی که بیوراسپ (= ضحاک) است، گوید که: «اکنون نه هزار سال است، فریدون زنده نیست، چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی زیرا که این جهان پر از مردم است، و ایشان را از ورجمکرد» (۱۱) برآورده اند. ۱۵- پس آن اهل موغ چون آیدون گوید، از دهاک از بیم آن که دیه (= پیکر) فریدون به پیکر فریدون، پیش «او» برخیزد، نخست آن بند را نگسلد، تا آن گاه که اهل موغ آن بند «و» چوب را از بن بگسلد. ۱۶- پس زور دهاک افزوده شود، بند را از بن بگسلد، به تازش ایستد (= شروع به حمله کند) و در جای (= فوراً) آن اهل موغ را بیو بارد (= فرو برد، ببلعد) و گناه کردن را، در جهان بتازد و بی شمار گناه گران کند. يك سوم از مردم و گاو و گوسفند و آفریدگان دیگر اورمزد را بیو بارد و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۱۷- پس آب و آتش و گیاه، پیش اورمزد خدای به گله ایستند (= شکوه کنند، بنالند) ۱۸- چنین گله کنند که: «فریدون را باز زنده کن! تا از دهاک را بکشد، چه اگر

نو، ای اورمزد!، تو این نکنی، ما در جهان نشایم بودن (= نتوانیم در جهان باشیم). ۱۹- آتش گوید که: «روشنی ندهم» و آب گوید که: «تنازم (= جریان نیابم)». ۲۰- و پس من، دادار اورمزد، به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: «تن گرشاسپ»^(۱۱۲) سام را بجنبانند، تا برخیزد! ۲۱- و پس سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه بار بانگ کنند. ۲۲- و بار چهارم سام با پیروزمی برخیزد، پذیرد (= مقابله) ازدهاک رود و او (= ازدهاک) سخن او (= گرشاسپ) نشنود و گرز پیروزمی بر سر <ازدهاک> بکوبد و <او را> بزند و بکشد. ۲۳- پس ونج و پتیاره از این جهان بروند تا هزاره را به پایان رسانم. ۲۴- و پس سوشیانس^(۱۱۳) آفرینش را دوباره پاک بسازد و رستاخیز و تن پسین باشد (= واقع شود).



فرجام یافت به درود (= سلامت) و شادی و رامش، به کام ایزدان باد!
ایدون باد! ایلون تر نیز باد!

یادداشتها

۱. متن: nibisihēm صورت مجهول از مصدر nibistan «نوشتن»، در چنین موردی معمولاً باید nibisēm «می نویسم» یا nibisihēd «نوشته می شود» بیاید. مثلاً در آغاز یادگار زیریران معادل همین عبارت به صورت زیر آمده است.

tan drustih ud daga-ziyisnih har wehān ud frārōn-kunišnān nāmēšān ōy kē rāy nibēšihēd.

تندرستی و دیرزیستی همه نیکان و نیک کرداران بوژه کسی که برای او نوشته می شود.

۲. املاء تازه ای است برای «سودگر». بنابر آن چه در کتاب دینکرد آمده است اوستای دوره ساسانیان دارای ۲۱ نِسک (= کتاب) بوده است که آنها را به سه دسته هفت تایی بخش می کرده اند. بخش نخست یعنی «گاهانی» که دربردارنده کارها و امور مربوط به مینو بوده است، بخش «دادی» که دربردارنده کارهای مربوط به جهان بوده و بخش سوم «هاتمانسری» که دربردارنده کارهای میان این دو بوده است. بخش گاهانی هفت نِسک زیر را شامل می شده است: «سودپسن»، «سودگر»، «وزشت»، «مانشیر»، «هادخت»، «دیخ»، «وشتنگ» و «سپند». بنابر این «سودگر» و یا چنان که در این جا آمده است «سودگر» دومین نِسک از مجموعه نِسکهای گاهانی اوستای دوره ساسانی بوده است. مطالب کلی سودگر نِسک درباره ستایش اورمزد و دوری از اهریمن و آفریدگان بد او و ستایش کرفته های دین و نکوهش

عیبها و بزه‌هاست. سودگر نك به بیست و دو فرگرد بخش می‌شده است که فهرست مطالب هر يك از فرگردها نیز در دینکرد آمده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دینکرد سنجانا ج ۱۵، ص ۲، ۷، ۸، و ج ۱۷ ص ۲۶۵؛ دینکرد مدن ص ۶۷۷، ۶۸۰ و ۷۸۷-۸۱۸.

۳- شاخه در ترجمه واژه پهلوی «ازگ»، واژه در متنهای فارسی به صورت: «ازغ»، به فتح اول و سکون ثانی و عین نقطه دار، آن چه از شاخهای درخت بیرند و بیرایش دهند و آن را به عربی جمله گویند (برهان) و «شاخ خرد، شولان و ترکه (لغت نامه)» آمده است. در گویشهای جنوب خراسان به صورت «ازگ» و به معنی برجستگیهای کوچکی است که پس از بریدن ترکه‌های ریز شاخه از آن به جای می‌ماند.

۴. مراد از «آهن برآمخته» آهن پالوده نشده است. صادق هدایت در برابر آن و ریم آهن (= ماده‌ای که پس از گداختن آهن در کوره باقی می‌ماند) آورده است (نگاه کنید به زند و هومن یسن ص ۳۰ یادداشت ۱).

۵. «نهان روشی» به معنی «زندگی مخفی داشتن» است بنابر اسطوره‌های زردشتی، پیش از زردشت، دیوان به شکل آدمی بر زمین راه می‌رفتند. اما زردشت پس از پیامبری آنان را از زمین بیرون کرد و ناچار به زیر زمین گریختند و در آن جا نهانی به زندگی ادامه دادند. در یسن نهم بند ۱۵ آمده است: «نوای زردشت! همه دیوان را به زیر زمین نهان کردی <دیوهایی> که پیش از این به شکل آدمی بر این زمین می‌رفتند...» نیز نگاه کنید به بند ۲۰ فصل سوم همین کتاب.

۶. «دیوان گشاده موی» برگردان ترکیب *dēwān i wīzard/agwars* است (نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۱۰۶ یادداشت ۱۳۸).

در یادگار جاماسپی ص ۶۳ ضمن یادکرد وقایع تاریخی و سلطنت ساسانیان می‌گوید: «بزدگرد شهریار بیست سال <پادشاهی کنند> و از آن پس ایشان خود به خود نابود شوند پس بپایند تازیان گذارده موی از تخمه خشم به اندک زور و نیرو ایران شهر فراز گیرند سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان

(= ساعت) ۴.

۷. مطالب این فصل با آن‌چه درباره مطالب فرگرد هفتم سودگرنسک در دینکرد آمده برابر است. ترجمه نوشته دینکرد چنین است:

«فرگرد هفتم ناپورت (صورت پهلوی واژه‌های اوستایی tā vs urvātā که در آغاز یسن می‌آمده است) درباره نشان دادن چگونگی چهار زمان به زردشت در هزاره زردشتان، نخست زرین، آن «زمان» که اورمزد در آن دین را به زردشت نشان داد، دیگر سیمین آن «زمان» که در آن گشتاسپ دین را از زردشت پذیرفت. سدیگر پولادین آن زمان که آفریاد مهر اسپندان آراینده پرهیزگاری بزاد، چهارم زمان، آهن برآمخته که پرزایی و پادشاهی (= نوالد و تسلط) اهریمن و دیگر بدان است. (نگاه کنید به دینکرد سنجانا ج ۱۷، ص ۱۲ و دینکرد مدن ص ۷۹۲). پیداست که مطلب با آن‌چه در این فصل و فصل سوم زند بهمن یسن آمده است اختلاف دارد. صورت یادشده در دینکرد به پادشاهی اردشیر کیانی و خسرو انوشیروان اشاره‌ای ندارد و نشان می‌دهد که این دو مورد افزوده‌های پسین است.

۸- امروزه متن اوستایی خردادیشث و اشتادیشث در دست است اما متن زند هیچ کدام باقی نمانده است. مطالب متن اوستایی دویشت یادشده با آن‌چه در این متن آمده است همانندی آشکار ندارد (نگاه کنید به پشتهای پورد اوود ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۱ و ج ۲ صص ۲۰۶-۲۰۱ و اوستای گلدنرج ۲، یشت ۴ و ۱۸)

۹. درباره پیدایی مزدك و رواج آیین او در نوشته‌های دیگر پهلوی نیز اشاراتی دیده می‌شود در بندهش آمده است: «اندر پادشاهی قباد، مزدك بامدادان به پیدایی آمد، قانون مزدکی نهاد، قباد را فریقت و گمراه کرد و فرمود که زن و فرزند و خواسته به همی و انبازی (= به اتحاد و اشتراك) باید داشت. (بندهش صص ۱۸۴-۱۸۵). روایتی از زند بهمن یسن که در روایات داراب هر مزدپاره آمده و بنابر گفته ناوادیا (زیان و ادبیات پهلوی ترجمه دکتر سیف‌الدین نجم آبادی ص ۱۶۹). از روی نسخه پازندی نوشته شده است، که امروز از آن نشانه‌ای نداریم، درباره مزدك آورده است: «در زند بهمن یشت و خرداد یشت پیداست

که در هنگام انوشیروان خسرو قباد گجسته بدگوهر مزدك پدیدار آید و بسیار آیین بدنهد و خسرو انوشه روان دستوری خویش دماوند بن شاپور و آذر اورمزد دین دستوری آذر یادکان و کافر فزاینده باد و آذر مهر بخت آفرین بخواند و با کجسته مزدك پیغام کند که اگر ایشان را جواب بکند حق باشی وگرنه به کشتن ارزانی کند باشد چه پیمان کند و از کجسته مزدك ده سخن دینی پرسد و یکی را جواب کردن نداند پس خسرو انوشه روان او را به زودی نیست کند و جهان از پیاره مندی پاك کند. (روایات داراب هرمزدیار ج ۲، ص ۸۷).

۱۰. از موبدانی که در این جا نام برده شده است، برخی مشهورند و در متنهای دیگر نیز به آنها اشاره شده است مثلاً «نیوشاپور» گویا موبدان موبد زمان انوشیروان بوده است. داد اورمزد یا چنان که در این جا آمده است «دادار اورمزد» نه به عنوان پدر «نیوشاپور» بلکه به عنوان یکی از موبدان زمان انوشیروان دروندیداد پهلوی نام برده شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به نیرنگستان سنجانا مقدمه ص ۱۲-۱۰).

۱۱. نسخه پازند (منهای پازند ص ۳۳۹-۳۴۸) از این جا آغاز می شود. مطالب این فصل نیز مؤید این نکته است که دو فصل گذشته افزوده های بعدی است و احتمالاً همین فصل آغاز کتاب بوده است. در متن پازند آمده است: در زند بهمن یسن پیدا<ست> که زردشت از... «دیگر بار» که در این متن آمده نیز افزوده پسین است.

۱۲. در متن پازند از: «ون جد بیش»، «گوبدشاه» و «پشوتن گشتاسپ» نام برده شده است. بنابر متنهای پهلوی و روایات دینی زردشتی برخی از مردمان پرهیزگار تا بازپسین روز زنده می مانند و در پایان جهان نجات بخشان را در بازآرایی گیتی باری می رسانند. از این گروه زیر نام «بی مرگان» یا «جاودانگان» سخن می رود. شماری بی مرگان و شیوه ادامه زندگی وزنده شدن مجددشان در متنها یکسان نیست (نگاه کنید به، محمدتقی راشد محصل، «بی مرگان و فرشتگواران» فروهر، سال ۲، شماره ۵ و ۶ مرداد و شهریور ۶۴).

۱۳. «تور برادر ووش» کرب، یکی از پنج برادر جادوگری است که باز زردشت دشمنی

دیرینه داشتند و بسیار کوشیدند تا در آغاز زایش او را از میان بردارند، اما بر این خواست توفیق نیافتند. تا این که سرانجام زردشت به دست همین تور برادرش کشته شد.

۱۴. قسمت اخیر جمله ناظر بدین نکته است که: رستاخیز زمانی امکان دارد که اهریمن و همدستان او به کلی نابود شوند و جهان پالوده شده، از وجود دیوان و دیوخیوان خالی شود. پس اگر زردشت بی مرگ شود، کشته او «تور برادرش» که از بدان است نیز بی مرگ خواهد شد و در چنین صورت جهان پاکی که تحقق آن در دین وعده داده شده است ممکن نخواهد شد.

۱۵. شاید... دشوار آمد در ترجمه *dušwār šāyēd sahist*. به واژه *šāyēd* نیازی نیست. متن پازند (ص ۳۳۹) چنین است: «زردشت <را> در اندیشه دشوار بود».

۱۶. «خرد همه آگاهی» همان دانش مینوی اورمزدی است که در آن تاریکی نیست و گذشته، حال و آینده را می بیند و بر همه آن چه در جهان است و یا در آینده در پهنه گیتی روی خواهد داد، آگاهی دارد. در حقیقت برتری اورمزد بر اهریمن به سبب داشتن همین دانش است چه او از این طریق بر طرحهایی که اهریمن می ریزد و دشمنیهایی که می ورزد آگاه است و بنابراین برنامه کار خویش را چنان آماده می سازد که سرانجام بر دشمن خود پیروز آید درباره این خرد و وجوه اختلاف آن با آن چه اهریمن دارد نگاه کنید به گزیده های زادسپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل صص ۱-۴ و مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران صص ۱-۵.

۱۷. وصف حالت ریودگی زردشت و چگونگی جدا شدن او از این حالت با توصیفی که درباره به خواب رفتن «ویرازه» و بیدار شدن او آمده است، همانندیهای آشکاری دارد، در ارداویرازنامه، ویراز پس از ستایش اورمزد و بستن درون و خوردن خورش، سه جام زرین از می و مگ گشتاسپی در می کشد و هفت شبانروز در حال جذبه است. روان او در چکام دایمی است و تنش در بستر خواب، پس از هفت شبانروز از خواب خوش بر می خیزد و آن چه دیده است باز می گوید. نگاه کنید به مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر صص ۲۵۳-۲۵۰.

۱۸. در این جا برخلاف فصل گذشته و مطالب یادشده در دینکرد به درختی هفت شاخه اشاره شده است. تقسیم بندی زمان به چهار دوره از تقسیم بندی آن به هفت دوره اصیل تر است تقسیم هفت دوره ای را نه سودگر نسک که مأخذ اصلی نویسنده زند است تأیید می کند و نه اسطوره های همایگان ایران (نگاه کنید به زبان و ادبیات پهلوی ص ۱۷۰ و ۱۷۱).

۱۹. اشاره به دوران شکوفایی دین زردشتی است. دورانی که زردشت خود پاینده و نگهدار دین خویش است و در استواری و رواج آن می کوشد. دوره های چهارگانه یا هفت گانه ای که دورنمایی از آنها در کتاب آمده است سیر نزولی و انحطاط دین زردشتی و آموزشهای آن را نشان می دهد تا سرانجام دوران پر آشوب و تبه تسلط دیوان و دیوخواهان می رسد و این با سالهای پایانی هزاره زردشت همزمان است. از این رو وقتی خرابی به اوج می رسد هوشیدر، نخستین نجات بخش دین، قیام می کند تا دوباره جهان را از بدیها پاک کرده به نیکیها بیاورد.

۲۰. در تقسیمات چهار دوره ای از بهمن پسر اسفندیار نامی برده نشده است. بندهش (ص ۱۸۳) می گوید: «در دوره بهمن پسر اسفندیار کشور ویران شد و ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تبار شاهان کسی نماند که شاهی کند، همای دختر بهمن را به شاهی برنشانده. در متن پازند نیز از او نامی نیست و شاخه سیمین نشانی از پادشاهی گشتاسپ پنداشته شده است.

۲۱. در متن پازند (ص ۳۴۱) آمده است: «آن روین پادشاهی گیهان ویراستار شاپور شاه که این جهان اورمزد آفریده را آراید و نجات گیهان را پیدا کند، آذریاد ماراسپندان پیروز بخت افزونی دین آراستار به وسیله وُر و پساخت ابن دین، <با> دین جد اراهان و آهوکیشان <پیکار کند> و باز <آن> را به راسنی و ایوری (= اطمینان، بی تردیدی) آورد.»

در بندهش (ص ۱۸۴) آمده است: «اندر همان هزاره (= هزاره زردشت، هزاره چهارم) اردشیر بابکان به پیدایی آمد آن کرده خدایان (= ملوک الطوائف) کشت، پادشاهی آراست، دین مزدیستان رواج داد و آیین بسیار بپاراست <پادشاهی> به تخمه اورفت اندر پادشاهی شاپور پسر اورمزد تازیان آمدند و

خوار و دبار گرفتند و سالهای بسیار در خوار تازش داشتند تا شاپور به پادشاهی رسید و آن تازیان را پس راند و کشور از ایشان بستد و بسیار از تازیان نابود کرد. «وَر یا پَساخت» که در مورد آذرباد ماراسپندان از آن نام برده شده آزمایشی بوده است که به وسیله آن بی گناه از گناهکار باز شناخته می شده، خوردن آب گوگرد، گذشتن از آتش، بریدن با کارد و مانند آن از شیوه های معمول و در ایران باستان بوده است. چنانچه شخصی مورد آزمایش از این آزمایشها آسیب نمی دیده، حقانیت او ثابت می شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ریسرچ گزارش پوردورد صص ۱۷۲-۱۲۰) بنابر آن چه در گزیده های زادسپرم آمده است زردشت خود از سه وَر گذشته است و از هیچ پیک آسیبی ندیده است، گذشتن از کوره آتش، بریدن شکم با کارد و... (نگاه کنید به گزیده های زادسپرم، صص ۳۲-۳۴). آذرباد ماراسپندان که در این جا به پَساخت او اشاره شده است موبدان موبد در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی بوده و گردآورنده «خرده اوستا» است. او برای اثبات حقانیت و راستی خود در دین «پَساخت روی» را انجام داد و پَساخت روی ریختن روی مذاب بر سینه است، آذرباد از این آزمایش موفق بیرون آمد.

۲۲. این بند چندان روشن نیست. قرائتهای مختلف برای آن داده شده است که به همه آنها در یادداشتهای آوانویسی اشاره شده. آنچه روشن است این که به هجوم اسکندر به ایران و خرابیها و نامردمیهای او اشاره دارد. این دوره یعنی دوره ای که برنجین خوانده شده است در متن پازند پس از دوره سیمین آمده و دوره خدایی *sisanyanan* (ظاهراً صورت نادرستی برای اشکانان) گفته شده است متن پازند (ص ۳۴) چنین است: «آن برنجین (من: *naranjian*) و در چند سطر قبل (*baranjin*) خدایی اشکانان (?) که جُذ رسته ای از گیهان بشود (= برود) و کلیاک بدانندیش گر (من: *akamana kalasyāk igr*) از این دین نابود و ناپیدا شود.»

بند هش (ص ۱۸۴) درباره هجوم اسکندر یعنی فاصله زمانی میان سقوط هخامنشیان تا قیام اردشیر بابکان چنین نوشته است: «پس، اندر شاهی دارای

دارایان اسکندر قیصر از روم هجوم آورد، به ایرانشهر آمد و ارشاه را کشت، همه دود شاهان و مرغ مردان و سرشناسان (متن: paydāgān) ایرانشهر را نابود کرد و شمار بسیار آتشکده را خاموش کرد، زند دین مزدیسنان بستند، به روم فرستاد (متن: آمد)، اوستا را سوخت و ایرانشهر را به نود کرده خدایی (ملوک الطوائفی) بخش کرد.

۲۳. متن پازند به مسأله قیام مزدك اشاره ندارد. احتمال آن است که آن چه در زند آمده است متأثر از بندهش باشد که از مزدك و قیام او به عنوان رویدادی ناخوش یاد کرده است. نگاه کنید به یادداشت شماره ۹.

۲۴. ترتیب این هفت دوره بدان گونه که در متن زند آمده است با تاریخ تطبیق نمی کند. متن پازند (حصص ۳۴۱-۳۴۰) در این مورد نظم دقیقتری دارد و آن چنین است: «و من درختی دیدم که در آن هفت ازگ بود یکی زرین، یکی سیمین، یکی روین، یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنین برآمخته». پس اورمزد گفت: «ای سپینمان زردشت! درختی که تودیدی جهان است که من اورمزد آفریدم، آن هفت ازگ هفت زمان (= دوره)، آن که زرین بود، <آن گاه> که من تودیدار کنیم، آن سیمین پادشاهی گشتاسپ شاه، که گشتاسپ دین مزدیسنان پذیرد کالبهر دیوان بشکند، <دیوان> از آشکارگی به نهان دوارشنی (= زندگی نهانی و مخفی) ایستند، اهریمن با اهریمن زادگان پست نردین، دوباره به تارترین دوزخ هجوم برند، پرهیز آب و آتش و گوسپند و گیاه و زمین پیدا شود و آن برنجین پادشاهی اشکانان(۹) ... آن روین پادشاهی ... شاپور ... ارزیزین پادشاهی بهرام گور که مینوی رامش به جهان آشکار (متن: vi.nā.vardā) و پیدا بود و پولادین پادشاهی خسرو پسر قباد که انوشیروان خوانند، آهن برآمخته که در سر هزاره تو باشد (= پایان هزاره تو باشد) پادشاهی دیوان سیاه جامه گذارده موی (متن: vajāzarsars) خشم نخمه». ۲۵. متن پازند دارد: «درفش بالا گرفته باشند، یعنی که درفش بالا کنند، سیاه درفش سیاه جامه <اند> و موی گذارده (متن: vajārd vars) به پشت دارند.» ۲۶. «پیشموره در برابر پهلوی: kirtōg-kardār و «خشن» در برابر zōšn. نگاه کنید

به آوانویسی. واژه‌ای که zōšā خوانده شده به قیاس با فارسی نو است. «زوش» در فارسی نو به معنی: خشمگین و ترش‌روی، بدخو، تند و سخت‌طبع، نیرومند و صاحب‌قوت آمده است (نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا). عبارت اخیر در متن پازند و متن فارسی روایات داراب هرمزدیار نیامده است.

۲۷. آتش بهرام منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به‌شمار است. آتش بهرام از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می‌شود که هر يك از آنها خود ملی آیینهای مفصل و پیچیده‌ای از آتشیهای دیگر فراهم می‌شود. بر رویهم برای تهیه آتش بهرام هزار و يك آتش فراهم چیده می‌شوند و از ترکیب آنها آتش بهرام به‌وجود می‌آید. آتش خانگی مستقیماً برای تهیه آتش بهرام به‌کار نمی‌رود این آتش نخست به آتش آفران (= آتشی که از ترکیب چهار آتش فراهم می‌آید) منتقل می‌شود و سپس به آتش بهرام انتقال می‌یابد. هندیان امروزه آتش خانگی را نیز مستقیماً به آتش بهرام می‌برند. شانزده آتشی که آتش بهرام از آنها فراهم می‌شود در کتابها با یکدیگر اختلاف دارند. به هر حال وقتی این شانزده آتش فراهم شد در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشیها را در يك آتشدان بزرگ می‌گذارند و موبدان به صف می‌ایستند و گرزها و شمشیرها که نماد ایزد بهرام است، به دست می‌گیرند و آتش را در درون اناق آتشکده می‌گذارند و شمشیری و گرسی بر دیوار آن می‌آویزند و در هر گوشه‌ای زنگی برنجین نصب می‌کنند و در هر يك از پنج گاو روز که باید سرودی بر آتش خوانند آن را به صدا درمی‌آورند. آتش بهرام را باید بامداد، نیمروز و عصر ستایش کرد و زیان رسانیدن به آن از گرانترین گناهان است.

«دادگاه» به معنی آتشکده و نیز نوعی آتش است که از گردآوری و ترکیب آتش خانه‌ها فراهم می‌شود.

۲۸. متن پازند و روایات داراب هرمزدیار این واژه را ندارد. هدایت احتمال می‌دهد که اشاره به اعراب است (نگاه کنید به زند و هومن‌یسن، ص ۳۹ یادداشت ۷). در تاریخ از قیام دسته‌ای از بردگان نام برده شده است که پیشوای آنان شخصی به نام علی بن محمد رازی بوده است در تاریخها از این شخص زیر

نام «صاحب الزنج» سخن رفته است. اینان را از آن رو زنگیان گفته اند که نخستین گروه های آنان غلامان آفریقایی بودند که از بازار قاره سیاهان و بازار برده فروشان زنگبار خریداری شده و در کارگاه های استخراج نمک در بصره کار می کرده اند. قیام این غلامان در شهرهای مختلف ایران گسترش یافت طبری و ابن اثیر در میان آنان از آزادگان ایرانی با عنوان همدانی، اصفهانی، کرمانی، پارسی، رازی و... نیز نام برده اند خواجه نظام الملک مذهب آنان را مذهب مزدک، بابک و قرامطه می داند اینان از ماه شوال، ۲۵۵ هجری تا جمادی الاول ۲۷۰ هجری در حدود عراق خوزستان، بصره، اهواز، آبادان، گندی شاپور، رامهرمز، دشت میشان، شوش و حتی گاه تا ری سپاه برده اند. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به غلامرضا انصاف پور، روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران از اسلام تا یورش مغول، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹ (صص ۴۲۹-۳۹۳). واژه «زنگ» در این جا می تواند اشاره به قیام این گروه از بردگان محروم نیز باشد.

۲۹. متن پازند چنین است: «و آن بزرگ شهر روستا و آن بزرگ روستا کوچک و آن بزرگ ده، دوده ای، استخوانی (متن xasta) بیاشد». روایات داراب هرمزدیار، ندارد.

۳۰. جدا خواسته در برابر واژه پهلوی jud kesag قرائت مشکوک است. نگاه کنید به آوانویسی.

۳۱. «سپندارمذ» ایزد نگهدار زمین است که در متن های متأخر به معنی «زمین» به کار رفته است. در گاهان پرورش آفریدگان اورمزدی وظیفه اوست. سپند مینو او را برای توسعه رمه ها و مرغزارها می آفریند. او هم چنین یاری می کند تا دشمنی دیوان در هم شکسته شود و نیز هزار و ده هزار درمان می دهد. به عنوان مینوی نیکویر کمال اندیش، دوربین هرمزد آفریده پرهیزگار توصیف می شود و پنجمین امشاسپند دین زردشتی و ایزدی مؤنث است. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان صص ۱۰۷، یادداشت ۱۴۴.

و ننگ راه تره در برابر پهلوی: nihangtar آمده است. نگاه کنید به یادداشت های

آوانویسی.

۳۲. «برشوم»، آیین تطهیر و غسل برای کسی که به مرده دست زده و یا چیز ناپاکی را لمس کرده است.

«مغ»، اصلاً به معنی گودال است. در دین زردشتی اصطلاحاً به ردیف سنگهایی گفته می شود که به کیفیتی خاص کنار هم چیده می شوند تا کسی که می خواهد «برشوم» کند بر روی آن بنشیند و یا وقتی از آب بیرون می آید پای بر روی آن بگذارد.

۳۳. «برسم»، شاخه های باریک دسته شده درخت انار و یا مفتولهای نازک نقره ای یا مسی است که موبد هنگام برگزاری آیینهای یسن، و سپرد و ویدوداد به دست می گیرد. شماره شاخه های از ۳ تا ۳۳، شاخه گفته شده اند. در یسن ۵۷ بند ۶ شماره آنها ۳، ۵، ۷ و ۹ شاخه یاد شده است.

«درون»، نان فطیر گندم که به شکل گرده های کوچک پخته می شود و در آیینهای دینی آن را در خوانچه می گذارند و در پایان مراسم به نام اورمزد، امشاسپندان، ایزدان و یاروان در گذشتگان می خورند.

۳۴. «نیرنگ» به معنی دعاست و نیرنگستان نام کتابی است متأخر که مجموعه دعاها و وردهای دینی را دربر دارد.

۳۵. «گشاده رفتن»، راه رفتن بدون داشتن کستی (= کمربند دینی) است که در دین زردشتی از گناهان به شمار است.

۳۶. «تیره کند» (پهلوی *se bened* سوم شخص جمع، فعل حال از مصدر *se-bēdan*) نگاه کنید به *Manual* ج ۲، زیر «*sep*». و لغت نامه دهخدا زیر: «شپیدن».

۳۷. «اندیشناک» در برابر: *Pīm menišn*.

۳۸. «گاهنبار/گاهانبار»، نام جشنهای ششگانه سال است که در شش هنگام، در طول سال برگزار می شده است. نخستین گاهنبار در پانزدهم اردیبهشت و به شکرانه آفرینش آسمان و دومین در پانزدهم تیرماه به سپاس از آفریدن آب، سومین در می ام شهریور ماه برای آفرینش زمین، چهارمین در سی ام مهرماه

برای آفرینش گیاه و پنجمین در بیستم دیماه برای آفریدن گوسفند و سرانجام ششمین گاهنبار در آخرین روز سال برای سپاس از آفریدن مردمان بوده است هر يك از این جشنها پنج روز ادامه داشته و مهمترین روز هر گاهنبار پنجمین روز آن بوده است.

— «فروردیگان»، آیینهایی بوده است که در ده روز پایان سال برای شادی روان در گذشتگان برگزار می شده. ایرانیان چنین عقیده داشتند که روان مردگان در این روزها به زمین فرود می آیند و خانه و کاشانه و بازماندگان خویش را نظاره می کنند و از این رو باید در این روزها به یاد آنها و به شادی و آشنایان مراسمی ویژه انجام داد. نیز نگاه کنید به مقاله نگارنده زیر نام: «برات و براتی» در مجله فروهر سال دوم شماره ۵ و ۶ مرداد و شهریور ۱۳۶۴.

۳۹. انکلساریا به پیروی او هدایت آن را «دوباره بیخشند، باز بخشند» معنی کرده اند، فرائت نگارنده از واژه پهلوی با فرائت انکلساریا متفاوت است. نگاه کنید به آواتویسی.

۴۰. در دین زردشتی سمت شمال سویی است که اهریمن از آن سو هجوم می آورد و از این رو اهریمنی است و همه رویدادهای بد نیز از آن سمت آشکار می شود.

۴۱. گشوده شدن زمین و بیرون ریختن فلزات سبب رنج ایزد زمین یعنی سپندارمذ می شود و از این رو درد به شمار آمده و از رخداد های شوم شمرده شده است.

۴۲. اقوام و قبایلی که در این جا نام برده می شوند برخی شناخته و پاره ای ناشناخته اند منظور از هیونان اقوامی هستند که در تاریخ ایران زیر نام «هیاطله» نام برده می شوند و هیونان سپید اقوام هون هستند که اصلاً از نژاد تاتار بوده و از اطراف کوه های آلتایی به نقاط دیگر انتشار یافته اند. در قرن ششم به «هیاطله» عنوان «هون سپید» داده شده است. به هر حال هیونها به عنوان دشمنان دین مزدیسنی از دیرباز شناخته می شده اند، ارجامسپ بر مبنای آنچه در یادگار زیران آمده است «پادشاه هیونان» بوده و با گشتاسپ در نبرد سخت بر سر پذیرفتن دین زردشتی درگیر می شود و شکست می خورد. درباره هیاطله، هونها و مرکز آنها نگاه کنید به مارکوارت، و هرود و آرننگ، ترجمه داوود منشی زاده،

ص ۵۰ به بعد.

۴۳. منظور از «دوال کستیان» ظاهراً ترکان اند، زیرا در بند ششم فصل ششم از «ترک دوال کستی» نام برده شده است. درباره دوال کستی و شبیه این ترکیب در پاپیروسهای یونانی نگاه کنید به زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۷۱.

متن پازند (ص ۳۴۴) دارد: پادشاهی از ایشان (ظاهراً به ایشان) دوال کستیان، ترکان رسد.

۴۴. متن پازند بندهای ۶۴ تا ۶۸ را ندارد. ترتیب مطلب در آن جا چنین است: «در آن شگفت زمان ای زردشت سپستان! آن که (متن: h) تن خواهد آن گاه او را نجات روان نتوان، کسی که تنش فربه آن گاه روانش لاغر و نزار و «اورا» به دوزخ جئی. کسی که روان خواهد آن گاه تنش لاغر و نزار و روان فربه و او را بهشت جای...».

۴۵. «تن پسین»، اصطلاحی است مترادف «رستاخیز» و غالباً همراه با آن به کار می رود. و منظور از آن پیکری است که آفریدگان در پایان جهان با آن برمی خیزند و تا جاودان بر آن تن باقی می مانند.

۴۶. مطلب اخیر دوزرانش نامه (بیت ۱۴۱۳-۱۴۰۶) چنین است:

پس آن گه چنین گفت پروردگار	به زرتشت پیغمبر روزگار
که این حال با موبدان وردان	بگو، تا بگویند با بخردان
بدانند هر کس سرانجام خویش	بورزند کرفه در ایام خویش
به گیتی چو بیند رنج گران	به مینو بود رامش می کران
چو فرسوده داری تن را به رنج	روانت بیابد از آن رنج گنج
چو آسوده داری تن را به ناز	ز ناز تن آید روان در گداز
حقیقت چنان دان تو را آن سری	همان پیش آید کز ایدر بری
ز نیکی بیایی سرانجام نیک	ز بدکار کی گفت کس نام نیک

۴۷. برخی از صفات مانند «اهلو» قدیم هستند یعنی در حکم نام دیگری برای اورمزدند و می توان او را با آن مخاطب قرار داد، پاره ای صفات دیگر مانند «مینوی افزونی» یا «دادار جهان مادی» حادثند یعنی اورمزد پس از آفرینش است

که «دادار» نامیده می شود. مؤید این نکته اشاره ای است در بندهش (ص ۸):
 «اورمزد پیش از آفرینش خدای نبود، پس از آفرینش خدای، سود خواستار،
 فرزانه، خلدرد، آشکاره، رهبر همیشگی، افزونی و پاینده همگان شد».
 ۴۸. عبارت برگرفته شده از بند یک یسن سی و هفتم است که متن اوستایی و ترجمه
 فارسی آن چنین است:

iθā āt yazamaidē ah urəm mazdān yšgaṃčā ašg mčā dāt. apasčā dāt urvarāšcā
 vanuhīs raočāšcā dāt būmī mčā višāčā vohuṇu.

ایدون اورمزدارامی ستاییم که گاو (= چهارپا) و راستی را آفرید، آبها را آفرید،
 گیاهان نیک و روشنایی را آفرید، زمین و همه نیکیها را <آفرید>.
 ۴۹. یکی از مهمترین نمازهای دین زردشتی است که متن آن در بند چهاردهم یسن
 بیست و هفتم آمده است. صورت اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است:

ašg m vahištəm astī uštā astī uštā ahmāi hyuṣ ašai vahištāi ašg m.

راستی بهترین نیکی است <و نیز> نیکیختی است، نیکیختی برای کسی
 که خواستار بهترین راستی است.

در روایات داراب هرمزدیار (ج ۲، ص ۲۷۱) درباره معنی وزند اشم و هو آمده
 است:

ز کردار نیکو تو بشنو سخن	اگر باز گویم نیاید به بن
ز نیکی تو پرهیزدان بهترین	ز پرهیزکاران بود بهترین
شریف است پرهیز هم بهتر است	ذخیره ز پرهیز نیکوتر است
بسی بهترین طاعتی آن بود	که پذیرفته در پیش یزدان بود
ز معنی پرهیز جزوی دیگر	بگویم تو نیکو درو کن نظر
نکوکار باش و نکو گوی باش	کم آزار و هم راد و خوشخوی باش
هر آنچه نیاید پسندیده بس	نیاید پسندیده کردن به کس
همیشه بدین سان تو را آروزی	نیت خوب و گفتار و کردن نکوی
نکو بایدت آشکارا و راز	یکی جز و گفتم نکردم دراز

۵۰. پادشاهی گشتاسپ دوران طلایی دین زردشتی است. زمانی است که پیامبر

دین، همه دستورها را چنان که اورمزد مقرر داشته است به اجرا درمی آورد. وظیفه دینداران نیز در چنین شرایطی دشوارتر و عمل به احکام آن سخت‌تر است. اما در دوران سستی و به سخن دیگر در طول هزاره‌ها، پای‌بندی به دستوره‌های دین کمتر می‌شود و از این رو پاره‌ای از خطاهای کوچک گروندگان قابل گذشت است.

«دوازده همتاست» که در این جا به آن اشاره شده است عبارت است از خواندن پستاناو و نبداد که در ۲۶۴ روز به احترام ۲۲ ایزد خوانده می‌شود که عبارتند از: اورمزد، تیشتر، خورشید، ماه، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش، فروهر اشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گوش و اشقاد. نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، ص ۹۳.

۵۱. «زهره نثاری است برای آتش یا آب و از این رو در آیین زردشتی به دو نوع زهره، یعنی «آتش زهره» و «آب زهره» برمی‌خوریم: «آتش زهره» عبارت است از پیه دبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش نثار می‌شود. و «آب زهره» آمیزه‌ای از شیر و شیرۀ گیاه هوم است که با آب دعا خوانده شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. نیز نگاه کنید به مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، صص ۱۰۳-۱۰۵.

۵۲. بر پایه متتهای فارسی میانه عمر جهان دوازده هزار سال است که به چهار دوره سه هزار ساله بخش می‌شود. سه هزار سال نخستین آفرینش مینوی است در این سه هزار سال امشاسپندان، ایزدان و فروهرها آفریده می‌شوند. در سه هزار سال دوم، این آفرینش مینوی، مادی می‌شود اما در این آفرینش مادی جنبش وجود ندارد. سه هزار سال سوم، که هفتمین هزاره از آغاز آفرینش است، دوره آمیختگی نیکی بدی، روشنی و تاریکی و به‌طور کلی تضادهاست در این دوره است که نبرد اورمزد و اهریمن درمی‌گیرد و گاه کامه اورمزد و زمانی خواست اهریمن در جهان رواست. سه هزار سال چهارم با ظهور زردشت آغاز می‌شود این هزاره دهمین هزاره از آغاز آفرینش، چهارمین هزاره از آغاز آفرینش مادی متحرک و سرانجام هفتمین هزاره از آغاز آفرینش غیر متحرک است در این هزاره

زردشت دین بهی را می گستراند و در این راه گشتاسپ شاه او را صمیمانه پشتیبانی می کند. سه پسر زردشت یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس هر يك به ترتیب در آغاز هزاره های بعدی ظهور می کنند و دین زردشتی را که بر اثر رواج نامردمها به بی سامانی کشیده شده است از نوروتق می بخشند. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست صص ۱۰۹-۱۰۸.

۵۳. «اژدهاك» (اوستایی: *azi-dahāka* فارسی میانه: *azdahāg* فارسی نو: *اژدهاك*، ضحاك) در اوستایی از دو جزء تشکیل شده است: *azi*: «مار، اژدها» و غالباً در اوستا به تنهایی بر ضحاك اطلاق شده است و واژه *dahāka* عنوان صفت را برای او دارد. در فارسی میانه و نو این صفت نیز به نام او افزوده شده است و مجموعاً به صورت *اژدهاك* یا ضحاك درآمده است. در اوستا، ضحاك ایزد ناهید را تار می برد تا او را بر هفت کشور مسلط گرداند و نیرو دهد که آنها را از مردم تهی کند (یشت ۵، بند ۲۹ و ۳۰) اما ایزد ناهید خواست او را نمی کند (یشت ۵، بند ۳۱). از ایزد وای نیز همین تقاضا را می کند و کامیاب نمی شود (یشت ۱۵، بند ۲۱-۱۹) او بدترین دروغ و ناپاك ترین نیرویی است که اهریمن برای نابودی جهان راستی فرستاده، سه پوزه، سه سر، شش چشم و هزارتردمستی دارد (یسن ۹، بند ۸). او برای به دست آوردن فره کیانی با ایزد آخر به ستیز برمی خیزد. براساس متنهای فارسی میانه ضحاك در هزاره دوم فرمان می راند (بند هشت، ص ۱۸۱) و این فرمانروایی را اهریمن بدو می بخشد (مینوی خرد پرسش ۵۶، بند ۲۴-۲۶) فریدون نتوانست ضحاك را بکشد، بنابراین او را به بند کشید و در کوه دماوند زندانی کرد (بند هشت ص ۱۹۷) سرانجام در هزاره هوشیدرماه ضحاك از بند می رهد و به دست گرشاسپ نابود می گردد.

۵۴. «پدشخوارگر» سرزمین مازندران است و جایی است که به وسیله تورانیان غصب شد اما منوچهر آن را پس گرفت و بار دیگر ضمیمه ایران شهر کرد (نگاه کنید به بند هشت ص ۱۸۱. مینوی خرد پرسش ۲۶، بندهای ۲۶-۲۷). در اوستا از پدشخوارگر نامی به میان نیامده است. در متنهای زند و اژه اوستایی *vara na-* که ناحیه ای از گیلان بوده است، به پدشخوارگر تفسیر شده است.

۵۵. مطلب گرفته شده از دعای «بنگه هانام» است که متن آن در بند ۱۵ یسن بیست و هفتم آمده است. برای متن اوستایی و ترجمه فارسی آن نگاه کنید به یادداشتهای آوانویسی.

۵۶. شبیه به همین مضمون در زراتشت نامه نیز آمده است:

که جانم ز نیامار گریان شدست دلم زین شر و شور بریان شدست
(بیت ۱۴۴۱)

در متن پازند (ص ۳۴۵) نیز آمده است: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف من مرگ ده که دروندی <و> راه دوزخ نیابند».

۵۷. «ماه ونداده» و «روشن» نام دوتن از مفسران متناهی پهلوی است.

۵۸. اشاره‌های این بند ظاهراً در برگیرنده قیامهایی مانند ایومسلمیان، خرم دینان باشد. متن زراتشت نامه و پازند نیز توضیح بیشتری دربر ندارد. در زراتشت نامه (بیت ۱۴۴۹-۱۴۴۶) آمده است:

چو آید به گیتی نشان سیاه	دگرگون شود ساز و آیین و راه
بر آید همه کامه دیو خشم	از آن ترك بی رحمت تنگ چشم
بدانگه بیاید سیاهی ز روم	بد اندیش و بد فعل و ناپاک و شوم
ابا جامه سرخ و با سرخ زین	یکایک به کردار دیو لعین

و در متن پازند (ص ۳۴۵) آمده: «پس از این نشان سیاه جامگان خشم تخمگان، پادشاهی حوال گستیان، ترکان مسلم دهان، دروج شیدسپی کلسیایی هجوم آورند (متن: andar dvārand).

۵۹. «ارنگ» و «روه» نام دو رود افسانه‌ای است که در دوره‌های جدید نخستین را بیشتر بر «ارونده» و دومی را بر «سند» اطلاق کرده‌اند. برای آگاهی در این زمینه نگاه کنید به ژوزف مارکوارت، و هرود و ارنگ، ترجمه داود منشی زاده، تهران انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.

۶۰. «فراخ پیشانی» (پهلوی: frāxanīg) معادل اصطلاح اوستایی: paṇpau ainika- است که لفظاً به معنی «دارای پیشانی گسترده» است و توصیفی است برای

سپاهیان دشمن. «ترک و کر میر» که به عنوان دشمن نام برده شده‌اند، دانسته نیست که معرف چه تیره یا قومی هستند. هدایت (زند و هومن یسن ص ۵۳ یادداشت ۸) آن را کل میر خوانده و در زیر نویس آورده است که «در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام «کله میر» وجود دارد». در متن بازند (ص ۳۴۶): «ترک و خرمیر».

۶۱. اشاره به عملی است که کاووس به وسوسه دیوان انجام داد و به آسمان پرواز کرد. نگاه کنید به پورداوود، یشتها، ج ۲، صص ۲۳۷-۲۲۷.

۶۲. اشاره است به جنگی که گشتاسپ با ارجاسپ بر سر پذیرفتن دین انجام داد. محل این جنگ را زند بهمن یسن «سپیدیشه» می گوید که در یادگار زیریران به «بیشه هوتس» (پهلوی: hutos rezūr) تحریف شده است (نگاه کنید به منتهای پهلوی ص ۳). «سپید رزور» که محل جنگ گشتاسپ و ارجاسپ گفته شده است در بندهش (ص ۱۰۰) به صورت اروس رزور (= سپید بیشه) آمده و در جنگلهانامیده شده است. درباره محل این جنگ منتهای با یکدیگر اختلاف دارند مارکوارت گمان می کند که «پارس» در این جا تحریفی از «پارت» باشد. نگاه کنید به وهرود وارتنگ صص ۱۸۶-۱۷۴.

۶۳. آذرگشنسپ، آتشکده‌ای ویژه سپاهیان بوده و محل آن را در آذربایجان نوشته‌اند. درباره این آتش در بندهش (ص ۱۰۳-۱۰۲) آمده است: «آذرگشنسپ تا به پادشاهی کیخسرو بدان گونه نگهداری جهان همی کرد تا کیخسرو بتکده را همی کند (اشاره به کندن بتکده ساحل دریاچه چیچست) و بر بال اسب نشانید و نیروی و تاریکی را بگند و روشن کرد، چون بتکده را خراب کرد به همان جای در استوند آتشگاهی فراز نشانید و بدان سبب گشنسپ خوانند که بر بال اسب نشانده شد. (گشنسپ = اسب نر). نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۸۵-۸۶.

۶۴. چیچست (اوستایی: caēcasta، فارسی میانه: cēcast) دریایی است افسانه‌ای که با دریاچه ارومیه تطبیق داده شده است. در کنار همین دریاچه است که کیخسرو آیزد ناهید و درواسپ را نیاز می برد و از آنان می خواهد تا او را توانا

سازند که بتکده ساحل دریاچه را ویران کند. به او این توانایی بخشیده می شود پس از ویرانی بتکده، آتش گشنسپ را در آن جا مستقر می سازد. چیچست دریای ژرف، نمکدار و بی جنبش و بدون زندگی است.

۶۵. «آدروگ» نام یکی از مفسران است.

۶۶. انکلساریا می پندارد که این عبارت از قلم افتاده است: «اورمزد گفت که بیم مدارای سپتمان...»

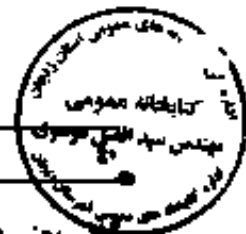
۶۷. «فرزدان» (اوستایی: frazdānu-) محل آن را در سیستان دانسته اند. در شهرستانهای ایران (منتهای پهلوی ص ۲۲) آمده است: «شهرستان بُست بُستور فرزند زریر ساخت بدان گاه که گشتاسپ شاه برای ستایش دین در فرزندان بود و به گشتاسپ و دیگر شاهزادگان را <آنجا> نشانید (= مستقر کرد)».

۶۸. «کیانسه» (اوستایی: kasaoya-) در فارسی به صورتهای کانسه و در نوشته های زردشتی به صورت کانسه به کار رفته است، نام دیگری است برای دریاچه هامون. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۸۳، یادداشت ۴۰.

۶۹. «بهرام ورجاوند» شاهزاده ای کیانی است که اندکی پیش از ظهور نخستین نجات بخش، یعنی هوشیدر، قیام می کند و مزدیسنان را به رسیدن پیک نجات و رهایی امیدوار می سازد. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان صص ۲۱-۱۷.

۷۰. «داد اورمزد» یکی از مفسران است.

۷۱. نشانه هایی که برای ظهور بهرام یاد شده است درباره ای مأخذ از نشانه های قیام هوشیدر دانسته شده است. در یادگار جاماسپی آمده است: «گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که هنگام آمدن آن پسر من چه نشانه و علامتی آشکار شود، جاماسپ بیدخش گفت هنگامی که هوشیدر پیدا آید، این چند نشان در جهان پیدا باشد. یکی این که شب روشتر باشد دیگر این که هفتورنگ جای بهلد <و> به سوی خراسان بگردد. سوم این که مردمان با یکدیگر مخالفت (متن: andar amad) بیشتر ورزند. چهارم این که پیمان شکنی در آن زمان زودتر و بیشتر کنند پنجم این که مردم پست مسلط تر و چابکتر باشند. ششم این که بدتران را نیکی بیشتر باشد... نگاه کنید به یادگار جاماسپی صص ۸۰-۷۹.



۷۲. یعنی در مدت کودکی بهرام ورجاوند، پادشاهی به عهد زنی خواهد بود. متن پازند (ص ۳۴۷). ظاهر آواز پهلوی ۳۳۳ را hendūi خوانده است. عبارت در آن جا چنین است: ... آن که او را پرورد هندوزنی است. روایات داراب هرمزدیار چنین است (ص ۹۳): ... و پادشاهی آن شهر زنی باشد و آن زن پرورد و او را سپاهی از دشت هندوان بیاید (۴).

۷۳. برای بهرود نگاه کنید به یادداشت ۵۹. «بهران» در متن پازند و روایات داراب هرمزدیار نیامده است. شاید بحرین باشد. نگاه کنید به زند و هومن یسن ص ۵۸، یادداشت ۴.

۷۴. منظور از این کودلو خواننده (پهلوی: aburnāyag ī xwāstār) همان بهرام ورجاوند است. متن پازند ندارد. جاماسپ نامه (بیت ۱۴۸۹) چنین است:

بدان گه بینی که بندد کمر یکی مرد دین در پدشخوارگر

۷۵. مطالبه تکرار نوشته فصل ششم است با عبارتی دیگر و تغییر مختصر.

۷۶. آواز پهلوی چنین خوانده می شود. «دشت نشانه» چیست و کجاست، دانسته نیست. انکلساریا nihāwandag (= نهاوند) خوانده و هدایت احتمال داده است که منظور فتح الفتوح است: نگاه کنید به زند و هومن یسن ص ۵۵، یادداشت ۱، و ص ۵۷ یادداشت ۷. در روایات داراب هرمزدیار (ص ۹۳) آمده است: ... و از هیشم کشندگان و غارزمی و کرکی و فرنک و رومی و دول کشتی سه بار جنگ بزرگ و کارزار کنند کز آن یکی به سپید و یکی لاجورد و یکی بدست نشانی باشد که به وره تخمه باشد. ... نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۸۷، یادداشت ۵۷.

۷۷. منظور از دریاچه «سه تخمه» دریاچه هامون است. سبب آن که آن را «سه تخمه» گفته اند، آن است که تطفه زردشت که سه پسر آینده او یعنی هوشیدر،

هوشیدرماه و سوشیانس از آن خواهند زاد، در این دریاچه نگهداری می شود.

۷۸. «مرو درخشان» (پهلوی: marwi šēdān). در یادگار زیران «مرو زردستان»

(منتهای پهلوی ص ۳). در روایات داراب هرمزدیار (ص ۹۳): «مورشیدان (به

جای «مروشیدان»)، منظور همان «مروشاهجهان» یا «مروشایگان» است.
 ۷۹. «نریوسنگ» (اوستایی: *naniryō. sagha* فارسی میانه: *nēryōsang* فارسی نو: نرسه، نرسی) ایزد پیام آور اورمزد و یاری دهنده یلان و کیان است. او تخمه کیومرث را نیز می پاید.

۸۰. «سروش» (اوستایی: *sraoša* فارسی میانه: *srōš*) نماینده فرمانبرداری و اطاعت اورمزد است. کار اساسی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او آدمیان را در شب می پاید و آنان را از دست دیوان نگه می دارد. دیوان از ترس او به دوزخ می گریزند. به صفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، خوب رُسته، پیروزمند، پیشرفت دهنده جهان و سرور جهان ستوده می شود. پناه دهنده در ماندگان است و در پرهیزگاری از همه برتر است. شبانه روز با دیوان بزرگ در جنگ است. او آموزگار دین است و در واپسین روز به همراه مهر و روشن کارهای آدمیان را می سنجد و نخستین بار شاخه های سه تایی، پنج تایی، هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است.

۸۱. «کنگدژ»، دژی است که سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد ساخته است. بر مبنای آن چه در بندهش (ص ۱۰۰) و روایت پهلوی (فصل چهل و نهم) آمده است این دژ بر سر دیوان ساخته شده و تا زمان ظهور کیخسرو متحرک بود وقتی کیخسرو آمد، مینوی کنگ را خواهر خویش خواند، زیرا سیاوش پدر کیخسرو آن را با دست ساخته بود، کنگ از آسمان به زمین آمد و در زمین نوران آن جا که سیاوشگرد است بایستاد و دیگر حرکت نکرد و کیخسرو مردم ایران را در آن جا استقرار بخشید کنگدژ هفت دیوار دارد، دیوار نخست سنگین و یازمین است، دیوار دوم پولادین و یا سیمین، دیوار سوم آبگینه ای یا پولادین، دیوار چهارم سیمین یا برنجین، دیوار پنجم زرین یا آهنین، دیوار ششم کهربایی یا شیشه ای و دیوار هفتم یاقوتی و یا لاجوردی است. پنجاه دروازه دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر هفتصد فرسنگ فاصله است. پشتون پسر گشتاسپ با هزار شاگرد که همگی قبای سمور سیاه دربر دارند، درون آن است و از آن جاست که برای بازآرایی دین به همراه شاگردان خویش بیرون می آید و دشمن را از ایرانشهر باز

می دارد.

۸۲. «هادخت نسک» یکی از نسکهای اوستاست. بنابر نوشته دینکرد نسک هشتم از اوستای بزرگ زمان ساسانیان بوده است، اما امروز جز اندکی از آن بر جای نمانده است. یشت یازدهم اوستا که به نام ایزد سروش است «سروش یشت» هادخت نیز گفته شده است. از هادخت نسک چند بند پراکنده باقی مانده است که از نوشته‌های اصیل اوستایی به شمار نمی آید و خطاهای دستوری زیاد دارد. بر پایه نوشته‌های کتاب گزیده‌های زادسپهرم «هادخت نسک» رد نسکهاست. نیز نگاه کنید به یادداشت شماره ۱.

۸۳. منظور از «آتش آبها» روشن نیست. شاید آتش موجود در ابر و باران یعنی «آتش وازشت» باشد. می توان چنین نیز پنداشت که منظور از آب و آتش در این عبارت، سنایش دوازدهم است و هادخت نسک از طریق آب و آتش است.

۸۴. «دائیتی» (اوستایی: *dāityā*) نام رودی افسانه‌ای است که در ایرانویج (مرکز قوم آریا) جاری بوده است و نیز نام قله‌ای که پل چینود بر فراز آن قرار دارد. این قله به بلندی هزار مرد است و در میان جهان قرار دارد و شاهین ترازوی ایزدشن بر آن نکهه دارد. نگاه کنید به بندهش ص ۱۷۰.

۸۵. درباره یشتن پسر گشتاسپ و نقش او در بازسازی جهان و پاک کردن آن از آلودگی و نهایه نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان صص ۲۱-۲۴.

۸۶. «گاه دین و پادشاهی» در برابر *gāh i dēn ud xwadāyīh*. در بند می و ششم همین فصل به صورت *gāh dēn xwadāyīh* به کار رفته است. ترکیب *dēn xwadāyīh* معنی «حکومت دین، حاکمیت دین» می دهد. بنابر این احتمال دارد منظور نویسنده از این عبارت «بازآرایی و حاکمیت مجدد دین» باشد.

۸۷. «بغان یسن» نام نسک چهاردهم از اوستای دوره ساسانی بوده است. از اشاره دینکرد می توان چنین دریافت که همه اوستای موجود بخشی از بغان یسن ساسانی است. نگاه کنید به یشتها، ج ۱، ص ۴.

۸۸. بنابر اساطیر زردشتی، نقش اساسی نجات بخشان، پالودن جهان از بدیها و آراستن آن به نیکها و پاکبهاست. از این رو جهان در پایان از هر جهت به آغاز

همانند است. در آغاز، اهریمن بر جهان مسلط نبود و وقتی به آفریدگان اورمزد حمله کرد، اورمزد با خواندن «اهونوره» او را ناکار کرد و به تاریکیها فرو افکند، آن گاه که یک سوم اهنور را بخواند، اهریمن از بیم تن بگذشت. آن گاه که یک سوم دیگر را بخواند به زانو فرو افتاد و وقتی سومین بهره آن را خواند ناکار شد. آن چه از بند بیستم تا پایان این فصل عنوان شده قرینه ای است برای آن چه در آغاز روی داده. برای رویدادهای آغاز جهان و ویژه خواندن اهنور و بازتاب اهریمن از شنیدن آن نگاه کنید به بندهش ص ۷۶ و گزیده های زادسپرم فصل نخست.

۸۹. «آذرقرنیخ» آتش ویژه موبدان بوده است که در دوره های کهن در خوارزم قرار داشته اما در دوره ساسانیان به فارس انتقال یافته است. این آتش به صفت «ورجاونده» توصیف شده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان صص ۸۵-۸۶.

۹۰. «آذر برزین مهر» آتشکده ویژه کشاورزان بوده و در خراسان استقرار داشته است. در متنهای فارسی میانه به صفت «پرسوده» ستوده شده است. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۸۶.

۹۱. نگاه کنید به یادداشت شماره ۶۳ و ۶۴.

۹۲. «هوگر» (اوستایی: hukairyā)، بلندترین قله کوه هرئینی (= البرز) است که بر فراز آن ایزدهوم برای مهر قربانی آورد و از همین قله است که رودخانه اردویسور جاری می شود و نیز جمشید ایزد ناهید را نیاز می فرستد.

۹۳. «امشاسپندان» (اوستایی: aməša, spənta: بی مرگان مقدس) شش ایزد والای دین زردشتی هستند که به همراه اورمزد هفت تن می شوند و پاکترین آفریدگان بشمارند. در اوستای گاهانی از امشاسپندان نامی برده نشده است. واژه هایی که بعدها بر این ایزدان اطلاق شده است، مفاهیم مجردی هستند که هر یک معرف یکی از جنبه های اورمزدند مثلاً «اردیبهشت» در آن جا به معنی «راستی» و بهمن «اندیشه نیک»، شهرپور «شهریاری» و... که هر یک از اینها از صفات اورمزدند.

در اوستای جدید، امشاسپندان نخستین افریدگان اورمزدند که پیش از آفرینش آسمان و زمین و آب و گیاه آفریده شده‌اند. سه‌تن از اینان یعنی «بهمن»، «اردیبهشت» و «شهریور» مذکر و سه‌تن دیگر یعنی «اسفندارمده»، «خرداد» و «امرداد» مؤنث‌اند. سه‌ایزد مرد در سوی راست اورمزد و سه‌ایزد زن در سمت چپ او قرار می‌گیرند در منتهای متأخر سروش نیز در ردیف امشاسپندان نام برده شده است. نگاه کنید به بندهش ص ۱۳۷.

۹۴. «مهر» (اوستایی *mīra-*) نام یکی از ایزدان توانای دین زردشتی است در گاهان واژه «مهر» معنی «پیمان» می‌دهد اما در اوستای نوایزدی است که راستی و پیماننداری از ویژگیهای اوست و صف مشروح او در مهریشت می‌آید و از خلال مطالب آن پیوستگی او با خورشید نیز احساس می‌شود یعنی مهر و خورشید غالباً در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند در منتهای فارسی میانه او یکی از سه‌ایزدی است که داورای کارهای جهانیان را در روز پسین به عهده دارد. او به صفت «دارنده دشتهای فراخ» توصیف می‌شود و دارای ده‌هزار گوش و ده‌هزار چشم است. نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان. ص ۹۱-۹۲.

۹۵. «رشن» (اوستایی *rašnu-* فارسی میانه *rašn*) نام ایزدی است که به همراه مهر و سروش کارهای بندگان را می‌سنجد به صفات: راست‌ترین، بلند، توانا و پاک ستوده می‌شود و به فریادرسنده گله‌داران و براندازننده دزدان است. بنابر منتهای میانه مینوی راستی است. یشت دوازدهم به نام او «رشن یشت» گفته شده و ویژگیها و صفات او را برشمرده است.

۹۶. «بهرام» (اوستایی *veraeraγ na-* فارسی میانه *wahrām*) اصلاً به معنی پیروزی و اصطلاحاً نام ایزدی است که یاری‌دهنده رزم‌آوران و درهم شکننده دروغگویان است. آتش بهرام که مهم‌ترین آتش دین زردشتی است به او منسوب است. توصیف بهرام و کارهای او در یشت چهاردهم به تفصیل آمده است.

۹۷. «اشتاده» (اوستایی *arštāt-* فارسی میانه *astād*)، در اوستا ایزدی مؤنث است که در کنار سروش ستوده می‌شود او فزاینده و بالاننده جهان است و کار او این است که به همراه ایزد زامیاد روان را به ترازو می‌گذارد تا رشن کارهای او را

بسنجد. اشتاد اصلاً به معنی راستی و درستی است. نگاه کنید به بندهش ص ۱۵۲.

۹۸. هوشیدر (اوستایی: *uxšayarata* فارسی میانه *waxšēnīdā* *ahlāyī* یا *hōšidar*) نخستین فرزند از سه پسر آینده زردشت است که سی سال به پایان هزاره زردشت مانده از مادر متولد می شود و پاک سازی جهان را از آلودگیهای دبوی به عهده می گیرد، جهان را از بدکاران و دیوخوانان تهی می کند و آفرینش اورمزدی را می گستراند و آسایش آدمیان را تأمین می کند. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، صص ۳۲-۲۴.

۹۹. متنهای دینی زردشتی زمین را به هفت پاره بخش می کند و هر بخش را یک «کشور» می نامد این هفت کشور عبارتند از: ارزه-*arzah* در سمت خاور؛ سوه *sawah* در باختر؛ فرددفش *fradadafš* و ویددفش *widadafš* در جنوب؛ وروبرش *worubarš* و وروجرش *worufarš* در شمال و خونیره *xwanirah* در مرکز. از میان این هفت کشور خونیره از همگی بزرگتر و به تنهایی برابرش کشور دیگر است. ایران در خونیره جای دارد.

۱۰۰. هوشیدرماه (اوستایی: *uxšat.namah*، فارسی میانه *waxšēnīdā* *niyāyīšn* یا *hōšidarmāh*)، دومین فرزند از سه پسر آینده زردشت است که سی سال به پایان هزاره هوشیدر مانده از مادر متولد می شود و جهان را از بیدی و نامردمی پاک می کند. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، صص ۳۹-۳۲.

۱۰۱. «وَرجمکرده»، دژی است که جمشید ساخته و در آن بهترین تخمه انواع آفریده ها را نهاده است جای این ور را در ایرانویج دانسته اند. بنابر مطالب مینوی خرد منظور از ساختن این ور آن بوده است که در هنگام باران ملکوسان که آفریدگان اورمزدی همه نابود می شوند، بار دیگر نسل آفریدگان از آن جا رواج گیرد یعنی آفریدگان از درون ور بیرون آیند و جهان را دوباره بسازند. نگاه کنید به مینوی خرد پرسش ۲۶ و ۶۱ و بندهش، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۱۰۲. «گرشاسپ» (اوستایی- *karasāspa* فارسی میانه *karšāsp*)، یکی از پهلوانان و ناموران ایرانی است که در متنهای اوستایی و فارسی میانه بارها از او و

دل‌آوریهایش سخن به میان آمده است. او فرزند - enia- (فارسی میانه: sfil- فارسی نو: اثرت) است. گرشاسپ به صفت «نرمش»، «مجمعد موی» و «گرزدار» ستوده شده است. او یکی از بیمرگان است و درمتهای میانه «سام» نیز نامیده شده است. نگاه کنید به پشتها، ج ۱، صص ۱۹۵-۲۰۷.

۱۰۳. سوشیانس، سومین و آخرین فرزند آینده زردشت است که سی سال به پایان هزاره هوشیدرماه از مادر متولد می‌شود. او آخرین نجات‌بخش دین زردشتی است و هزاره او پنجاه هفت سال به درازا می‌کشد و به دستاخیز می‌پیوندد. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان، صص ۳۹-۴۴.

Zand ī wahman yasn

0- šnāyišn ī dādār ohrmazd ī weh ī abzōnīg abzāyēndar rāyōmand
⌘ xwarrahōmand ud amahraspandān . āfrinišnīh ī abēzag weh
dēn ī māzdēšnān.tan-drustīh ud dagr-zīyišn< īh > ud ābād-xīrīh ōy
rāy kē nibīsihēm .

I

1. Čiyōn az stūdgar paydāg kū: Zarduxšt az ohrmazd ahōšīh
xwāst. 2-pas ohrmazd xrad ī harwisp-āgēh be ō zarduxšt
nimūd. 3-u-š wan ēd¹ bun padīš be dīd kē čahār azg padīš
būd, ēk zarrēn, ēk asēmēn, ēk pōlāwadēn, ēk āhan abar-
gumēxt-ēstād. 4- ēg-iš pad - ēd - dāšt kū pad xwam²
dīd. 5- ka az xwam² be būd, u-š guft zarduxšt kū:
"xwadā ī mēnōgān gētīgān nimāyēd kū-m draxt ē bun dīd
kē čahār azg padīš būd?"
6- guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū: "ān draxt ē
bun kē tō dīd <ān gētīg ast ī man ohrmazd dād³>. 7- ān

čahār azg, ān čahār āwām ast ī rasēd. 8- ān ī zarrēn ān
 <xwadāyīh wištāspšāh> ka man tō dēn ham-pursēm ud
 wištāspšāh dēn be padīrēd ud dēwān kāl bod be škēnēd <ud
 dēwān az āškārīh> ō wirēg⁴ ud nihān-rawištīh ēstēnd.
 9- ān ī asēmān xwadāyīh ardaxšēr ī kayšāh. 10- ān ī
 pōlāwadēn xwadāyīh anōšag-rūwān husrōg kawādān. 11- ud
 ān ī āhan abar-gumēxt-ēstād duš-pādīxšāyīh dēwān ī
 wizārdag-wars ī xešm-tōhmag. ka dahom ī sadōzem ī tō
 sar bawēd, spitāmān zarduxšt!"

II

- 1- pad zand ī wahman yasn, hordād yasn, aštād yasn paydāg
 kū: ēd bār gīzīstaḡ mazdak ī bāmdādān, dēn petyārag, ō
 paydāgīh āmed, u-šān petyārag pad dēn yazadān kardan.
- 2- ān anōšag rūwān husrōg <kawādān, husrōg> mäh-windādān
 nēwšāhpuhr⁵ ī dād-ohrmazd ī ādurbāyagān dastwar ud
 ādur-farrōbāg ī a-drō ud ādurbād, ādur-mihr ud baxtāf-
 rīd ō pēš xwāst. 3- u-š paymān aziš xwāst kū: "ēn yasn-
 īhā pad nihān ma dārēd be pad paywand ī ašmā zand ma
 čāšēd"⁴ awēšān andar husraw paymān kard.

III

- 1- pad zand wahman yasn paydāg kū: zarduxšt az ohrmazd

dudīgar bār ahōšīh xwāst. 2-u-š guft hād kū: "zarduxšt
hēm andar ēd ī dāmān ī tō ahlawtar ud kardārtar dādār
ka man ahōš be kunē čiyōn "Hanī-šud-bēš". "gōbedšāh"
ud "yōšt fryān", "čīhrōmayān ī wištāspān." - hād
pēšyōtan ī bāmīg ast - ī'ka man ahōš be kunē⁶ čiyōn
awēšān pad dēn ī tō weh wurrōyēnd kū ōy dēn-burdār
kē-š abēzag weh dēn ī māzdēsnān az ohrmazd be padīrift
ahōš be būd ud any awēšān mardōmān pad dēn ī tō weh
wurrōyēnd".

3- guft-īš ohrmazd kū: "ka tō rāy ahōš be kunēm, spītāmān
zarduxšt / ēg "tūr ī brādrōš ī karb ahōš be bawēd ud ka
tūr ī brādrōš ī karb ahōš be bawēd, rīstāxēz tan ī pasēn
kardan nē šāyēd".

4- Zarduxšt pad menišn dušxwar šāyēd sahist.

5- Ohrmazd pad xrad ī harwisp-āgāhīh dānist kū-š čē menīd,
spītāmān zarduxšt ī ahlaw frawahr. 6-u-š ān ī zarduxšt
dast frāz grift. u-š ohrmazd mēnōg abzōnīg dādār ī gēhān
ī astōmandān ahlaw, u-š xrad-ī-harwisp-āgāhīh pad āb
kīrb abar dast ī zarduxšt kard, u-š guft aziš kū: "frāz
xwar " 7-u-š zarduxšt aziš frāz xward. aziš xrad-ī-
harwisp-āgāhīh pad zarduxšt andar gumēxt.

8- haft rōz-šabān zarduxšt andar ohrmazd xradīh būd

9- u-š be dīd zarduxšt pad haft kišwar zamīg, mardōmān,
gōspandān kū har ēk mōy čand pad pušt, tīg-tīg sar ō
kū dārēd.

10- u-š be dīd [ud] dār ud draxt kē čē, čand. rēšag ī
urwarān pad spandarmad, zamīg, kū čiyōn rust ēstēd kū
gumēxt ēstēd. 11-u-š haftom rōz-šabān xrad ī harwisp -

āgāh az zarduxšt abāz stad. 12- zarduxšt pad-ēd-dāšt kū:

"pad xwamn ī xwaš ī ohrmazd-dād dīd. az xwamn nē winārd
hēm". 13-u-š har dō dast burd ān ī xwēš kirb abāz mālīd.

kū dagr zamān xwaft ēstēm ud nē winārd hēm azēn xwamn ī xwaš
ī ohrmazd-dād.

14- guft-īš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū: "-t čē dīd
pad xwamn ī xwaš ī ohrmazd dād?"

15- guft-īš zarduxšt kū: "ohrmazd. mēnōg ī abzōnīg, dādār
ī qēhān ī astōmandān dīd hēm hangad was xwāstag kē pad
tan dusraw ud ruwān kars, nizār ud pad dušox būd, u-m nē
burzišnīg sahist. 16- u-m dīd driyōš ī nēst-xīr ī ačārag,
u-š ruwān frabīh pad wahišt u-m burzišnīg sahist. 17- u-m
dīd tuwānīg nēst-frazand, u-m nē burzišnīg sahist. 18-u-m

dīd škōh ī was - frazand u-m burzišnīg sahīst. 19- u-m dīd
draxt-ē kē haft azg padīš būd, ēk zarrēn ēk asēmēn ēk rōyēn
ud ēk brinjēn, ēk arzīzēn, ēk pōlāwadēn, ēk ahan ābar-
gumēxt-ēstād".

20- guft-īš ohrmazd kū: "spitāmān zarduxšt ! En ān ī ō
pēš gōwēm 21- draxt ē-bun ī tō dīd, ān gētīg ast ī man
ohrmazd dād. 22- ān haft azg ī tō dīd ān haft āwām ast ī
rasēd. 23- ud ān ī zarrēn xwadāyīh ī wištāspšāh ka man ud
tō dēn ham-pursēm wištāspšāh dēn be padirēd ud dēwān kāl bod
be škēnēd ud dēwān az āškārīh ōcwirēg ud⁷ nihān-rawišnīh
ēstēnd ud ahreman, dēwān wišūdagān abāz ō tārtoṃ dušox
dwārēnd ud pahrēz ī āb ud ātaxš ud urwar ud spandarmad ,
zanīg, paydāg bawēd. 24- ān ī asēmēn xwadāyīh ī ardaxšēr ī
kay, ka wahman ī spandyrādān xwānīhēd, kē dēw az mardōmān
judāg kunēd, be payrāyēd hamāg gēhān, dēn rawāg kunēd .
25- ān ī rōyēn xwadāyīh ī ardaxšēr ī gēhān-ārāstār ud
wirāstār ud ān ī šāhpuhršāh ka gēhān, ī man ohrmazd-dād,
ārāyēd⁸ hōxtagīh pad sāmān ī gēhān rawāg kunēd ud wehīh
paydāg be bawēd ud ādurbād ī pērōz-baxt ī dēn rāst-wirāstār
pad rōy, ī passāxtag ēn dēn, abāg jud-rīstagān <pahikārēd>
abāz ō rāstīb āwarēd.

26-ān ī brinjēn xwadāyīh ī [ud] walaxš-ī- aškānānšāh
 kē jūd-rīstagīh⁹ <ī> būd, az gēhān be barēd. ud ān druwand
 ag ī gar kalsyāgīh az jūd dēn be abesīhēd. az gēhān wany
 ud abaydāg šawēd.

27- ud ān ī arzīzēn, xwadāyīh ī wahrām-gōr šāh ka mēnōg
 ī rāmišn wēnāb, paydāg kunēd ud ahreman abāg jādūgān abāz
 ō tār ud tom ī dušox dwārēnd.

28- ān ī pōlāwadēn, xwadāyīh ī husraw ī kawādān šāh ka
 gīzīstag mazdak ī bāmdādān ī dēn petyārag abāg jūd-rīstagān
 ēstēd, az ēn dēn abāz dārēd.

29- ān ī 'ahan abar-gumēxt-ēstēd <duš-pādīxšayīh ī dēwān
 ī wizārdag-wars> spītāmān zarduxšt! hazārag sar ī tō ka
 sadōzem ī dahom ī tō sar bawēd spītāmān zarduxšt! ".

IV

1- guft-īš zarduxšt kū: "dādār ī gēhān ī astōmandān
 mēnōg abzōnīg! daxšag ī sadōzem ī dahom čē bawēd?"

2- guft-īš ohmazd kū: "spītāmān zarduxšt! rōšn kunēm
 daxšag ī hazārag sar ī tō bawēd .

3- ān ī nīdom āwām rasēd ē-sad ēwēnag ē-hazār ēwēnag

ud bēwar ēwēnag dēwān wizārdag-wars ī xešm-tōhmag. 4- az kustag ī xwarāsān ān nidom tōhmag ō ērān-šahr dwārēnd. ul-grift-drafš hēnd syā zēn barēnd ud wars wizārd ō pušt dārēnd ud xwardag nidom bandag ud kirrōg-kardār zōšn pēškār¹¹ wēš hēnd.

۵- spitāmān zarduxšt! ān ī xešm-tōhmag wišūd ud u-š bun nē paydāg. 6-pad jādūgīh ul dwārēnd ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād. 7- Žiyōn was čīš sōzēnd ud wināhēnd ud mān az mānīgān deh az dehīgānān ābādīh ud wuzurgīh dehīgānīh¹² ud dēn-rāstīh ud paymān ud zēnhār ud rāmīšn ud harwisp dahišn ī man ohrmazd dād. ēn dēn abēzag ī māzdēšnān, ātaxš ī wahrām pad dādgāh¹³ nišāst ēstēd ō nēstīh rasēd ud zangān¹⁴ ud āwāragān be ō paydāgīh rasēnd.

8- ud ān ī wuzurg rōstāg šahr-ē ud ān ī wuzurg šahr deh-ē ud ān ī wuzurg deh dūdāg-ē ud ān ī <wuzurg> dūdāg ast-ē¹⁵ be bawēd.

9-spitāmān zarduxšt! pad anēgīh-kāmagīh ud sāstārīh duš-pādīxšāyīh be kanēnd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād. 10-awēšan dēwān wizārd-wars frēftār hēnd, kū ān gōwēnd nē kunēnd, ud wattar dēn hēnd, kū ān ī nē gōwēnd, kunēnd. 11-

u-šān pašt, paymān ud rāstīh ud ēwēn nēst ud zēnhār nē
 dārēnd ud pad pašt kunēnd abar nē ēstēnd 12-pad frēftārīh¹⁶
 ud āz ud duš-pādixšāyīh be kanēnd ēn ērān-dehān ī man
 ohrmazd dād 13-andar ān āwām¹⁷ spitāmān zarduxšt! hamāg
 mardōm frēftār be bawēnd, kū ēk ō did rāy wad xwāhēnd, ud
 mihr wuzurg jud gōnag be bawēd. 14- ud āzarm ud dōšāram ud
 ruwān-dōštīh az gēhān be šawēd. 15- mihr ī pīd <az> puer ud
 brād az brād be šawēd. dāmād az xusur jud-kēsag¹⁸ be bawēd
 ud mādar az duxt judāg, jud-kāmag be bawēnd.

16- ka sadōzem ī dahom¹⁹ ī tē sar bawēd spitāmān zardu-
 xšt! xwaršēd rāsttar ud nihāngtar²⁰ ud sāl ud mäh ud rōz
 kamtar. 17- ud spandarmad, zamīg, tangtar ud rāh nihangtar²⁰
 18- ud bar tōhm be nē dahēd ud bar ī jōrdāyān pad dah hašt
 be kāhēd, dō be abzāyēd, ān ī be abzāyēd spēd nē bawēd. 19-ud
 urwar ud dār ud draxt be kāhēd, ka ē-sad be stānēd nawad
 be kāhēd, dah be abzāyēd, ān ī be abzāyēd, xwarum ud čāšnīg
 nē bawēd.

20- ud mardōm kōdaktar zāyēd u-šān hunar ud nērōg kam ud
 frēftārtar, wat[ar]-dādtar bawēnd ud spās ud āzarm ī nān
 ud namak nē dārēnd, u-šān dōšāram pad navađ nē dārēnd. 21-
 andar ān ī wattoṃ āwām murw-ē āzarm wēš dārēd kū ōy ēr ī

dēn-burdār nardōm 22- u-šān dahišn pad kār kam ud u-šān kār
ud kirbag az dast kam rawēd. hamāg sardagān ʔud-kēšān ō
awēšān anāgih xwāstār bawēnd. 23- ud hamāg gēhān nasā-
nigānīh ud nasā-wistarīšn be bawēd. 24- ud nasā-nigānīdan
ud nasā-šustan ud nasā-sōxtan ō āb ud ātaxš burdan ud nasā-
xwardan pad dādgrēnd, ud nē pahrēzēnd. 25- pad kār ud
kirbag ī wuzurg hangārēnd ud druwandīh, rāh ī dušox wirāy-
ēnd ud abārōnīh, penīh ud wiyābānīgīh ī xēšm ud āz rāy ō
dušox dwārēnd.

26- andar ān škeft āwām spītāmān zarduxšt! pādixšāyīh
ī xēšm ī xrudrafš²² ud dēw ī wizārd-wars ī xēšm-tōhmaq. ān
ī nidom bandag pad ērān-dehān xwadāyīh frāz rawēnd. 27- ud
dēnīgān kē ēbyānghān pad kust dārēdd, ēg-išān pādyābīh dāšt
nē tuwān. 28- čē pad ān ī nidom āwām [ud] nasā ud hixr ōwōn
was bawēd, kū mard gām ō gām be nihēd pad nasā rawēd. 29-
ayāb ka pad baršnum²³ šōyēd pāy az maš be nihēd, pad nasā
rawēd. 30- ayāb ka pad nasā-kadag awēšān barsom be pad frāz
wistarīd, drōn frāz yazēd pādixšāy bawēd. 31- ayāb <ka>
pad ān ī nidom āwām yazīšn pad dō mard pādixšāy bawēd
kardan, tā ēn dēn pad nēstīh ud nizārīh nē rasēd. pad ē-sad
pad ē-hazār, pad bēwar, ēk bawēd kē pad ān dēn wurrōyēd.

ān-iz wurōyēd kār azīš nē kunēd. ātaxš ī wahrām be ō
nēstī(h)²⁴ ud nizārīh rasēd. az ē-hazār abāz ō ēk pahrēzēnd
ān-iz ēsm ud bōy dādīhā padīš nē dahēnd. 32- āyāb ka mard
ī ē yašt kard ēstēd ud nērangestān nē dānēd pad weh —
menišnīgīh be abrōzēd, pādīxšā bawēd.

33- xwāstag ud āzarmīg hamāg be ō ʔud-kēšān ʔud-rīstagān
rasēd. 34- ud kirbakkar ī nek az dūdag ī āzād-mardān
moʔ-mardān be ō wišād-ōwārīšnīh ēstēnd. 35- xwurdagān duxt
ī āzādagān, wuzurgān, moʔ-mardān pad zanīh gīrēnd. 36-
āzādagān ud wuzurgān ud moʔ-mardān be ō škōhīh, bandagīh²⁵
rasēnd. ud zōš ud xwurdag be ō wuzurgīh ud pādīxšāyīh
rasēnd. ud āwāragān xwurdagān be ō pēšgāhīh ud rāyēnīdārīh
rasēnd. 37- ud gōwišn ī dēn-burdārān muhr ud wuzurd²⁶ ī
dādwar ī rāst. gōwišn ī rāstān ud ān-iz ahlawān hangēzēnišn²⁷
be bawēd. gōwišn ī xwurdagān, spazgān abārōnān ud afsōsgarān
ud ān ī drō-dādestānān rāst ud wābar dārēnd. 38- ud sogand
pad drō padīš xwarēnd ud zūrguqāyīh padīš dahēnd. ud zūr
ud ānāst²⁸ abar man ohmazd gōwēnd. 39- awēšān kē pad
hērbedīh ud hāwištīh nām-barēnd, ēk ō did rāy wad xwāhēnd
ud āhōg gōwēnd ud āhōg abar nīgerēnd. u-šān ahreman ud
dēwān petyārag abar wēš burd ēstēd. 40- ud az wināh ī

mardōmān kunēnd az panj wināh sē wināh hērbedān, hāwištān
 kunēnd ud wehān dušmen bawēnd, kū ēk ō did rāy wad āhōg
 padīš gōwēnd. ud yazīšn padīrēnd nē kunēnd, bīm az dušox
 nē dārēnd. 41- ud andar ān dahom sadōzem²⁹ i hazārag
 ī tō sar bawēd, spitāmān zarduxšt! hamāg mardōm āz-parīst,
 ānāstag-dēn be bawēnd 42- ud abr[ap] ī kāmgar ud wād ī
 ardāy pad hangām ud zamān ī xwēš wārān kardan nē šāyēd .
 43- hamāg asmān abr, nizm šēbenēd 44- ān ī garm wād ud
 ān ī sard wād rasēd. bar ud tōhm ī jōrdāyān be barēd.
 45- wārān-iz pad hangām ī xwēš nē wārēd. xrafstar wēš
 wārēd kū āb. 46- ud āb ī rōdān ud xānīgān be kāhēd ud abz-
 āyīšn be nē bawēd. 47- ud stōr ud gāw ud gōspand kōdaktar
 zāyēnd ud wadahunartar zāyēnd. ud bār kam stānēnd ud mōy
 kamtar ud pōst tanuktar ud šīr nē abzāyēd, ud čarbišt kam
 dārēd. 48- ud gāw ī warzāg nērōg kam ud asp ī arwand hunar
 kam, pad-tāg kam barēd. 49- ud mardōm pad ān škeft āwām
 spitāmān zarduxšt! kē kustīg pad mayān dārēnd anāgih-
 xwāstārīh ud duš-pādixšāyīh ud was ān ī drō-dādestān ī-š
 abar mad-ēstēd ī-šān zīndanīh andar nē abāyēd, margīh pad
 āyaft xwāhēnd. 50- ud juwānān ud aburnāyān pīm-menišn be
 bawēnd u-šān gōfsīšnīg, wāzīg ud rāmišn az dil abar nē āyēd.

51- ud jašn ud nihādag ī pēšēnagān ud usōfrīt ī yazadān ud
 yašt ud yazišn ud gāhānbār ud frawardīgān gyāg-gyāg kunēnd
 ud ān-iz kunēnd padīš abē-gumānīhā nē wurrōyēnd. 52- ud
 pādāšn dādīhā nē dahēnd ud dahīšn ud ahlawdād nē dahēnd,
 ān-iz dahēnd abāz abaxšayēnd³⁰ 53- ud ān-iz weh-dēn mardōm,
 kē ēn dēn ī weh ī māzdēsnaēn gēyīd ēstēd, pad ēn ī awēšān
 rāh ud ristag, brahmag rawišn frāz rawēnd u-šān pad ān ī
 xwēš dēn nē wurrōyēnd. 54- ud āzād ud wuzurg ud dehīgān ī
 nek az deh ud gyāg ī xwēš pad uzdehīgīh³¹ az bun-gyāg ud
 dūdag ī xwēš be šawēnd ud az xwurdagān ud watarān čīš pad
 niyāz xwāhēnd ō drīyōšīh ud a-čāragīh³² rasēnd.

55- ēn mardōm pad dah, nō pad kust ī abāxtar be abesī-
 hēnd.

56- pad awēšān duš-xwadāyīh har čīš ō nēstīh ud ačāragīh³²
 ud sabukīh ud anāstagīh³³ rasēd. 57-spandarmad, zamīg, dahān
 abaz wišāyēd har gōhr, ayōšust ō paydāgīh rasēd čiyōn zarr
 ud asēm ud rōy ud arzīz ud srub

58- ud xwadāyīh ud pādixšayīh ō anērān bandagān rasēd,
 čiyōn hyōn turk ud xazar ud tōbit, čiyōn awērag ud kōfyār,
 ud čīnīh ud kābulīh ud suxdīg³⁴ ud hrōmāyīg ud karmag-raxt³⁵,

spēd hyōn pad ēd³⁶ ērān-dehān ī man pādixšāy[īh] bawēnd.
 framān ud kāmāg ī awēšān pad gēhān rawēg be bawēd. 59-
 pādixšāyīh az awēšān dwāl-kustīgān ud tāzīgān ud hrōmāyīgān³⁷
 be ō awēšān rasēd. 60- awēšān ēdōn duš-pādixšāyīhā be
 bawēnd kū, ka mard-ē ahlaw ī nēk āzānēnd magas-ē pad čašm
 awēšān har dō ēk.bawēd. 61- ud darbās ud xwēdīh ud ābādīh
 ud deh ud dūdāg ud xwāstag ud dastkard ud kahās ud rōd ud
 xānīg ī ērān weh-dēnān ō awēšān anērān rasēd ud spāh ud
 marz ud drafš ō awēšān rasēd ud xešm-kāmāgīh xwadāyīh pad
 gēhān rawēnd. 62- ud āz čašm ī awēšān az xwāstag purr nē
 bawēd. ud xwāstag ī gēhān gird kunēnd ud azēr ī zamīg nīhān
 kunēnd. 63- ud druwandīh rāy kūn-marz ud daštān-marz ī was
 kunēnd ud waran ī awārēn was warzēnd.

64- ud andar ān ī škeft āwām šab rūšntar ud sāl ud māh
 ud rōz sē-ēk-ē be kāhēd ud spandarmad, zamīg, abar āyēd ud
 sēš margīh ud niyāzōmandīh pad gēhān saxttar bawēd". 65-
 guft-īš ohrmazd ō spītāmān zarduxšt : "ēn ān ī pēš gōwēm.
 66- ōy druwand ganāg-mēnōg ka be abāyēd abesīhēnīdan
 stambagtar duš-pādixšāyītar bawēd".

67- ēdōn weh guft ohrmazd ō spītāmān zarduxšt kū:"be

sparān³⁸ ud wam be kun pad zand pāzand ud wizārišn be čas
 ō hērbadān ud hāwištān gōw ud pad gēhān frāz gōwēnd awēšān
 kē az sadōzem nē āgāh hēnd ēg-išān gōwēnd āmād ī tan pasēn
 rāy bōxtārīh ī ruwān ī xwēš rāy, halag ud anāgīh petyārag
 ī awēšān īud-dēnān dēwēsān abar glrēnd, be barēnd".

68- u-t ēn-īz gōwēm spitāmān zarduxšt! kū:"kē pad ān
 āwām tan xwāhēd, ruwān bōxtan nē tuwān, čē tan frabīh
 ruwān kars, nizār pad dušox. kē ruwān xwāhēd tan kars,
 nizār, pad gētīg škōh ud driyōš. u-š ruwān frabīh pad wahišt".

۷

1-pursīd zarduxšt az ohrmazd kū:"ohrmazd! mēnōg ī abzō-
 nīg, dādār ī gēhān ī astōmandān ahlaw! -hād ohrmazd pad
 ahlaw xwānišn ud abārīg pad stāyišn, ast kē dādār ahlaw
 gōwēd-dādār! pad ān ī škeft āwām ahlaw bawēnd ud dēnīg
 bawēnd, kē kustīg pad mayān dārēnd, ud dēn pad barsom
 yazēnd, u-šān dēn ī xwēdōdah pad dūdag rawēd?"

2-guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū:"mardān ī pah-
 lom ān bawēd kē andar ān ī škeft āwām kustīg pad mayān
 dārēd ud dēn pad barsom yazēd nē <ēdōn čiyōn> pad xwadāyīh
 ī wištāspšāh. 3-kē andar ān ī škeft āwām "lōā āt yazamaidē

"ašam vohū" be gōwēd, warm kard ēstēd, ēdōn čiyōn andar xwadāyih ī wištāspāh dwāzdah hōmāst-ē ī pad zōhr <yašt kard ēstēd> 4- ud kē-š yašt kard ēstēd ud gāhān srūd ēstēd ōwōn čiyōn ka-š pad xwadāyih ī wištāspāh yašt āb srūd gāhān³⁹ bawēd hē.

5- ahlawān pahlom ān bawēd kē pad weh dēn ī māzdēsna ēstēd u-š dēn ī xwēdōdah pad dūdag rawēd".

m 6- guft-iš ohrmazd kū: "spitāmān zarduxšt! andar ēn nō- hazār sāl ī man ohrmazd dād mardōm andar ān ī škeft āwām škefttar bawēd. 7- čē andar duš-xwadāyih ī az-ī-dahāg, frāsyāb ī tār mardōm ī andar ān ī škeft āwām weh-zīyīštar ud wēš-zīyīštar būd hēnd. u-šān petyārag az ahreman ud dēwān kamtar būd. 8- čē andāriōn ī awēšān: duš-xwadāyih andar ērān-šahr panj deh ī awērān nē būd čiyōn ān ī ka hazārag ī tō sar bawēd spitāmān zarduxšt! 9- čē hamāg ērān dehān pad asp sūmb awēšān. be kanīhēd. awēšān drafš andar ō padīšxwārgar rasēd, gāh ī dēn, didēm padīxšāyih az ānōh be barēnd u-šān zanīšn az ān gyāg rasēd". 10- spitāmān zarduxšt! ēn ān ī pēš gōwēm. 11- kē az hastān ēdōn pad yazīšn abar ō⁴⁰ weh kē ohrmazd rāy yazīšn wēs kunēd. ohrmazd

āgāh az ahlāyih čāgām-iz-ē, kū kār ud kirbag mizd ud
pādāšn ohrmazd āgāh az ahlāyih dahēd. ud hanjāmanīgēn narān
ud madāgān yazēm amahraspandān kē nar-iz, madāg-iz. awēšān
weh hēnd.⁴¹

VI

1- pursīd zarduxšt az ohrmazd kū: "ohrmazd mēnōg ī
abzōnīg, dādār ī gēhān ī astōmandān, ahlaw! az kū abāz
wīrāyēnd ēn dēn ī weh ī māzdēsnañ? ud pad čē abzār be
zawēnd ēn dēw wīzārd-wars ī xešm-tōhmag?"

2- dādār! man hōš dah ud āwādagān ī man hōš dah kū ma
ēd zīyānd andar ān ī škeft āwām, gišnag-zīyīšnīg dah kū
druwandīh ud rāh ī dušox nē wīrāyēnd.

3- guft-īš ohrmazd kū: "spītāmān zarduxšt! pas az nišānag
ī syā, pādīxšāyih az awēšān xešm-tōhmagān salmān dehān
druj ī šēdaspīh ud kalsyāgīh <rasēd> hād-māhwīndād guft
kū hrōmāyag⁴² bawēnd ud rōšn guft kū suxr kulāh ud suxr zēn
ud suxr drafš bawēnd hād ka daxšag ī awēšān bawēd.

4- ka be āyēnd spītāmān zarduxšt! xwaršēd nīzm nīšān
nimāyēd ud māh az gōnag wardēd pad gēhān nīzm ud tom

tārīgih bawēd. pad asmān nišānag⁴³ ī gōnag-gōnag paydāg
bawēd ud būmčandag ī was bawēd ud wād stahmagtar āyēd ud
pad gehān niyāz ud tangih ud dušxwārīh wēs ō didār āyēd ud
tīr ud ohrmazd wattarān rāy padīxšāyīh rāyēnēnd⁴⁴;

5- ē-sadgānag ud ē-hazārgānag ud bēwargānag bawēnd
druj šēdaspih kalsyāgih. drafš ī suxr dārēnd. u-šān rawišn
was. tāzēnd ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād tā arang bār-
hād būd kē frāt rōd guft. tā ō gawrān⁴⁵ ī āsūrestān mānīh
hād gawrān⁴⁵ saxt hamār. u-š āsūrīg mānišnīh - ēd kū
mardōm ī āsūrīg padīš mānēnd⁴⁶ ud ān ī awēšān nišēmag-hād
būd kē gilistag ī dēwān guft.

6- ēdōn be ōzanēnd ān ī awēšān xešm-tōhmagān sadgānag
ud ē-hazārgānag ud bēwargānag ud abāz wardēnd. drafš, nišān,
a-mar spāh ī awēšān dēwān ī wīzārd-warsān be rasēnd ō ēn
ērān-dehān ī man ohrmazd-dād ud hyōn ī frāx-anīg dušmen
turk ud karmīr -hād ul-drafš hēnd, zē drafš ul girēnd -had
pad was maragih ō ērān-dehān < ī man ohrmazd dād > čiyōn
buš ī asp be ēstēnd turk ī dawāl-kustīg hrōmāyag šēdaspih
ī kalsyāgih pad ham-rasišnīh frāz rasēnd.

7- ud pad ham-kōxšīšnīh pad sē gyāg ardīg⁴⁷ ī wuzurg sē

bār būd, bawēd spītāmān zarduxšt.

8- ēk pad xwadāyīh ī kāyōs ka pad ān ī dēwān abāgīh abāg amahraspandān.

9- ud dudīgar ka tō spītāmān zarduxšt: dēn padīrift ud hampursagTh⁴⁸ ī tō wištāspšāh ud arjāsp ī xešm-višūd pad kārezār ī dēn pad ham-kōxšīšnīh pad spēd razūr -hād būd kē andar pārs guft. 10- ud sidīgar ka hazārag ī tō sar bawēd spītāmān zarduxšt: ka ān har sē ō ēd gyāg rasēd ud turk ud tāzīg ud hrōmīg -hād būd kē daštāg nīšānag ī guft-hamāg ērān-dehān ī man ohrmazd dād, az gāh ī xwēš be ō padīšxwārgar rasēd, hād būd kē ādur-gušnasp pad war ī čēčast ī zufr ī garmāb⁴⁹ ī yud-dēw hād ānōh-iz dēn paydāg-hād būd kē mähīg guft ādurōg guft kū karzang. ēdōn pad tāzišn bawēd pad ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād az xešm-tōhmagan spītāmān zarduxšt: kū ēn mardōm ō padīšxwārgar ud pārs ud surāg-mānīh ud kōf-mānīh ud dryā-mānīh ēg-iš nīhang be mānēd. 11- čē ka šōy xwēš be tuwān bōxtan ēg-iš zan ud frazand ud xwāstag ayād nē bawēd.

12- pas zarduxšt guft kū: "dādār man hōš dah, āwādagān ī man hōš dah kū ma ziyānd andar ān ī škeft āwām".

13-, zarduxšt čē ān rōz ka sadōzēm ... hazārag ī

tō sar bawēd, ī zarduxštān, ka čē-iš druwand az ēn hazārag andar ān hazārag nē šawēd.

VII

1- pursīd zarduxšt az ohrmazd kū: "ohrmazd, mēnōg abzōntg dādār ī gēhān astōmandān, ahlaw! dādār ka awēšān ēdōn was marag hēnd, pad čē abzār be šāyēnd abesihēntān. 2- guft-iš ohrmazd kū spītāmān zarduxšt! ka dēw ī wizārd-wars ī xešm-tōhmag ō paydāgih āyēd. pad kust ī xwarāsān nazdist nīšān ī syā paydāg bawēd, zāyēd hōšīdar ī zarduxštān pad war ī frazdān -hād kē pad zrēh kayānsī guft, hād būd kū pad kāb-ulēst(ān) guft. 3- pad sīh sālagih ō hampursagih ī man ohrmazd rasēd spītāmān zarduxšt! pad kust ī čīnestān - guft hād būd kē andar hindūgan guft-

4- zāyēd kay hād pīd ī ōy kay az kayān tōhmag pad ayārih ō hōšīdar (ō) hindūgān šawēd.

5- pad ē-sad sālagih kāmag ō zanān bawēd u-ē aziš zāyēd kay ī dēnig "wahrām ī warzāwand" nām xwānēd -hād būd kū šāpōr guft.

6- kū ān šab ka ān kay zāyēd, nīšān ō gēhān rasēd, stārag az asmān wārēd, ka ōy kay zāyēd, stārag nīšān

nīnāyēd. -hād dād-ohrmazd guft kū āhān māh ud wād rōz
pīdar ī ōy kay frazām bawēd pad kanīgān ī šāh parwarēd
xwadāy zan-ē bawēd 7- ān kay ka sīh sālag bawēd, -hād būd
ka āwām guft- pad a-mar drafš spāh, spāh ī hindūn ud čīnīh
ul-grift drafš hēnd, -čē drafš ul gīrēnd - abrāstag drafš
hēnd, abrast zēn hēnd, pad tāzišn ul tāzēnd tā weh-rōd -būd
kē būmag-deh guft -tā andarag bār bax! baxiān, spītāmān
zarduxšt!

8- ka stārag ī ohrmazd ul ō bālist rasēd, anāhid rāy
frōd abganēd, xwadāyīh ō kay rasēd was a-mar gund zēnāwand
ārāstag drafš hēnd.

9- hād būd kē az sagestān ud pārs ud xwarāsān <guft> .
hād būd kē az war ī padīšxwārgar guft. hād būd kē az harēw⁵⁰
kōfestān guft. hād būd kē az tabarestān guft.

10- ud az ān kustag aburnāyag ī xwāstār be ō paydāgīh
āyēd -hād drafš ī ārāstag ud was marag spāh ī padīšxwārgar
az ērān-šahr zēnīgān⁵¹ ud gund ud spāh - būd kē guft kū
kurd-iz⁵² kirmān-iz xwānēnd nē⁵³ paydāg.

11- kū pad ham-ayārīh ham-drafš ō ēn ērān-dehān was
marag be ōzanēnd awēšān xešm-tōhmagān ī šēdaspīh hyōn ī

frāx-anīg dām⁵⁴. gurg ī dō-zang ud dēw ī dawāl-kustīg .

12- pad arwand bār sē karezār kunēnd.... ēk pad spēd-razūr ud ēk pad dašt ī nīšānīg . 13- hād būd kē guft kū pad war -ī sē-tōhmag, būd kē guft kū andar marw ī šēdān, hād būd kē andar pārs guft.

14- ō pušt ī ērān-dehān a-mar spāh ī xwarāsānīh abrāstag drafš hēnd -kū drafš ī babar pōst dārēnd - u-šān wād drafš ud bandūg spēd. 15- ud a-mar ul spāh nīxwārēnd tā ō gilīstag ī dēwān ēdōn be ōzanēnd kū hazār zan pay mard ī wēnēnd ud be bōyēnd.

16- ka zamān sar bawēd, spītāmān zarduxštī awēšān dušmenān ēdōn be abesīhēnd čīyōn draxt ī bun ka pad ēd⁵⁵ šab ī zamestān ī sard abar rasēd pad ēd šab warg be abganēd. 17- abāz wirāyēnd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād.

18- pad dwārišn dwārēd ganāg-mēnōg abāg dēwān ud wattar- - tōhmagān ud xešm ī xrudrafš⁵⁶ be ō pušt ud ayārīh ī awēšān dēwēsnān xešm-tōhmagān rasēd spītāmān zarduxštī

19- ud man, dādār ohrmazd, frēstēm nēryōsang yazad, srōš-ehlā be kang-dīz ī syōwaxš ī bāmīg kard bē čīhrōmayān

ī wištāspān kayān xwarrah ī dēn rāst-wirāstār kū: "ēd
 pēšyōtan ī bāmīg! raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād ud
 ātaxš ābān frāz yaz hādōxt ud dwāzdah-hōmāst! hād pad ātaxš
 ābān frāz yaz ān ī pad ātaxš ābān paydāg. 20- ud rawēd
 nēryōsang yazad ud srōš-ahlā az weh čagād ī dāitīg ō kang-
 diz ī syāwaxš ī bāmīg kard. u-š wāng kunēnd kū: "frāz raw
 pēšyōtan ī bāmīg čīhrōmayān ī wištāspān kayān xwarrah ī dēn
 rāst wirāstār! frāz raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād
 abāz wirāy gāh ī dēn ud xwadāyih"

21- awēšān mēnōgthā abar rawēnd u-šān yazēnd dwāzdah-
 hōmāst ī pad zōhr.

22- ud frāz rawēd pēšyōtan ī bāmīg abāg ē-sad panjāh
 mard ī ahlaw kē hāwišt ī pēšyōtan hēnd pad syā samōr jāmag
 pad mēnōg weh dārēnd. ul rawēnd pad humat, hūxt huwaršt ud
 ātaxš ī ābān frāz yazēnd hādōxt barān yasn. frāz stāy-
 ēnd man ohrmazd abāg amahraspandān.

23- pas az ānbeškanēd petyārag sē-ēk⁵⁷ ī 24- frāz rawēd
 pēšyōtan bāmīg abāg ē-sad ud panjāh mard kē syā samōr
 dārēnd ō ādur-ī-xwarrahōmand-ī rōšn kirb xwānēnd pad dādgāh
 nišāst ī gyān⁵⁸ ī ādur farrōbag ī pērōzgar- uš pad hamzōtīh
 yazišn frāz sāzēnd, barsom frāz wistarēnd ud yazēnd hordād.

amurdād yasn pad nērang⁵⁹ ud nērangestān ī dēnīg . 25- ud
škanēd petyārag sē-ēk ī⁶⁰.

26- frāz rawēd pēšyōtan ī wištāspān pad ham-ayārīh ī
ādur-farrōbāg ud ādur-gušnasp ud ādur-ī-burzēn-mihr ō
uzdēszār ī wuzurg nišmag⁶¹ ī druwand ganāg-mēnōg, xešm ī
xrudruš ud hamāg dēwān ud družān wad-tōhmagān ud jādōgān,
ō ān ī zōfaytom dušox rasēnd. be kanēnd ēn uzdēszār pad
ham-kōxšīšnīh⁶² ī pēšyōtan ī bāmīg.

27- ud man, dādār ohmazd, abāg amahraspandān ō gar ī
hukēryād āyēm ud framāyēm ō amahraspandān kū: "gōwēnd ō
hamāg yazadān ī mēnōgān, kū"rawēd! rasēd ō ayārīh ī pēšyō-
tan ī bāmīg" .

28- ud mihr frāx-gōyōd⁶³ ud srōš ī tagīg ud rašn ī rāst
ud wahrām ī amāwand ud aštād ī pērōzgar xwarrah ī dēn
māzdēsnaēn nērōg ī rāyēnīdārīh ī gēhān-ārāstār pad framān
ī <man dādār rasēnd> .

29- man dādār ō pušt rasēm ō ayārīh ī pēšyōtan ī bāmīg.

30- be zanēnd dēwān ī tom-tōhmagān.

31- wāng kunēd ganāg-mēnōg ī druwand ō mihr ī frāx-gōyōd kū:
"pad rāstīh ul ēst tō mihr ī frāx-gōyōd!"⁶⁴

32- pas mihr ī frāx-gōyōd⁶⁴ wāng kunēd kū: "ēn nō-hazār sāl pašt ī ī-š kard tā nān dahāg ī duš-dēn ud frāsyāb ī tūr ud aleksandar ī hrōmāyīg ud awēšān dāwāl-kustīgān, dēwān ī wīzārd-wars. ē-hazār sālān āwām wēš az paymān xwadāyih kard".

33- stard bawēd ān druwand ganāg-mēnōg ka ēdōn ašnūd.

34- mihr ī frāx-gōyōd be zanēd xešm ī xurdruš pad stōwih dwārēd.

35- ān druwand ganāg-mēnōg abāg wišūdagān wad-tōhmaqān abāz ē tār ud tom ī dušox dwārēd. 36- ud wāng kunēd mihr ī frāx-gōyōd ō pēšyōtan ī bāmīg kū: "be kan! be zan! ān uzdešzār ī dēwān nišēmag! raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohmazd dād. abāz wīrāy gāh dēn-xwadāyih ud abar druwandān ka tō wēnēnd be škanēnd".

37- ud abar rasēd pēšyōtan ī bāmīg ud ādur-ī-farrōhāp ud ādur-ī-gušnasp ud ādur -ī-burzēn-mihr ī pērōzgar. be zanēd ān druz ī was-ōz. be kanēd ān uzdešzār kū nišēmag ī dēwān. ud yazišn frāz sāzēnd, barsom frāz wistarēnd ud yazēnd dwāzdaḥ-hōmāst, stāyēnd man ohmazd abāg amahrāspan-dān. 38- ēn ān ī pēš gōwēm.

38- frāz rasēd pēšyōtan ī bāmīg ō ēn ērān-dehān ī man
ohrmazd dād. ō arwand ud weh-rōd ka druwandān ōy wēnēnd
be škanēnd awēšān tom-tōmagān nē-arzānīgān.

VIII

1- ān ī wahrām ī warzāwand rāy paydāg kū pad purr-
xwarrahīh frāz rasēd ud didēm⁶⁵ frāz bandēd pad gāh ī
mowbedān-mowbedīh ud gāh ī wizurd ī rāst ī dēn gumārd. abāz
wīrāyēd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād.

2- āz ud nīyāz ud kēn ud xešm ud waran, arešk ud druwandīh
az gēhān be nīrfsēd. 3- gurg-āwām be šawēd ud mēš-āwām
be āyēd.

4- ud ādur-ī-farrōbāg ud ādur-ī-qušnasp ud ādur-ī-burzēn.
mīhr abāz ō gāh ī xwēš nīšānēnd, ud āsm ud bōy dādīhā be
dahēnd. 5- ud stard ud abē-hōš bawēd ganāg-mēnōg druwānd
abāg dēwān ud tom-tōmagān.

6- ēdān gōwēd pēšyōtan ī bāmīg kū: "zad bawād dēw ud zad
parīg. zad bawād dēw druzīh ud watterīh. zad bawānd tom-
tōmagān dēwān ud abzāyād ohrmazd ī xwadāy ī mahist dānāg
abāg amahraspandān hu-xwadāyān ī hu-dahāqān ud xwarrah ī
dēn māzdēsnañ ud abzāyād rūdag ī rādān ud rāstān ī huwaršt-

warzīdārān. xūb wirāstār bawēd gāh ī dēn ud xwadāyīh*.

7- frāz rasēd pēšyōtan ī bāmīq. frāz rasēd abāg ē-sad panjāh mard ī hāwīšt kē syā samōr dārēnd ud girēnd taxtgāh ud dēn xwadāyīh ī xwēš.

8- guft-īš ohrmazd ō spītāmān zarduxšt ēn ān ī pēš gōwēm ka hazārag ī zarduxštān sar bawēd hōšīdarān bun bawēd.

.IX

1- hōšīdar rāy paydāg kū pad ē-hazār ud hašt sad sāl be zāyēd. pad sīh sālagīh ō hampursagīh ī man ohrmazd rasēd ud dēn padfrēd. 2- ka az hampursagīh be āyēd wāng kunēd ō xwaršēd arwand-asp kū: "be ēst!"

3- be ēstēd xwaršēd ī arwand-asp dah rōz-šabān. 4- ka ēn bawēd hamāg mardōm ī gēhān pad weh-dēn ī māzdēsnān be ēstēnd.

5- mihr ī frāx-gōyōd wāng kunēd ō hōšīdar ī zarduxštān kū: "hōšīdar ī dēn rāst-wirāstār wāng kun ō xwaršēd ī arwand-asp kū be rāw ēē tārīg ast pad kišwar ī arzah, wōrūbaršn ud wōrūjāršn ud nēmag xwanīrah bāmīq".

6- ud wāng kunēd hōšīdar ī zarduxštān ō xwaršēd arwand-asp

kū: "be raw!".

7- be rawēd xwaršēd arwand-asṣ ṭ warzāwand ud hamāg mardōm pad weh dēn ṭ māzdēsnān be wurrōyēnd.

8- guft-iš ohrmazd kū: " spītāmān zarduxšt! ēn ān ṭ pēš gōrēm kū ēn dām abāz ō hastīh ṭ xwēš āwarēd".

9- ud ka nazdiq ṭ hazārag sar bawēd pēšyōtan ṭ wištāspān ō paydāgēh āyēd xwarrah ṭ kayān ṭ pērōzgar be ōy rasēd.

10- ān dušmen kē druzīh abar nišast čiyōn turk ud tāzīg ud hrōmāyag ud watterān ṭ xwadā ṭ ērānag pad čērīh ud stahmbagīh ud xwadāy-dušmenīh rawēnd. ud ātaxš zanēnd ud dēn nizār kunēnd ud amāwandīh ud pērōzgarīh awiš barēnd. ud ān ṭ dād ud dēn har kē kāmāgīhā padfrēd ēnyā a-kāmāgīhā abar padfrēd, ān dād ud dēn hamē zanēnd tā ka hazārag sar bawēd.

11- ud pas ka hazārag ṭ hōšfidarmāh āyēd, pad hōšfidarmāh dām rawāgtar pad-nērōgtar bawēd ud druz az-čīhrag be zanēd ud pēšyōtan ṭ wištāspān ham-gōnag dastwar ud rad ṭ gēhān bawēd.

12- ud andar ān hazārag ṭ hōšfidarmāh mardōm pad bizeškīh ēdōn kīrrōg bawēnd dārūg ud darmān ēdōn pad kār āwarēnd ud

berēnd ka hē ō margīh ī dādestānīh ēg-iš nē mīrēnd ka pad
šamšēr ud kārđ zanēnd ōzanēnd.

13- pas ahlomō⁶⁶ ēd az bahr dāsar ī ēwēnagīh xwāhēd wat-
tarīh ahlomō⁶⁶īh rāy nē dahēnd.

14- ud ahlomō⁶⁶ az ān kēn āxēzēd⁶⁷ ō abar ān kōf ī dumb-
āwand kē bēwerasp rōn drāyēd kū: "nūn nō-hazār sāl ast
frēdōn nē zīndag ēīm-rā⁶⁸ ka tō ēn band be nē wiyōzēd⁶⁸ ud
abar nē āxēzēd kē ēn gēhān purr az mardōm ast u-šān az war-
ī-īamkard abar āward⁶⁹ hēnd."

15- pas ān ahlomō⁶⁶ ēdōn ham-ēīyōn ēn drāyēd az ān čīyōn
az-ī-dahāg az bām ī ān frēdōn dēsag pad kīrb ī frēdōn pēš
ul ēstēd, ān fradom nē wiyōzēd tā ka ahlomō⁶⁶ ān band čōb
az bun be wiyōzēd.

16- pas dahāg zōr abzāyēd, band az bun be wiyōzēd pad
dwārišn ēstēd ud pad-gyāg ān ahlomō⁶⁶ abāz ōbārēd. andar
gēhān dwārišn wināh kardan. ud a-mar wināh ī garān kunēd.
az mardōm ud gāw ud qōspand ud abārīg dām ī ohrmazd pad sē-
ēk-ī abāz ōbārēd ud āb ud ātaxš ud urwar zanēd. ud wināh ī
garān kunēd.

17- pas āb ud ātaxš ud urwar pēš ī ohrmazd ī xwadāy

pad garzišn ēstēd. 18-garzišn ēn kunēd kū; "frēdōn zīndag
abāz kun! tā az-ī-dahāg be ōzanēd čē agar tō ohrmazd tō
ēn nē kunē amā pad gētfīg nē šāyēm būdan".

19- ātaxš gōwēd kū: "nē waxšēm" ud āb gōwēd kū: "nē tazēm".

20- ud pas man ohrmazd ī dādār ō srōš ud nērvōsang *
yazad gōwēm kū: "tan ī sāmān karsāsp' be ĩumbānēnēd tā abar
ākēzēd".

21- ud pas srōš ud nērvōsang yazad ō karsāsp šawēnd se
bār wāng kunēnd.

22- ud čahārom bār abāg pērōzgarīh sām abar ākēzēd.
padīrag ī az-ī-dahāg šawēd u-š saxwan azīš nē āšnawēd u-š
gad ī pērōzgar ō sar pahikafēd ud zanēd ud ōzanēd.

23- pas [ud] drōšag ud petyārag az ēn gēhān be šawēd
tā hazārag hun kunēm.

24- ud pas sōšāns dām abēzag abāz kunēd ud ristāxēz
tan-ī-pasēn be bawēd.

* * *

frazaft pad drōd ud šādīh ud rāmīšn pad yazadān kām
bawēd. ēdōn bawēd ēdōntar-īz bawēd.

یادداشتها

۱- چنین است متن. در این کتاب بارها $ed = HNA$ «این» به جای $e (=$ يك، ی نکره) به کار رفته است و از آن جا که موارد بیش از آن است که بتوان حمل بر اشتباه یا سهو نویسنده کرد، در صورت متن تغییری داده نشد. احتمال دیگر آن است که واژه را نویسنده e تلفظ می کرده است نه ed و بنابراین صورت تلفظی آن با e (يك، ی نکره) یکسان بوده و بنابراین در نگارش این سهو پیش آمده است.

۲- $xwarm$ و $xwamn$ هر دو يك واژه به معنی «خواب» هستند. $xwarm$ قلب شده $xwamr$: «خواب»، است و $xwamn$ تحول یافته آن. نگاه کنید به: manual II زیر x^*arm .

۳- واژه های درون چنگک در این بند و بند هشتم این فصل با توجه به مطالب بند ۲۰ و ۲۳ فصل سوم افزوده شده است.

۴- متن: ed ، به ed تصحیح شد.

۵- متن: ed « ed »، املایی برای ed ed .

۶- متن: ed بر پایه دستنویس k20 یادشده در پانویس به ed تصحیح شد.

۷- به قیاس بند ۸ فصل یکم افزوده شده است.

۸- متن: ed (= $eráyed$)، املایی برای ed . شاید به قیاس با برخی الفهای آغازی فارسی نو که در پهلوی e بوده است (مانند $edwārag$:

آرواره) املاء شده است.

۹- متن: **لسمرو به لسمرو تصحیح شد.**

۱۰- چنین است متن و ظاهراً نادرست است، اما این قرائت را متن پازند نیز تأیید می‌کند. در روایت فارسی زردشتی (یادشده در روایات داراب هرمزدیار ص ۸۸) آمده است: «اسکندر کلبله شاه» و پیداست که متن پازندی که در اختیار نویسنده این روایت فارسی بوده است به جای آن چه در این جا **ag t gat** (= بیدگر خوانده شده است، «اسکندر» داشته است. انکلساریا نیز واژه را به **سلوورد** **aleksandar** تصحیح کرده است. نیز نگاه کنید به یادداشت‌های برگردان فارسی شماره ۲۲.

۱۱- متن: **ملو واملو کورس پولا انکلساریا خوانده است: zavis** **darūk kartār ū peškār**. قرائتی که نگارنده ارائه داده است با آن چه انکلساریا گفته است، تفاوت دارد. آن چه در برگردان فارسی «پیشه‌ور» ترجمه شده در متن پهلوی **ملو واملو kardār** است. «پیشه‌وران» و «مستکاران» در جامعه زردشتی از طبقه‌های پایین اجتماعی بوده‌اند و اگر در متن «پست» خوانده شده باشند از نظام فکری آنان دور نیست. واژه دیگری که در این عبارت دشوار است **کورس** است. این واژه به صورت **کورس** نیز به کار رفته است (نگاه کنید به واژه‌نامه) انکلساریا آن را **zvis** خوانده و «فقیر، بینوا» معنی کرده است. در این جا واژه **zōš** خوانده شده و معنی «تندخو، خشن» از آن اراده شده است. نگاه کنید به لغت‌نامه زیر «زوش». معنی داده شده برای واژه **zōš** در **Manual II, P. 232** ظاهراً در این مورد درست نیست.

۱۲- متن: **کورس واملو** ، **kzo** : **کورس واملو** .

۱۳- متن: **کورس واملو** ، به **کورس واملو** تصحیح شد.

۱۴- متن: **کورس** : **zangān** «زنگان، زنگیان». نگاه کنید به برگردان فارسی یادداشت شماره ۲۸.

۱۵- متن: **سلفم** ، **kzo** : **سلفم** . با توجه به این که در این کتاب **سلفم** به جای **س** (= **ē**) به کار رفته است (نگاه کنید یادداشت شماره ۱)

صورت ضبط شده در متن املایی برای **ast-e** پنداشته شده است. زیرا **āstān** و **āstānag** «آستان خانه، پیشگاه» در این مورد مناسب نیست. نویسنده در این جا می خواهد کوچک شدن و محدود شدن زندگی را برساند، که در آن ناحیه ای به شهرستان و شهرستانی به ده و دهی به یک خانه و یک خانه به یک فرد (**pehlur** : **ast-e** : استخوان، = یک فرد) تبدیل می شود.

۱۶- متن: **ر ل ر م س ل و** ، **k2o** : **ر ل ر م س ل و** ، به استاد ضبط **k2o** واژه را به **ر ل ر م س ل و** تصحیح کرده است.

۱۷- متن: **ر ل ر م س ل و** به **ر ل ر م س ل و** تصحیح شد.

۱۸- متن: **ر ل ر م س ل و** ، **k2o** : **ر ل ر م س ل و** . ضبط **k2o** اصل قرار داده شده و واژه به قیاس با «کیسه» در فارسی نو، **Jud kēsag** : «جداکیسه» خوانده شده. می توان واژه را صورت غلطی برای **او** (= **zwāstag**، «خواست») نیز پنداشت. اما به هر حال «جداکیسه» یا «جداخواست» هر دو از جهت معنی به هم نزدیکند.

۱۹- متن: **ر ل ر م س ل و** به جای **ر ل ر م س ل و**.

۲۰- متن در مورد نخست (**ر ل ر م س ل و**) و در مورد دوم (**ر ل ر م س ل و**) ، **k2o** در مورد نخست (**ر ل ر م س ل و**) .

۲۱- متن: **ر ل ر م س ل و** . انکلساریا واژه را **pursaktē** (با نشانه پرسش) خوانده است. این جا واژه، **ر ل ر م س ل و** (= **Pad mawad**) خوانده شده است. در زراشت نامه آمده است:

نه نان و نمک را بود حرمتی نه پیرانشان را بود حشمتی

می توان چنین پنداشت که منظور نویسنده این است که حتی در نود سالگی که سن پیری است و معمولاً اقتضای آرم و مهر را دارد، نیز آدمیان دوستی و محبت ندارند.

۲۲- متن در این جا و چند مورد دیگر (نگاه کنید به واژه نامه) : **ر ل ر م س ل و** .
املاء معمول: **ر ل ر م س ل و** . در آوانویسی از صورت خطی متن پیروی شده است. نیز نگاه کنید به یادداشت شماره ۵۶.

۴۶- متن: ōzanēnd «بپفکنند، بکشند» به قیاس عبارت پیش به ōzanēnd تصحیح شد.

۴۷- متن: slm ، به slm تصحیح شد.

۴۸- متن: slm «مصلح» ، $k2o$: slm «مصلح».

۴۹- متن: slm «مصلح» صورت دیگری برای: slm .

۵۰- متن: slm به قیاس «هریو» و «هری» (= «هرات») ، واژه متن harēw خوانده شده است.

۵۱- چنین است متن. zēnig منسوب به zēn : «سلاح» و به معنی «مسلح» است.

۵۲- متن: slm ، به slm تصحیح شد.

۵۳- متن: slm ، به slm تصحیح شد.

۵۴- متن: $\text{hyōn frāx-anig dām}$: «هیون فراخ پیشانی آفریده شده» . (?)

۵۵- ēd (= ē ، ē ی نکره) نگاه کنید به یادداشت ۱.

۵۶- متن: slm «مصلح» به صورت slm (بند ۳۴ فصل ۷) نیز آمده است. نگاه کنید به یادداشت ۲۲.

۵۷- متن: slm «مصلح» به جای slm : slm نیز نگاه کنید به بند ۲۵ همین فصل.

۵۸- متن: slm ، به جای slm .

۵۹- متن: slm ، به slm تصحیح شد.

۶۰- نگاه کنید به یادداشت ۵۷.

۶۱- متن: slm ، به slm تصحیح شد. $k2o$: slm و .

۶۲- متن: slm و slm «مصلح» تصحیح شد.

۶۳- متن: slm «مصلح» در بند ۳۲ و ۳۶ همین فصل:

slm «مصلح» ؛ بند ۵ فصل نهم: slm ؛ $k2o$: slm «مصلح» ؛
املاء معمول: slm .

۶۴- برای هر دو مورد نگاه کنید به یادداشت پیش.

۶۵- متن: ۱/۱۱۱۱۱۱۱۱ ، به ۱۱۱۱۱۱۱۱ تصحیح شد. نگاه کنید به: Khareghat

, Memorial P. 147

۶۶- ۱۱۱۱ به جای ۱۱۱ (= c) نگاه کنید به یادداشت ۱.

۶۷- متن: ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ، به ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ تصحیح شد.

۶۸- از wiyōz : وگستن، جدا کردن.

۶۹- متن: ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ، به ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ تصحیح شد.

وارث نامہ

در این واژه نامه ترتیب الفبایی زیر رعایت شده است: $a, b, c, d, e, f, g, h, i, j, k, l, m, n, o, p, q, r, s, t, u, v, w, x, y, z$ ،
- در ترکیب نشانه ها، صورت تلفظی واژه ملاک قرار گرفته است مثلاً اگر دو
د در کنار هم قرار گرفته و به صورت dd نوشته شده پدر زیر (d, g, y) آمده
است نه dd (با da) بنابراین واژه dd (da : دین) در زیر (d) و dd (da :
دین) در زیر da آمده است.

- شماره سمت راست واول (s)، شماره صفحه و شماره یا شماره های
سمت چپ آن، شماره سطر متن پهلوی است.

- صورتهای صرف شده فعل در زیر مصدر آمده است بدین ترتیب: نخست
صورتهای ساده پس پیشوندی و در پایان صورتهای مرکب. در مورد زمانها: گذشته،
حال، آینده، امر، دعایی و التزامی (صورتهای مفرد و جمع).

- در مورد اسمها و صفتها صورت مفرد آنها آمده و صورتهای جمع و یا
صفتهای تفضیلی و عالی در زیر صورت مفرد یاد شده است و اگر واژه ای در کتاب
فقط صورت جمع داشته و یا صفتی فقط به صورت تفضیلی یا عالی به کار رفته است
صورت مفرد آن بدون ذکر صفحه و سطر آمده است.

- در مورد واژه های رایج چند مورد از کاربرد آنها و در مورد واژه های نادر همه
موارد کاربریشان نوشته شده است.

- واژه‌های ترکیبی در ردیف الفبایی خود آمده‌اند و در زیر اجزاء خود با نشانه
 ← بصورت ترکیبی بازگشت داده شده‌اند.
 - حرفهای اضافه و ربط مرکب بنابر ترتیب الفبایی خود آمده‌اند مثلاً
 ک ۱۲۵ و ۱۲۶ در زیر ک و ۱۲۷ و ۱۲۸ در زیر گ آمده است.

۱-۳۰

- س ۱۲۹ xānīg: خانی، چشمه، ۳۶، ۱.
 س ۱۳۰ xānīgān: (ج) چشمه‌ها، ۳۰، ۹.
 س ۱۳۱ any: دیگری، ۷، ۳.
 س ۱۳۲ āhōg: آهو، عیب، ۲۹، ۱، ۲۹، ۶.
 س ۱۳۳ a-hōg: بی‌مرگ، ۶، ۱۵، ۶، ۱۸، ۷، ۱۲، ۷، ۶.
 س ۱۳۴ a-hōgīh: بی‌مرگی، ۲، ۱۳، ۶، ۳.
 س ۱۳۵ hāwišt: شاگرد، ۶۲، ۶، ۱۷۲، ۲.
 س ۱۳۶ hāwištān: (ج) شاگردان، ۲۹، ۱۵، ۳۷، ۸.
 س ۱۳۷ hāwištīh: شاگردی، ۲۸، ۸.
 س ۱۳۸ pas: پس، ۲، ۱۳، ۴۵، ۱۴، ۵۱، ۷، ۶۳، ۱۱، ۷۷، ۶.
 س ۱۳۹ ahlāyīh: پرهیزگاری، پارسایی، ۴۳، ۱۷، ۴۳، ۹.
 س ۱۴۰ ahlaw: پرهیزگار، پارسا، ۸، ۳ و ۱۵، ۲۵، ۱۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۵.
 س ۱۴۱ ahlawān: (ج) پرهیزگاران، ۴۱، ۱۴، ۲۸، ۲.
 س ۱۴۲ ahlawīar: پرهیزگارتر، ۶، ۵.
 س ۱۴۳ ahlaw-dād: اهلداد، صدقه، ۳۳، ۱.
 س ۱۴۴ ahreman: اهریمن، نیروی ویرانگری که در برابر او مزد و
 آفریده‌های او ایستاده و نیرو آراسته است، ۱۳، ۱۱، ۱۵، ۱۴، ۲۹، ۲.
 س ۱۴۵ ahlamoč: اهل‌موغ، مرتد، بدعت‌گذار، ۷۷، ۱۶، ۷۷، ۱۸، ۷۸، ۹.

سکھو: *ahimōṣṭh* «اھلموشتی»، ارتداد، بدعت‌گذاری، ۷۷،

سورۃ النجم : ۱۸ : ۱۷ : ۱۶ : ۱۵ : ۱۴ : ۱۳ : ۱۲ : ۱۱ : ۱۰ : ۹ : ۸ : ۷ : ۶ : ۵ : ۴ : ۳ : ۲ : ۱

۱) **موجودہ** : **Existan** : **برخاستن ، خباستن .**

سایه و قمار (مثنی: سیر و قمار) : pāxēzēd بر خیزد، خیزد ۷۷، ۸.

کون سا رسم ہے؟ : ebarāxēzed بر خیزد (۸، ۸، ۸۱، ۳۔

١٠- abar nē āxēzā ...to bīr naxastī, vA, ۳.

شماره ۱/ : hādōxi هادخت، نام یکی از نسکهای اوستای دوره

سیاسیاتی، ۶۱، ۶۳، ۶۲، ۸.

سرفصل: pidar: ویدر ۵۵، ۴.

pid: ۲۶، ۲ : ۵۳، ۵

سرک
abr: نام ۲، ۳، ۴ و ۵.

[illegible]

hixr: وبلدی، نجمہ، ناماک، ۲۵، ۲.

1944

٣٩٣٩٣
Ebyānghan : (ام بانگهان) : کستہ : کم بند دینہ : ٢٤

← १ २ ३ ४ ५ ६ ७ ८ ९ १० ११ १२ १३ १४ १५ १६ १७ १८ १९ २० २१ २२ २३ २४ २५ २६ २७ २८ २९ ३० ३१ ३२ ३३ ३४ ३५ ३६ ३७ ३८ ३९ ४० ४१ ४२ ४३ ४४ ४५ ४६ ४७ ४८ ४९ ५० ५१ ५२ ५३ ५४ ५५ ५६ ५७ ५८ ५९ ६० ६१ ६२ ६३ ६४ ६५ ६६ ६७ ६८ ६९ ७० ७१ ७२ ७३ ७४ ७५ ७६ ७७ ७८ ७९ ८० ८१ ८२ ८३ ८४ ८५ ८६ ८७ ८८ ८९ ९० ९१ ९२ ९३ ९४ ९५ ९६ ९७ ९८ ९९ १००

1000

[illegible]

سو ۱/۴: *eg*: آن گاه و غالباً *ah* او ضمیر *ah*، بدو *eg-im-it-iq* (...

Y.YV:6.A1:4.YA:9.Y

سازمان هواشناسی و آمار هوا، ۱۳۸۲، ۳۲، ۱

P, YF 1A, YA 1F, YA 1G available : **2 RN x**

٢٠٣

۷۷. ۱۳۸۵/۱۰/۱۰
 ۷۸. ۱۳۸۵/۱۰/۱۰

1997-1998

[illegible]

1. WAX 2. AX 3. W

- ۱۱۱۱۱- ēnyā: «پا» ۷۶، ۲.
 ۱۱۱۱۱- ēwēn: «آیین» ۲۰، ۳.
 ۱۱۱۱۱- ēk: «یک» ۲، ۱۷، ۲۰، ۱۸، ۱۳، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۱۸، ۲۹، ۳.
 ۱۱۱۱۱- ēk ō did: «یکدیگر» ۲۰، ۱۸، ۲۹، ۶.
 ۱۱۱۱۱- ayōšt: «ایوشست» ۳۴، ۶.
 ۱۱۱۱۱- kūt: «حرف ربط» ۲، ۳، ۲، ۹، ۳، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱، ۵، ۱۷، ۶، ۱۲، ۷، ۱۱، ۹، ۳، ۹، ۶، ۱۱، ۱۰، ۱۳، ۱۰، ۹، ۱۶، ۶، ۳۵، ۱۷، ۳۷، ۶، ۷، ۹، ۲۳، ۲، ۳۰، ۸، ۱۹، ۱۸، ۲۰، ۱۱، ۲۹، ۵، «یعنی» ۳۳، «در همه معانی غالباً همراه با ضمیرهای پیوسته می آید».
 ۱۱۱۱۱- ēr: «آزاده، آزاد» ۲۳، ۲.
 ۱۱۱۱۱- ērān: «(ج) آزادگان» ۳۶، ۱.
 ۱۱۱۱۱- ērānug: «ایرانی» ۷۵، ۹.
 ۱۱۱۱۱- ērān-dehān: «شهرهای ایران، سرزمینهای ایران» ۱۸، ۱۳، ۱۹، ۱۷، ۲۰، ۵، ۲۴، ۱۷، ۵۷، ۸.
 ۱۱۱۱۱- ērān-šahr: «ایران شهر، کشور ایران» ۱۷، ۱۶، ۴۲، ۵، ۵۷، ۵.
 ۱۱۱۱۱- hērbēd: «میرید، استاد، معلم».
 ۱۱۱۱۱- hērbēdān: «(ج) استادان، میریدان» ۲۹، ۴، ۳۷، ۸.
 ۱۱۱۱۱- hērbēdih: «میریدی، استادی، معلم» ۲۸، ۸.
 ۱۱۱۱۱- wurrōyistan: «گرویدن، ایمان آوردن».
 ۱۱۱۱۱- wurrōyēd: «گروید، ایمان آورد» ۲۶، ۲.
 ۱۱۱۱۱- wurrōyēnd: «گروند، ایمان آورند» ۷، ۱، ۷، ۳.
 ۱۱۱۱۱- be wurrōyēnd: «بگروند، ایمان آورند» ۷۵، ۱.
 ۱۱۱۱۱- nē wurrōyēnd: «نگروند، ایمان نیاورند» ۳۲، ۳۳، ۳۳.

—

سوم: \vec{e}_x ، \vec{e}_y ، \vec{e}_z هیلبرٹ ۰.۵۲، ۰.۴.

سفر: xešm: دیو خشم ۳، ۲۴ و ۵، ۶۱، ۱۳، ۶۴، ۱۴، ۶۷، ۳.

سَمْعُیُّمَ زَادَهٗ : xešm-wišūd ازاده شده از خشم، خشم زادۀ ۲۹،

Y

سفر ۱/۳۵ : xešm-lomag خشم نخمه ، از نژاد خشم ، صفت

برای دیوان یا مردم بدو، ۲، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۵۳.

سورج ۱۳ و ۳/۱ : xēšm-tōhmagān (ج) و خشم نخمگان، ۴۵، ۵۰

سفر دوازدهم : xešm-kāmagih : به کام و خواست دیو خشم : ۳۶، ۳.

۱۱۴۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

سفر ۱۳ فصل: ἀπαρχή: راهنمای کند: ۷۵، ۵.

آوردہ شونہء abar ānīd hēnd; آوردہ شونہء

هذایات شوند: ۷۸، ۵.

مستشفى hastān: «مستبان، موجودات» ۴۳، ۵.

١١٨٨ hast, ast : هست، است ٣، ٦ : ٦، ٨ : ٢، ٣ : ٧٨

٢٠٧٨ هـ . ٢

تعمیر ۱۶۶: ASI KE: باشد کہ، کی هست کی، ۳۹، ۵.

منبع: hbslib: «هستی»، وجود: ۷۵، ۴.

edön: «ایدون، چنین، این گونه، این چنین» ۳۵، ۶، ۳۷،

$\cdot F, VA : 1, V1 : F, 09 : 1, 03 : 9, 00 : 0, FV : 0, FF : F$

سفر: ۱۱۵ : edon čiyon: وچیان، جنین: ۲۰، ۷.

edontar: ايدونتر، اين جنين تر، ۸۲، ۵.

• 2, 25

تاریخ: ۵۹۱۸، ۵۹۱۲، ۵۰۱۴، ۱۹۱۶، ۲۰ (۵ = ۵۵۵۵)

۹، ۷۷، ۶. و این، (ضمیمه اشاره)، ۵، ۱، ۶، ۴، ۳۵، ۲. ای (نذا)، ۶۱، ۲.

همراه با فعال دعای (ma ēd zīyēnd) «وعداد که زایت کنند» ۴۵، ۱ مومس سو

ku: ... de waṣṣe, ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵

- ۳۳۳ **انابهید** *anāhīd*: نام ستاره زهره ۵۶، ۶.
- ۳۳۳ **انیران** *anērān*: پیگانگان، غیر ایرانیان ۳۴، ۱۸، ۳۶.
- ۱.
- ۳۳۳ **اورمزد** *ohrmazd*: نام آفریننده همه آفریده‌های نیک که در نبرد با اهریمن و آفریده‌های ویرانگر او هست و سرانجام پیروز خواهد شد و بدی را از میان خواهد برد ۱، ۳، ۲، ۴، ۳، ۴، ۷، ۲، ۱۹، ۷، ۲۸، ۷. (نام ستاره مشتری).
- ۴۶، ۷، ۵۶، ۵. ← **اورمزد** ۳۳۳.
- ۳۳۳ **اورمزد-خرد** *ohrmazd-xradīh*: خرد اورمزدی ۹، ۱.
- ۳۳۳ **اورمزد-داد** *ohrmazd-dād*: آفریده شده به وسیله اورمزد، اورمزد آفریده ۹، ۱۰، ۱۰، ۴، ۱۰، ۱۲، ۶، ۳، ۱۴، ۲.
- ۳۳۳ **فرمانروای نیک** *hu-xwadā*:
- ۳۳۳ **فرمانروایان نیک** *hu-xwadān* (ج) ۷۱، ۵.
- ۳۳۳ **انآگه** *anāgih*: دزشتی، بدی ۳۸، ۳.
- ۳۳۳ **انآگه-خواستار** *anāgih-xwāstār*: خواستار دزشتی، خواهان بدی ۲۲، ۴.
- ۳۳۳ **انآگه-خواستاری** *anāgih-xwāstārīh*: بدخواهی ۳۱، ۷.
- ۳۳۳ **انآگه-کامآگه** *anāgih-kāmāgih*: دزشت کامی، بدخواهی ۱۹.
- ۵.
- ۳۳۳ **آناه** *ānāst*: فاسد ۲۸، ۶.
- ۳۳۳ **خواستار** *xwāstār*: جوینده ۵۷، ۳. ← **خواستار** ۳۳۳.
- ۳۳۳ **خواستار** *xwāstār*: خواستن، تقاضا کردن، طلب کردن ۳۳۳.
- ۳۳۳ **خواست** *xwāst*: تقاضا کرده ۶، ۳.
- ۳۳۳ **خواست** *xwāstag*: دارایی ۲۷، ۱۱، ۳۵، ۹، ۳۶، ۴، ۵.
- ۵۶، ۱. ← **وشت** ۳۳۳.
- ۳۳۳ **آناه-دین** *ānāstag-dēn*: دارای دین بد ۳۰.
- ۲.
- ۳۳۳ **گفتار نیک** *shūxt*: ۶۲، ۷.

- ۳ ل ر م م ل ۳ ← ۳ ر م ل و ۳ ۳ ل ر م م م ل ۳
 ۳ ل ر م م ل ۳ ۳ ← ۳ ر م ل و ۳ ۳ ل ر م م ل ۳
 ۳ ل م و ۱/۳ : xwurdag «خرد، کوچک، حقیر» ۱۷، ۲۷، ۷،
 ۳ ل م و ۱/۳ : xwurdagān «ج) و خردان، حقیران» ۲۷، ۴، ۲۸، ۱۸
 ۷، ۲۲، ۲
 ۳ م م م م ۱ ← ۳ ر م م م م م م م ۱
 ۱/۶ ۳ : h- «بودن»
 ۳ م م م ۶ : hēm «ام، هستم» ۶، ۲، فعل کمکی ۱۰، ۱، ۳ و ۸
 ۳ م م م ۳ : hē «ای، هستی» فعل کمکی، ۴۱، ۲
 ۳ م م ۱۳ : hēd «است» ۴۷، ۲؛ فعل کمکی ۶، ۳، ۴۵، ۷، ۴۷، ۲ و
 ۳، ۵۵، ۷، ۴۹، ۶
 ۳ م م م ۳ : hēnd «هستند» ۱۷، ۶، ۱۹، ۱۸، ۴۴، ۲، ۴۸، ۱۴
 ۵۳، ۱۱، ۵۶، ۱ و ۷، ۶۲، ۶ فعل کمکی ۴۲، ۳، ۷۸، ۵
 ۳ م م م ۳ : nē hēnd «نیستند» ۳۸، ۱
 ۳ م م ۳ : xwamn «خواب» ۲، ۹ نیز ← ۱/۶
 ۳ م م م ۳ : hād «یعنی، که» ۶، ۱۷، ۲۹، ۴، ۴۵، ۹، ۲۸، ۴ و ۵
 ۳ م م م ۳ : humat «اندیشه نیک» ۶۲، ۷
 ۳ م م م م م ۳ : usōfrīt «اوسوفرید، خیرات، نذر» ۳۲، ۴
 ۳ م م م ۳ : xusur «خُسُر، پدِ رزن یا پدِ رشومر» ۲۱، ۳
 ۳ م م م ۳ : husrōw «خسرو» ۵، ۹ ← ۳ م م م و
 ۳ م م م م ۳ : husraw ī kawādān «خسرو قبادان، خسرو پسر قباد»
 ۶، ۱۵
 ۳ م م م م ۳ ← ۳ م م م و ۳ م م م م م م م ۳
 ۳ م م م م ۳ : husrōw kawādān «خسرو قبادان، خسرو پسر قباد»
 ۳، ۵
 ۳ م م م م م م م ۳ : husrōgmābwindādān «خسرو ماه‌وندادن، خسرو
 پسر ماه‌ونداده» ۵، ۴

- سلمه‌سوسو hrōmāyag: رومی، ۶۶، ۸. ← سلمه‌سوسو
 سلمه‌سوسو hrōmāyagān: (ج) «رومیان» ۳۵، ۵.
 سلمه‌سوسو / سلمه‌سوسو hrōmāyag: رومی، روم، ۳۵، ۱۱، ۴۵، ۷، ۴۸.
 سلمه‌سوسو. ۷۵، ۹. ← سلمه‌سوسو.
 سلمه‌سوسو hrōmīg: رومی، ۵۰، ۳.
 سلمه‌سوسو harwisp: «همه»، ۱۸، ۶.
 سلمه‌سوسو. ← سلمه‌سوسو سلمه‌سوسو سلمه‌سوسو.
 سلمه‌سوسو. ← سلمه‌سوسو سلمه‌سوسو سلمه‌سوسو.
 سلمه‌سوسو arzah: «ارزه»، نام یکی از هفت کشور زمین، ۷۴، ۵.
 سلمه‌سوسو aleksandar: «اسکندر»، ۶۶، ۷.
 سلمه‌سوسو ēustan: «هستن»، ۴.
 سلمه‌سوسو ēōyēd: «شوید»، شششودهد، ۲۵، ۴.
 سلمه‌سوسو xuftan: «خفتن»، خوابیدن، ۱۰، ۳.
 سلمه‌سوسو xuft ēstēm: «خفته‌ام»، ۱۰، ۳.
 سلمه‌سوسو xrafstar: «خرفستر»، جانداران زیانکار، ۳۰، ۷.
 سلمه‌سوسو arzānīg: «ارزانی»، شایسته، ۶۹، ۴.
 سلمه‌سوسو arzānīgān: (ج) «شایستگان»، ارزانیان، ۶۹، ۴.
 سلمه‌سوسو arjāsp: «ارجاسپ»، پادشاه تورانی که دین زردشنی را نپذیرفت و با گشتاسب نبرد کرد، ۴۹، ۶.
 سلمه‌سوسو arziz: «ارزیز»، قلعه، ۳۴، ۷.
 سلمه‌سوسو arzizēn: «ارزیزین»، قلعه، ۱۱، ۸، ۱۵، ۳.
 سلمه‌سوسو arēšk: «ارشک»، حسد، ۷۰، ۲.
 سلمه‌سوسو ardāy: «مقلّس»، ۳۰، ۳.
 سلمه‌سوسو ardaxšēr: «اردشیر»، (= بهمن پسر اسفندیار)، ۴، ۱.
 سلمه‌سوسو. ۱۳، ۸. ← سلمه‌سوسو
 سلمه‌سوسو ardaxšēr: «اردشیر»، (= بهمن پسر اسفندیار)، ۱۳، ۴.

- س ۱۱۱۱** ham-rasišnāh: «به اتفاق، به هم رسیدن» ۴۸، ۸.
س ۱۱۱۲ ham-pursagih: «همپرسی، دیدار» ۴۹، ۶ (متن):
س ۱۱۱۳ ham-čiyōn: «هم چون، چون» ۷۸، ۶.
س ۱/۴ ka: «اگر» ۵، ۵۱، ۵۳، ۱، «آن گاه، آن زمان» ۳۷، ۴، ۷۷، ۴، «هنگامی که»
 ۳، ۱، ۷، ۴، ۵، ۱۲، ۷، ۱۶، ۱۳، ۲۱، ۶، ۴۶، ۱، ۴۹، ۳، ۵۰، ۱۱، ۵۳، ۳، ۵۵، ۷، «همین گونه، هم چنین» ۱۳، ۵، «که» ۱۴، ۱، ۱۵، ۴، ۷،
 ۴۱، ۱، ۴۵، ۹، ۵۰، ۲، ۵۵، ۱۱، ۵۹، ۸، ۷۷، ۳، ۷۸، ۳.
س ۱۱۱۴ sēhan: «آهن» ۲، ۷، ۴، ۳، ۱۱، ۹، ۱۶، ۱.
س ۱۱۱۵ ēsm: «همیزم» ۷۰، ۶. ← **س ۱۱۱۶**
س ۱۱۱۷ asōm: «سیم، نقره» ۳۴، ۷.
س ۱۱۱۸ asōmēn: «سیمین، نقره‌ای» ۲، ۷، ۴، ۱، ۱۱، ۸، ۱۳، ۴.
س ۱۱۱۹ āsūrīg: «آسوری» ۴۷، ۴ و ۵.
س ۱۱۱۲۰ asūrestān: «آسورستان، سرزمین آسوریان» ۴۷، ۳.
س ۱۱۱۲۱ bastan: «بستن».
س ۱۱۱۲۲ rāz bandēd: «فراز بندد، ببندد» ۶۹، ۷.
س ۱۱۱۲۳ ēsm: «همیزم» ۲۶، ۵. ← **س ۱۱۱۲۴**
س ۱۱۱۲۵ asmān: «آسمان» ۳۰، ۴، ۴۶، ۳، ۵۵، ۲.
س ۱۱۱۲۶ ← **س ۱۱۱۲۷** ast: «استخوان» ۱۹، ۴. در متن به صورت **س ۱۱۱۲۸** آمده
 که ast-ēd (= ← ast-ē). «استخوانی (= یک نفر، یک تن) خوانده شده است.
س ۱۱۱۲۹ astōmand: «استومند، مادی».
س ۱۱۱۳۰ astōmandān: «(ج) آفریدگان مادی» ۸، ۵، ۱۰، ۸،
 ۱۶، ۷، ۳۹، ۳، ۴۴، ۵، ۵۲، ۸.
س ۱۱۱۳۱ dīdan: «دیدن».
س ۱۱۱۳۲ ... m dīd: «دیدم» ۱۱، ۲، ۴-۶.

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (ساخت فعل متأثر از فارسی نواست)
دیدم ۸، ۱۰.

لو دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۱۲، ۲ و ۴).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۹، ۲ و ۳).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۵۹ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۲، ۳ و ۴).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۵۹ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۲، ۳ و ۴).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۷، ۵ و ۶).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۸، ۷۶ و ۸).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

۱، ۳۲

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

دیدم ۱۳۱۱۳ دیدم ۶۶۳ دیدم (دیدم ۵، ۷۸ و ۵).

۱. ۳۳. **هزاره** *āwārag*: «آواره، دریدار».
هزارگان *āwāragān* (ج) «آوارگان» ۱۹، ۱۱، ۲۷، ۸.
هزاره *hazārag*: «طول یک هزار سال» ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۱۲، ۲۹، ۱۸، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۴.
هزاره *hazārg-hun*: «پایان هزاره» ۸۱، ۸.
هزاره *a-čāragih*: «بیچارگی، ناچاری» ۳۳، ۳۴، ۴.
هزاره *hazārag i hōšidarān*: «هزاره هوشیدران، هزاره ای که در سر آن هوشیدر ظهور می کند» ۷۲، ۸.
هزاره *hazārag i hōšidarmāhār*: «هزاره هوشیدرمانان، هزاره ای که در سر آن هوشیدرمانا قیام می کند» ۷۷، ۱.
هزاره *hazārag i zarduxstan*: «هزاره زردشتان، هزاره ای که در سر آن زردشت قیام کرده است» ۷۲، ۸.
هزاره *abāz*: «باز، دوباره» ۲۶، ۴.
هزاره *abaxšāyēdan*: «پشیمان شدن».
هزاره *abāz abaxšāyēnd*: «دوباره پشیمان شوند» ۱، ۳۳.
هزاره *āzād*: «آزاده، شریف» ۳۳، ۵. ← **هزاره**
هزاره *ābādih*: «آبادی، عمران» ۱۸، ۵، ۳۵، ۹.
هزاره *āzād mard*: «آزاد مرد، شریف».
هزاره *āzād-mardān*: «آزاد مردان» ۲۷، ۳.
هزاره *āzādag*: «آزاده، شریف» نیز ← **هزاره**
هزاره *āzādagān* (ج) «آزادگان» ۲۷، ۴ و ۵.
هزاره *ābād-kīh*: «خوشبختی» ۱، ۶.
هزاره *abē-hōš*: «بیهوش» ۷۰، ۷.
هزاره *az-t-dahāg*: «ازدهاک، ضحاک» ۴۲، ۱۱، ۷۸، ۷، ۸۰.
هزاره *abē-gumānīhā*: «بی گمانانه، به یقین» ۳۲، ۶.
هزاره *azēr*: «زیر، پایین» ۳۶، ۵.

- awērān «ویران، نابود» ۴۲، ۶. **برعکس**
 abēzag «پاک، ویژه» (به عنوان صفت برای آفرینش اورمزدی و **برعکس**
 دین مزدیسنی) ۱، ۷، ۱۵، ۱۸، ۱۷، ۸۲، ۱.
 abaydāg «ناپیدا» ۱۵، ۲. **برعکس**
 āfrīnīšnīb «آفرین کردن، ستودن، ستایش» ۱، ۵. **برعکس**
 aburnāy «برنا، کودک». نیز ← **برعکس**
 aburnāyān «ج» «برنایان، کودکان» ۳۲، ۲. **برعکس**
 āz-parist «آزپرست، حریص، آزمند» ۳۰، ۱. **برعکس**
 abzāyēnīdār «افزاینده، مقدس (صفت برای **برعکس**
 اورمزد)» ۱، ۴.
 abzāyišn «افزایش» ۳۰، ۹. **برعکس**
 abzār «نیرو» ۴۴، ۷. «ابزار، وسیله» ۵۳، ۲. **برعکس**
 abzōnīg «افزونی، مقدس (صفت اورمزد)» ۱، ۳. ← **برعکس**
 abzūdan «افزودن». **برعکس**
 abzāyēd «افزاید، افزوده شود» ۷۹، ۲. **برعکس**
 abzāyād «افزایاد، باشد که بیفزاید، باشد که افزوده شود»
 ۷۱، ۴ و ۶.
 be abzāyēd «بیفزاید، افزوده بشود» ۲۲، ۲ و ۴. **برعکس**
 nē abzāyēd «افزوده نشود، نیفزاید» ۳۱، ۳. **برعکس**
 abgandan «افگندن». **برعکس**
 be abganēd «بیفگند» ۵۹، ۹. **برعکس**
 abrāstag «افراشته» ۵۶، ۱، ۵۹، ۱. **برعکس**
 ← **برعکس**
 aburnāyag «برنا، کودک» ۵۷، ۳. ← **برعکس**
 abrōxtan «افروختن، برافروختن». **برعکس**
 be abrōzēd «بیفروزد، شعله ور کند» ۲۶، ۷. **برعکس**
 kanīhistan «کنده شدن، ویران شدن». **برعکس**

- ۸، ۴۲: be kanīhēd «کنده شود، ویران شود»
 kandan: «کردن، خراب کردن»
 ۵، ۶۸: be kanēd «بکند، خراب کند»
 be kanēnd: «یکتند، خراب کنند»
 ۶، ۶۴: be kan: «یکن، خراب کن»
 āzarm: «آزرم، شرم، حیا»
 āzarmīg: «آزرمی، محترم»
 abesīhēnīdan: «نابود کردن»
 be sāyēnd abesīhēnīdan: «توانند نابود کردن، شاید نابود کردن»
 be abāyēd abesīhēnīdan: «بباید نابود کردن»
 abesīhīdan: «نابود شدن، تباہ شدن»
 be abesīhēd: «نابود شود، تباہ شود»
 be abesīhēnd: «نابود شوند، تباہ شوند»
 afsōsgar: «افسوسگر، مسخره کننده»
 afsōsgarān: «(ج) افسوسگران، مسخره کنندگان»
 az-čīhrag: «از دهاجهر، از نژاد ازدها»
 aziš: «از او، از آن»
 aziš... «از او»
 haft-kīšwar: «هفت کشور، هفت اقلیم، مجموع سطح خاکی زمین»
 ašnūdan: «شنودن، شنیدن، پذیرفتن»
 ašnūd: «شنید»

- نم ۳۳۱ نم ۱۱۱ : nē ašnawēd «نشد، نپذیرد» ۸۱، ۴.
- نم ۳۳۲ نم ۱۱۱ : aškānān «اشکانان، منسوب به اشکان، اشکانی» ۱۴، ۷.
- نم ۳۳۳ نم ۱۱۱ : āškārīh «آشکاری، آشکارگی، علنی» ۱۲، ۹.
- نم ۳۳۴ نم ۱۱۱ : āštād «اشاد، نام یکی از ایزدان» ۶۵، ۵.
- نم ۳۳۵ نم ۱۱۱ : āštād yasni «اشاد یسن، نام یکی از بخشهای کتاب اوستا» ۴، ۸.
- نم ۳۳۶ نم ۱۱۱ : agar «اگر» ۸۰، ۲.
- نم ۳۳۷ نم ۱۱۱ : ātaxš «آتش، یکی از چهار عنصر اصلی» ۱۳، ۱۲، ۲۳، ۱۸، ۶۲، ۷۶، ۱۱، ۷۹، ۷، ۸. نیز ← نم ۳۳۸.
- نم ۳۳۹ نم ۱۱۱ : ātaxš ī wahrām «آتش بهرام» ۱۸، ۲۶، ۳.
- نم ۳۴۰ نم ۱۱۱ : ādur ī gušnasp «آذر گشنسپ» ۷۰، ۵ ← نم ۳۴۱ نم ۱۱۱.
- نم ۳۴۲ نم ۱۱۱ : ādur (ī) gušnasp «آذر گشنسپ» ۶۴، ۲، ۶۸، ۴ ← نم ۳۴۳ نم ۱۱۱.
- نم ۳۴۴ نم ۱۱۱ : ādur ī farrōbāg «آذر فرنیغ» ۶۳، ۵، ۶۴، ۱۲، ۶۸، ۱۳، ۷۰، ۲ ← نم ۳۴۵ نم ۱۱۱.
- نم ۳۴۶ نم ۱۱۱ : ādur ī burzēnmihr «آذر برزین مهر» ۶۴، ۱۲، ۶۸، ۱۴، ۷۰، ۵.
- نم ۳۴۷ نم ۱۱۱ : ādur ī zwarrahōmand «آذر فرومند» ۶۳، ۳ ← نم ۳۴۸ نم ۱۱۱.
- نم ۳۴۹ نم ۱۱۱ : ādur-mihr «آذر مهر (نام موبدی)» ۵، ۵.
- نم ۳۵۰ نم ۱۱۱ : ādurbād «آذریاد (نام موبدی)» ۵، ۶، ۱۴، ۴.
- نم ۳۵۱ نم ۱۱۱ : ādurbāyagān «آذریابجان» ۵، ۵.
- نم ۳۵۲ نم ۱۱۱ : ādur farrōbāg «آذر فرنیغ (نام موبدی)» ۵، ۵.
- نم ۳۵۳ نم ۱۱۱ : xazar «خزر، نام قومی» ۳۴، ۹. نگاه کنید به : BSOAS, XI, P. ۱.

- بختاری، نجات، ۲، ۳۸.** **بختاری** bōxtārīh:
بختن، نجات دادن. **بختن** bōxtan:
بتواند نجات دهد، بتوان نجات be tuwān bōxtan:
دادن، ۵، ۵۱.
بتواند نجات دهد، نجات دادن bōxtan nē tuwān:
توان، ۵، ۳۸.
بختگاری، ۲، ۱۴. **بختگاری** bōxtagīh:
بوی خوش، ۲۶، ۵، ۷۰، ۶. **بوی** bōy:
بند، ۷۸، ۳، ۷۹، ۱. **بند** band:
درخواست کردن، طلب **خواستن** xwāstan:
کردن.
خواست، ۳، ۲. **خواستن** xwāst:
خواهد، ۳۸، ۶، ۷۷، ۷. **خواهد** xwāhēd:
خواهند، ۲۰، ۹، ۲۹، ۱. **خواهند** xwāhēnd:
۸، ۳۳.
نیاز خواهند، حاجت āyaft xwāhēnd:
خواهند، ۱، ۳۲.
پیش خواستن، **پیش** ō pēš xwāstan:
احضار کردن، ۵، ۶.
پیمان خواست، **پیمان** paymān... xwāst:
۷، ۵.
بوییدن، **بوییدن** bōyīdan:
ببویند، ۵۹، ۵. **ببویند** be bōyēnd:
بندوق (= جامه)، ۵۹، ۲. **بندوق** bandūg:
بن، آغاز، ۷۲، ۷. پایان، **بن** bun:
بن، ریشه، اصل، ۲، ۱۶، ۳، ۵، ۱۲، ۲، ۵۹، ۸. **بن** bun:
۷۹، ۱، ۲.
بن جای، زادگاه، ۳۳، ۶. **بن جای** bun-gyāg:

- bandag: «بند» خدمتگزار» ۲۴، ۶.
- bandagān: «بندگان» خدمتگزاران» ۳۴، ۸.
- bandagih: «بندگی» خدمتگزاری» ۲۷، ۶.
- burzišnīg: «شایسته» خوشایند» درخور» ۱۱، ۱، ۳.
- būmag-deh: «بوم ده» نام جایی است» ۵۶، ۳.
- būmčandag: «زمین لرزه» ۴۶، ۴.
- pus: «پس» پسر» ۲۱، ۲.
- babar: «ببر» سگ آبی» ۵۹، ۲.
- buš: «بش» یال» ۴۸، ۶.
- būdan: «بودن» وجود داشتن» نیز» ۱۱۳۳۳.
- būd: «بود» ۱۴، ۸.
- bar: «بر» میوه» حاصل» بار» ۲۱، ۸؛ ۳۰، ۶. نیز» ۱۱۳۳۳.
- brahmag: «شیوه» روش» ۳۳، ۴.
- brād: «برادر» ۲۱، ۲.
- brinjēn: «برنجین» از جنس برنج» ۱۱، ۸؛ ۱۴، ۷.
- barsom: «برسم» شاخه‌های چوبی یا فلزی که به شیوه‌ای خاص به هم بسته می‌شوند و در آیینهای دینی از آنها استفاده می‌شود» ۲۵، ۶؛ ۳۹، ۷؛ ۶۲، ۱۳؛ ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۷؛ ۲۵، ۴. ۱۱۳۳۳.
- barsnum: «برشوم» (غسل من میت)» ۲۵، ۴ (متن): ۱۱۳۳۳.
- burdan: «بردن» نیز» فعل» ۱۱۳۳۳.
- be barēd: «بیزد» ۱۴، ۸.
- xwās: «خوش» ۹، ۱۰؛ ۱۰، ۴ و ۶.
- biziškīh: «بزشکی» ۷۷، ۲.

و بسم ۱۳۱۳ āwarēnd: آوردند، ۷۷، ۳.

کام و بسم ۱۳۱۳ abar āward hēnd: برآورده‌اند، بیرون
آورده‌اند، ۷۸، ۵ (متن: کام بسم ۱۳۱۳).
لی بسم و بسم ۱۳۱۳ āwarēd: به راه راست آورد،
۱۴، ۶.

و بسم ۱۳۱۳ gyān: جان، ۶۳، ۵.

و بسم ۱۳۱۳ dānā: دانای، ۷۱، ۵.

و بسم ۱۳۱۳ būdan: بودن، وجود داشتن، نیز ← ۱۳۱۳.

و بسم ۱۳۱۳ būd: بود، ۲، ۱۷، ۳، ۱۱، ۱ و ۷، ۴۹، ۲.

و بسم ۱۳۱۳ būd hēnd: بودند، ۴۲، ۳.

و بسم ۱۳۱۳ had būd: بوده است (۴)، ۴۷، ۲ و ۶، ۴۹، ۸، ۵۰، ۳.

و بسم ۱۳۱۳ būd hē: بود، باشد، ۴۱، ۲.

و بسم ۱۳۱۳ bawēd: بُود، باشد، ۱۶، ۸، ۱۷، ۲، ۲۵، ۲ و ۷، ۴۹، ۲.

۲. و اتفاق احد، روی دهد، ۷۳، ۸.

و بسم ۱۳۱۳ bawēnd: باشند، ۳۹، ۶ و ۴۵، ۷.

و بسم ۱۳۱۳ bawād: باده، باد، ۷۱، ۸، ۸۲، ۵ و ۷۱، ۲ ←

کسم ۱۳۱۳

و بسم ۱۳۱۳ ← کسم ۱۳۱۳

و بسم ۱۳۱۳ be būd: بود، بیود، ۷، ۲.

و بسم ۱۳۱۳ be bawēd: بُود، باشد، ۷، ۶، ۱۹، ۴ و ۲۰، ۹، ۲۸، ۳.

و بسم ۱۳۱۳ be bawēnd: باشند، بیوند، ۲۰، ۸ و ۲۱، ۵.

و بسم ۱۳۱۳ be nē bawēd: نباشد، نبُود، ۳۰، ۹.

و بسم ۱۳۱۳ andar būd: اندر بود، در... بود، در

حالت... بود، ۹، ۲.

و بسم ۱۳۱۳ nē bawēd: نبود، نباشد، ۲۲، ۳ و ۵، ۵۱، ۶.

و بسم ۱۳۱۳ nē šāyēm būdan: نشایم بودن،

.۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۸

روغ... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : āzarm dārēd: «شرم دارد، حیا دارد» ۲۳، ۲۴.

رنگ... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : bīm nē dārēnd: «بیم ندارند» ۲۹، ۷.

اروک... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : wābar dārēnd: «باور دارند، بپذیرند» ۲۸، ۵.

الی... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : ō pušt dārēnd: «بر پشت دارند» ۱۷، ۷.

عدک... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : sar ō... dārēd: «سربه... دارد، روبه...»

دارد ۹، ۴.

رو... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : pad nihān ma dārēd: «پنهان

مدارید» ۵، ۸.

رو... و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : pad mayān dārēnd: «به میان دارند، بر کمر

دارند» ۳۱، ۳۹، ۷، ۴۰، ۳.

و سوا ۱ : gāh: «گاه، جای، مقام» ۴۲، ۹، ۵۰، ۵، ۶۲، ۱، ۶۸، ۱، ۶۹.

و سوا ۳، ۲۷، ۴۸ : «گاه، سرود».

و سوا ۲ : gāh: «گاه، سرود».

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : gāhān: «(ج) گاهان، نام هفده یسن از هفتاد و دو یسن اوستا که

کهنترین بخش کتاب اوستا نیز هست» ۴۱، ۱ و ۲.

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : gāhānbār: «گاهنبار، نام هریک از شش جشن بزرگ

سال که هر کدام به سپاس از آفرینش یکی از آفریده‌های بزرگ اورمزد، برپا می‌شود»

۳۲، ۵.

و سوا ۱ : dāsar: «بخش، سهم» ۷۷، ۶.

و سوا ۱/۱ : dahišn: «بخشش» ۳۲، ۷. «مزد» ۲۳، ۳. «آفرینش» ۱۸،

۷.

و سوا ۱ : daxšag: «نشان، نشانه» ۱۶، ۱۷، ۱۷، ۲، ۴۵، ۹.

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : dāstan: «داشتن، نگهداشتن» نیز «و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱»

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : dāstan nē tuwān: «نشان داشتن» ۲۵، ۱.

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : pad ēd dāst: «پنداشت، گمان کرده» ۲، ۸، ۹.

۱۱.

و سوا ۱۱۱۱۱۱۱۱ : pad kust dārēnd: «به کمر دارند» ۲۴، ۸.

- دادار dādār: آفریننده، ۱، ۳، ۶، ۵، ۸، ۴، ۱۰، ۷، ۱۶، ۴۴، ۱۸، ۵۱، ۱۷، ۸۰، ۶.
- دادیه dādīhā: به داد، به حق، ۲۶، ۵، ۳۲، ۱۷، ۷۰، ۷.
- دادگاه dādgāh: آتشکده، ۱۸، ۷ (متن):
- دادیزد yazad: آیزد، ۶۰، ۶، ۶۱، ۵، ۸۰، ۱۷، ۸۱، ۱.
- داد داد، قانون dād: ۷۶، ۳ ←
- داد-اورمزد dād-ohrmazd: نام موبدی است، ۵، ۴، ۵۵، ۴.
- دادور dādwar: قاضی، ۲۸، ۲.
- دادگاه dādgāh: نوعی آتش، ۶۳، ۴.
- دادن dādan: آفریدن. نیز ←
- مادام mandād: آفریدم، دام، ۱۸، ۳، ۷، ۱۹، ۷، ۲۰، ۵.
- آمدان āmadan: آمدن، ۱۴.
- آیم āyēm: پیام، ۶۵، ۱.
- آید āyēd: بیايد، ۴۶، ۵.
- آید āyēd: بیايند، ۴۶، ۱.
- آید āyēd: آندر آيد، آريد، ۷۰، ۴.
- آید ābar āyēd: آبر آيد، آلا آيد، ۳۷، ۱.
- آید ābar nē āyēd: آبر نيايد، آلا نيايد، ۳۲، ۳.
- آید ō dīdār āyēd: پديدار آيد، پديد آيد، ۴۶، ۶.
- آید ō paydāgīh āmad: پيدا شد، آشكار شد، ۲، ۵.
- آید ō paydāgīh āyēd: به پيدايي آيد، آشكار شود، ۵۳، ۴.
- آید jādūg: جادو، جادوگر، ۵۳، ۴.

- ۱۱۷ دیندار *dēn-burdār*: «دین بردار، مؤمن».
- ۱۱۸ دینداران *dēn-burdārān* (ج): «دین برداران، مؤمنان» ۲۸.
- ۱۱۹ دین *dēnīg*: «دینی» ۵۴، ۸، ۶۳، ۷، «دیندار» ۳۹، ۶.
- ۱۲۰ دینداران *dēnīgān* (ج): «دینداران» ۲۴، ۸.
- ۱۲۱ دیویرست *dēwēsā*: «دیویرستن» نیز ← ۱۲۲ دیویرستان *dēwēsān* (ج): «دیویرستان، دیویرستان» ۳۸، ۳، نیز ← ۱۲۳ دیویرستان *dēnīweh*: «دین به، دین زردشتی» ۳۳، ۳۲، ۲۴، ۶.
- ۱۲۴ راست دینی *dēn-rāstīh*: «راست دینی، دین راست داشتن» ۱۸.
- ۱۲۵ دل، قلب *dil*: ۳۲، ۳.
- ۱۲۶ دیر *dagr*: «دیر» ۱۰، ۳.
- ۱۲۷ دیرزیستی *dagr-zīyīšnīh*: «دیرزیستی، طول عمر» ۱، ۶.
- ۱۲۸ بردن *burdan*: «بردن» ۲۳، ۸.
- ۱۲۹ برد *u-š burd*: «برد» ۱۰، ۲.
- ۱۳۰ برده است *burd ēstēd*: «برده است» ۲۹، ۳.
- ۱۳۱ برده *barēd*: «برده، برده» ۳۱، ۵.
- ۱۳۲ برند، ببرند *barēnd*: «برند، ببرند» ۱۷، ۷.
- ۱۳۳ ببرد *be barēd*: «ببرد» ۳۰، ۶.
- ۱۳۴ ببرند *be barēnd*: «ببرند» ۴۳، ۱.
- ۱۳۵ به کار ببرند *pad kār barēnd*: «به کار ببرند» ۷۷، ۳.
- ۱۳۶ نام ببرند *nām barēnd*: «نام ببرند، ناموراند» ۲۸، ۸.
- ۱۳۷ دست *dast*: «دست» ۸، ۳ و ۶، ۱۰، ۲، ۲۳، ۳.
- ۱۳۸ خوره، فر، خوره، خره *xwarrah*: «خوره، فر، خوره، خره» ۶۰، ۸، ۶۱، ۹، ۶۵، ۱۶.
- ۱۳۹ خوره *xwarrahōmand*: «فرمندی، شکوهمندی» (صفت اورمزد) ۷۱، ۶.
- ۱۴۰ خوره *xwarrahōmand*: «فرمندی، شکوهمندی» (صفت اورمزد) ۷۱، ۶.

سازد ← سازد سازد

سازد ← سازد سازد

سازد: dēzag «دیسہ، شکل، تن» ۷۸، ۸.

سازد: gētīg «گیتی، جهان مادی» ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۸.

سازد: gētīgān «ج) و جهانیان، موجودات مادی» ۲، ۳.

سازد: didēm «دیدییم» ۴۳، ۱۱، ۶۹، ۷ (متن: قعص ۳).

سازد ← سازد سازد

سازد: dīdan «دیدن» نیز ← سازد سازد

لو قعص: dīd «دیدن» ۳، ۵.

سازد: dīd «دیدن» ۱۰، ۶.

سازد: dīd «دیدن» ۱۰، ۱.

سازد: ganāg-mēnōg «گنامبر، امریمن» ۳۷، ۴، ۶۰، ۲.

سازد

سازد: gōhr «گور، فلز قیمتی» ۳۴، ۵.

سازد: dwāzdah-hōmāst «دوازده هاست»

نام دعایی است «۴۰، ۱۸، ۶۱، ۳، ۶۲، ۴، ۶۸، ۸.

سازد: dux «دخت، دختر» ۲۱، ۱۴، ۲۷، ۴.

سازد: dawāl-kustīg «دوال کستی، چرمین کمر» ۴۸.

سازد

سازد: dawāl-kustīgān «ج) دوال کستان، چرمین

کمران» ۳۵، ۴، ۶۶، ۸.

سازد: dwāristan «تاختن، گریختن، حمله کردن، فرار

کردن».

سازد: dwāred «بتازد، حمله کند» ۶۰، ۲. «بگریزد» ۶۷، ۴.

سازد: dwārend «بتازند، حمله کنند» ۱۳، ۲، ۱۵، ۱۷، ۱۶.

سازد

سازد: ul-dwārend «برتازند، بتازند» ۱۸، ۲.

سازد: dwārišn «تازش، حمله، هجوم» ۶۰، ۲، ۷۹، ۲ و ۴.

- ۲-۱۳۱۳- ← ۱۳۱۳ ۲-۱۳۱۳
 ۱۳۱۳ gōwišn: «گفتار» ۲۸، ۲ و ۳.
 ۳۲۲- ← ۲-۱۳۱۳ ۳۲۲-
 ۲-۱۳۱۳ Judāg: «جدا» ۱۳، ۱۶، ۲۱، ۴.
 ۲-۱۳۱۳- ← ۱۱۱- ۲-۱۳۱۳ ۲-۱۳۱۳-
 ۲-۱۳۱۳ Jud-dēn: «بددین».
 ۲-۱۳۱۳ ۱۳۱۳ Jud-dēnān: «جدادینان، بددینان» ۳۸، ۳.
 ۲-۱۳۱۳ ۱۲ Jud-gōnag: «دیگرگون» ۲۰، ۹.
 ۲-۱۳۱۳ ۳۱۳ Jud-kāmāg: «جداکامه، باخواست متفاوت» ۲۱، ۴.
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-kēsag(?): «جداکیسه، جداخواسته» ۲۱، ۳ (متن):
 ۳۱۳-
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-kēš: «جداکیش، غیرزردشتی».
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-kēšān: «جداکیشان، غیرزردشتیان» ۲۳، ۴،
 ۱، ۲۷.
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-ristag: «جداراه، مخالف».
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-ristagān: «جداراهان، مخالفان» ۱۴،
 ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۲.
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-ristagān: «جداراهان، مخالفت» ۱۴، ۸،
 (متن: ... ۱۱۱-)
 ۲-۱۳۱۳ ۱۱۱ Jud-dēw: «بدون دیو، (صفت برای دریای چیچست)»
 ۷، ۵۰.
 ۳۱۳ gawrān: «دشت (?)» ۴۷، ۲ و ۴.
 ۱۲/۱۲ gund: «گند، جُند، سپاه» ۵۶، ۵۷، ۶.
 ۱۳ gōnag: «گونه، رنگ» ۴۶، ۲. نیز ← ۱۲/۱۲
 ۲-۱۳۱۳ ۱۲ gōnag-gōnag: «گونه‌گون، گوناگون» ۴۶، ۴.
 ۱۲-۱۳۱۳- ← ۱۱۳- ۱۲-۱۳۱۳-
 ۱۳/۱۳ gōbad-šān: «گویدشاه، یکی از بیسرگان» ۶،

۴۴۴۴۴۴۴۴ ← ۴۴۴۴۴۴۴۴

۲۳ **gōfsišnīg:** شوخی، شوخه، ۳۲، ۳.

per : گفتہ (صفت مفعولی) ، ۵۳ ، ۳ .

guftan : گفتن . نیز ← گفتم

114,35

۱۶، ۳۷، ۷، ۸، ۱، ۳ گفت: u³ guft: ۱/۳۲۳... (-۳۳)
۹، ۵۴، ۶، ۳۷، ۷، ۲۵

۱۳۷۲: guft-is (ساختن خاصه، از فعل، ماضی، ۳، ۴، ۷، ۱۴)

14.40:15.41:16.42:17.43:18.44:19.45:20.46:21.47:22.48:23.49:24.50:25.51:26.52:27.53:28.54:29.55:30.56:31.57:32.58:33.59:34.60:35.61:36.62:37.63:38.64:39.65:40.66:41.67:42.68:43.69:44.70:45.71:46.72:47.73:48.74:49.75:50.76:51.77:52.78:53.79:54.80:55.81:56.82:57.83:58.84:59.85:60.86:61.87:62.88:63.89:64.90:65.91:66.92:67.93:68.94:69.95:70.96:71.97:72.98:73.99:74.100:75.101:76.102:77.103:78.104:79.105:80.106:81.107:82.108:83.109:84.110:85.111:86.112:87.113:88.114:89.115:90.116:91.117:92.118:93.119:94.120:95.121:96.122:97.123:98.124:99.125:126.127:128.129:130.131:132.133:134.135:136.137:138.139:140.141:142.143:144.145:146.147:148.149:150.151:152.153:154.155:156.157:158.159:160.161:162.163:164.165:166.167:168.169:170.171:172.173:174.175:176.177:178.179:180.181:182.183:184.185:186.187:188.189:190.191:192.193:194.195:196.197:198.199:200.201:202.203:204.205:206.207:208.209:210.211:212.213:214.215:216.217:218.219:220.221:222.223:224.225:226.227:228.229:230.231:232.233:234.235:236.237:238.239:240.241:242.243:244.245:246.247:248.249:250.251:252.253:254.255:256.257:258.259:260.261:262.263:264.265:266.267:268.269:270.271:272.273:274.275:276.277:278.279:280.281:282.283:284.285:286.287:288.289:290.291:292.293:294.295:296.297:298.299:300.301:302.303:304.305:306.307:308.309:310.311:312.313:314.315:316.317:318.319:320.321:322.323:324.325:326.327:328.329:330.331:332.333:334.335:336.337:338.339:340.341:342.343:344.345:346.347:348.349:350.351:352.353:354.355:356.357:358.359:360.361:362.363:364.365:366.367:368.369:370.371:372.373:374.375:376.377:378.379:380.381:382.383:384.385:386.387:388.389:390.391:392.393:394.395:396.397:398.399:400.401:402.403:404.405:406.407:408.409:410.411:412.413:414.415:416.417:418.419:420.421:422.423:424.425:426.427:428.429:430.431:432.433:434.435:436.437:438.439:440.441:442.443:444.445:446.447:448.449:450.451:452.453:454.455:456.457:458.459:460.461:462.463:464.465:466.467:468.469:470.471:472.473:474.475:476.477:478.479:480.481:482.483:484.485:486.487:488.489:490.491:492.493:494.495:496.497:498.499:500.501:502.503:504.505:506.507:508.509:510.511:512.513:514.515:516.517:518.519:520.521:522.523:524.525:526.527:528.529:530.531:532.533:534.535:536.537:538.539:540.541:542.543:544.545:546.547:548.549:550.551:552.553:554.555:556.557:558.559:560.561:562.563:564.565:566.567:568.569:570.571:572.573:574.575:576.577:578.579:580.581:582.583:584.585:586.587:588.589:590.591:592.593:594.595:596.597:598.599:600.601:602.603:604.605:606.607:608.609:610.611:612.613:614.615:616.617:618.619:620.621:622.623:624.625:626.627:628.629:630.631:632.633:634.635:636.637:638.639:640.641:642.643:644.645:646.647:648.649:650.651:652.653:654.655:656.657:658.659:660.661:662.663:664.665:666.667:668.669:670.671:672.673:674.675:676.677:678.679:680.681:682.683:684.685:686.687:688.689:690.691:692.693:694.695:696.697:698.699:700.701:702.703:704.705:706.707:708.709:710.711:712.713:714.715:716.717:718.719:720.721:722.723:724.725:726.727:728.729:730.731:732.733:734.735:736.737:738.739:740.741:742.743:744.745:746.747:748.749:750.751:752.753:754.755:756.757:758.759:760.761:762.763:764.765:766.767:768.769:770.771:772.773:774.775:776.777:778.779:780.781:782.783:784.785:786.787:788.789:790.791:792.793:794.795:796.797:798.799:800.801:802.803:804.805:806.807:808.809:810.811:812.813:814.815:816.817:818.819:820.821:822.823:824.825:826.827:828.829:830.831:832.833:834.835:836.837:838.839:840.841:842.843:844.845:846.847:848.849:850.851:852.853:854.855:856.857:858.859:860.861:862.863:864.865:866.867:868.869:870.871:872.873:874.875:876.877:878.879:880.881:882.883:884.885:886.887:888.889:890.891:892.893:894.895:896.897:898.899:900.901:902.903:904.905:906.907:908.909:910.911:912.913:914.915:916.917:918.919:920.921:922.923:924.925:926.927:928.929:930.931:932.933:934.935:936.937:938.939:940.941:942.943:944.945:946.947:948.949:950.951:952.953:954.955:956.957:958.959:960.961:962.963:964.965:966.967:968.969:970.971:972.973:974.975:976.977:978.979:980.981:982.983:984.985:986.987:988.989:990.991:992.993:994.995:996.997:998.999:1000.1001.1002.1003.1004.1005.1006.1007.1008.1009.1010.1

۳-۶ گفت: *u-3 guft had*

۱۳۵۶/۳ had guft: گفت، گفته است، ۷، ۴۵؛ ۳، ۵۵.

۵۷-۵۸ duš-xwadāyih «فرمانروایی بد، سلطنت شوم» ۳۴،
۵۱، ۴۲، ۳.

• ۷۱۶۶ دین دوش-dēn: ۱۱۱۱-۱۱۱۲

دوس-پادشاه : *duṣ-pādīxšāy* : فرمانروای بد، شاه بد.

دو پدیختار: (دو فرمانروا، زشت حکومت تر ۳۷، ۵)

دوس-پادشاهی، سلطنت شوم: *duš-pādixšāyih* ۸، ۳۱، ۴، ۲۰، ۱۶، ۱۹، ۱۴، ۲.

۲۷ **دو پادشاهیها** **duš-pādixšāyihā :** اصلاً قد است آمان

این جا در معنی جمع به کار رفته است و فرمانروایان بد، پادشاهان بد، ۳۵، ۶.
 ۱/۳۵۲ : dufoz (دو زو) ۱۱، ۱۳۱۱، ۱۱، ۱۵، ۱۵، ۲۲، ۳، ۲۹.

9, 6V, 2, 40, 1V, 3A, 1V

dušxwār: دشوار, دشوار (۷, ۹).
dušxwārīn: دشواری, دشواری (۷, ۹).

1999

۱. ... be ēst: «بایست، توقف کن» ۷۳، ۶.
 ۲. ... ēstēnd: «آغاز کنند» ۳، ۱۲، ۹.
 ۳. ... ul-ēstēd: «برایستد، برخیزد» ۷۸، ۸.
 ۴. ... ul ēst: «بایست، توقف کن» ۶۶، ۲.
 ۵. ... abar nē ēstēnd: «برنایستند، پایدار نیستند» ۲۰، ۴.
 ۶. gar: «گریوه، گردنه» ۶۴، ۸.
 ۷. gar: «گری، بیماری جرب» ۱۵، ۱ (متن دست خورده و نادرست به نظر می‌رسد).
 ۸. drax: «درخت» ۳، ۲، ۳، ۵، ۲۲، ۳، ۵۹، ۷. نیز ←
 ۹. garān: «گران، سنگین» ۷۹، ۴ و ۷.
 ۱۰. drāyīdan: «گفتن، هرزه درایی کردن».
 ۱۱. drāyēd: «گوید» ۷۸، ۷.
 ۱۲. drax: «درخت» ۹، ۵، ۱۱، ۱۶، ۱۲، ۲۲، ۳. نیز ←
 ۱۳. dryā-mānīh: «دریانشین، سکونت‌کننده در دریا» ۵۱.
 ۱۴. dryōš: «درویش، بینوا» ۱۱، ۱۲، ۳۸، ۹.
 ۱۵. drīyōnīh: «درویشی، بینوایی» ۳۳، ۸.
 ۱۶. gilistag: «سوراخ، دخمه» ۲۷، ۴۶، ۵۹، ۴.
 ۱۷. drōn: «درون (= نان مقتمس)» ۲۵، ۷.
 ۱۸. druwand: «دروند، گناهکار» ۱۵، ۱۱، ۳۷، ۴، ۵۲، ۱۴، ۶۴، ۳.
 ۱۹. druwandān: «دروندان، گناهکاران» ۶۸، ۱۲، ۶۹، ۳.
 ۲۰. druwandīh: «دروندی، گناهکاری» ۲۴، ۱۱، ۳۶، ۱۶، ۲۵.
 ۲۱. kīrōg-kardār: «پیشه‌ور، صنعتگر» ۱۷، ۸. نیز ←

- و کړو
 druġ: «دروغ، صفت اهریمن و یاران او» ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۶۸، ۷۶، ۸۰
- دروغ (ج) druġān: ۵، ۶۴، ۶۵
 druġh: «دروغی» ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۸۰
 drōsag: «درنج» ۸۱، ۷۰
 100-gānag: «یکصد گانه» ۴۶، ۸۰
 100-sālogh: «یکصد سالگی» ۵۴، ۷۰
 1000-gānag: «یکهزار گانه» ۴۶، ۴۷، ۸۰
 garm: «گرم» ۳۰، ۵۰
 darmān: «درمان» ۷۷، ۲۰
 garmāb: «آب گرم، گرماب (صفت دریای چیچت)» ۵۰، ۷۰
 darbās: «کاخ» ۳۵، ۸۰
 drafš: «درفش» ۳۶، ۲۰، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۱۰۰
 نیز: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 garzišn: «گله، ناله» ۷۹، ۹۰
 ۱۱۳۱۱۱
 ĵumbānēnīdan: «جنبانیدن، جنباندن»
 be ĵumbānēnēd: «بجنباند» ۸۰، ۷۰
 dumbāwend: «دماوند، دلباوند» ۷۸، ۱۰
 zamlīg: «زمین، زمی» ۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 نیز: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 murdan: «مردن»
 nē mirēnd: «نمیروند» ۷۷، ۴۰
 guftan: «گفتن»
 be gōwēd: «بگویند» ۴۰، ۶۰

- گویند *gōwēnd*: ۸، ۱۹.
 آری *ō pēs gōwēm*: پیشگویی کنم، ۱۲، ۲.
 نگارند *nē gōwēnd*: ۱، ۲۰.
 پیشگویی کنم *pēs gōwēm*: ۴، ۷۵، ۱۲، ۳۷.
 فراوان ← *frāz gōwēnd*: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 گفتن *guftan*: نیز ← ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰.
 گویم *gōwēm*: ۷، ۸۰.
 گوید *gōwēd*: ۱، ۷۱، ۵، ۳۹.
 گویند *gōwēnd*: ۷، ۲۸.
 بگو *gōw*: ۹، ۳۷.
 پیشگویی کنم *pēs gōwēm*: ۳، ۴۳.
 فراز گویند، آشکار کنند *frāz gōwēnd*: ۹، ۳۷.
 زمستان *zamestān*: ۸، ۵۹.
 آری ← *ā*: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 یاسن *yasn*: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 یسنه *yasnīhā*: ۷، ۵.
 دستور، یکی از درجه‌های دینی زردشتی *dastwar*: ۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 دستکرد، روستا، آبادی *dastkard*: ۹، ۳۵.
 -iz: نیز، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 نیز ← *iz*: ۹، ۳۵.
 گجسته، شوم، ملعون *gizistag*: ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 یزیش، عبادت *yazišn*: ۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.
 جشن *jašn*: ۴، ۳۲.
 گیشناگ-زییشنیگ *gišnag-zīyīšnīg*: دارای زندگی کوتاه، ۴۵.

۲.

dasīān-marz : دشتان مرز، نزدیکی بازن در حال ناپاکی

در ۳۶۱

زنانه، ۳۶، ۶.

yašt : یشت، ستایش، ۲۶، ۱۶، ۳۲، ۱۵، ۴۰، ۹.

در ۳۶۱

yašti : یشته (صفت مفعولی)، ۴۱، ۲ (متن: در ۳۶۱ س).

در ۳۶۱

dašt : «دشت»، ۵۸، ۴. نیز ← در ۳۶۱ و

در ۳۶۱

← در ۳۶۱ س.

در ۳۶۱ س

yaştan : یشتن، ستایش کردن. نیز ← در ۳۶۱ و

در ۳۶۱

yazēm : «یزم»، ستایش کنم، ۴۴، ۱.

در ۳۶۱

frāz yazēd : «فراز یشته»، ستایش شده، ۲۵، ۷.

در ۳۶۱

daštāg : «دشت»، ۵۰، ۴. نیز ← در ۳۶۱ و

در ۳۶۱ و

gad : «گرز»، ۸۱، ۵.

در ۳۶۱

nišastan/nišāstan : «نشستن، نشاستن»، به حکومت

در ۳۶۱ و

رسیدن. نیز ← در ۳۶۱ و

nišāst : «نشاست»، نشانده شده، ۶۳، ۴.

در ۳۶۱ و

abar nišast : «برنشست»، به حکومت رسید، ۷۵.

در ۳۶۱ و

۸.

dudīgar : «در دیگر»، دوم، ۶، ۱۳، ۴۹، ۵.

در ۳۶۱ و

۱۱

ud : «و»، ۱، ۴ و ۳، ۶، ۹، ۵ و ۱۷، ۱۰، ۱۲، ۹ و ۶، ۷.

در ۳۶۱

wahrām-gōr : «بهرام گور»، ۱۵، ۳.

در ۳۶۱ و

wahrām fwarzāwand : «بهرام ورجانده»، ۵۴.

در ۳۶۱ و

۱۸، ۶۹، ۶.

niyāz : «نیاز، گدایی»، ۳۳، ۱۸، ۴۶، ۱۵، ۷۰، ۲.

در ۳۶۱

wiyābānīgāh : «وگراهی»، ۲۴، ۲.

در ۳۶۱ و

niyāzōmandth : «نیازمندی»، ۳۷، ۱.

در ۳۶۱ و

← در ۳۶۱ و

در ۳۶۱ و

اس ۱۱۴۱: kardan «کردن (فعل کمکی)، انجام دادن، ساختن».

نیز ← ۱۱۴۱.

اس ۱۱۴۲: kunēnd «نکند، انجام دهند» ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶.

اس ۱۱۴۳: nē kunē «نکنی، انجام ندهی» ۸۰، ۲.

اس ۱۱۴۴: nē kunēnd «نکنند، انجام ندهند» ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۷.

اس ۱۱۴۵: abāz kunēd «بازسازی کند، دوباره بسازد» ۸۲، ۱.

اس ۱۱۴۶: a-hōš be kunēm «بیهوش کنم» ۷، ۴.

اس ۱۱۴۷: a-hōš be kunē «بیهوش کنی» ۶، ۶.

اس ۱۱۴۸: judāg kunēd «جدا کند» ۱۳، ۶.

اس ۱۱۴۹: gird kunēnd «گرد کنند، جمع کنند» ۳۶، ۵.

اس ۱۱۵۰: wāng kunēd «بانگ کند» ۶۶، ۱۳، ۶۷، ۱۷، ۷۳، ۵.

اس ۱۱۵۱: wāng kun «بانگ کن، فریاد کن» ۷۴، ۳.

اس ۱۱۵۲: nihān kunēnd «نہان کنند، مخفی کنند» ۳۶، ۵.

اس ۱۱۵۳: wān be kun «از برکن، حفظ کن» ۳۷، ۷.

اس ۱۱۵۴: zīndag abāz kun «دوباره زنده کن» ۸۰، ۱.

اس ۱۱۵۵: wāng kunēd «بانگ کند» ۶۶، ۵، ۷۴، ۱.

اس ۱۱۵۶: wāng kunēnd «بانگ کنند، فریاد کنند» ۶۱، ۱۷.

۸۱، ۲.

اس ۱۱۵۷: kār azīš nē kunēd «کار بر مبنای آن نکند».

۲۶، ۳.

اس ۱۱۵۸: rawāg kunēd «روا کند، رایج کند» ۱۳، ۱۴، ۷، ۳.

اس ۱۱۵۹: rōšn kunēm «روشن کنم، واضح کنم» ۱۷، ۲.

اس ۱۱۶۰: paydāg kunēd «پیدا کند، آشکار کند» ۱۵، ۴.

اس ۱۱۶۱: pašt kunēnd «پیمان کنند» ۲۰، ۳.

اس ۱۱۶۲: grifan «گرفتن».

اس ۱۱۶۳: ul gīrēnd «بالا گیرند، برافراشته گیرند» ۴۸، ۵۶، ۵.

۱.

اس ۱۱۶۴: abar gīrēnd «برگیرند، بالا گیرند» ۳۸، ۴.

۱۳۰۰. ۱۳۱۲. *u-š frāz grift*: «فراز گرفت» ۸، ۴.
 ۱۳۱۱. ۱۳۱۳. *pad dād grēnd*: «به داد گیرنده» ۲۳، ۹.
 ۱۳۱۲. ۱۳۱۴. *pad zanīh grēnd*: «به زنی گیرنده» ۲۷، ۵.
 ۱۳۱۵. *nihang*: «اتنگ» ۵۱، ۴. نیز ← ۱۳۱۶.
 ۱۳۱۷. *nihangtar*: «اندکتر» ۲۱، ۹.
 ۱۳۱۸. ۷۴، ۱ ← ۱۳۱۹.
 ۱۳۲۰. ۱۳۲۱. *← ۱۳۲۲* و ۱۳۲۳.
 ۱۳۲۴. ۱۳۲۵. *wahman īspanddādān*: «بهمن سپندادان»
 بهمن پسر اسفندیار ۱۳، ۵.
 ۱۳۲۶. *wārān*: «باران» ۳۰، ۴ و ۷.
 ۱۳۲۷. *wārdān*: «باریدن».
 ۱۳۲۸. *wārēd*: «بارد» ۳۰، ۸، ۵۵، ۲.
 ۱۳۲۹. *nē wārēd*: «نیازد» ۳۰، ۷.
 ۱۳۳۰. ۴۱، ۲: «با واژه پیش از خود خوانده شود» ۱۳۳۱. ←
 ۱۳۳۲. *wāzīg*: «بازی» ۳۲، ۳.
 ۱۳۳۳. ← ۱۳۳۴.
 ۱۳۳۵. ← ۱۳۳۶.
 ۱۳۳۷. *waxšīdan*: «روشنی دادن».
 ۱۳۳۸. *nē waxšēm*: «روشنی ندادم» ۸۰، ۴.
 ۱۳۳۹. *wahišt*: «بهشت» ۱۱، ۱۳، ۳۸، ۹.
 ۱۳۴۰. *wād*: «وباد (یکی از چهار عنصر اصلی)» ۳۰، ۳، ۵ و ۶، ۴۶.
 ۱۳۴۱. ۵۹، ۲. «وباد (نام بیست و دومین روز هر ماه)» ۵۵، ۳.
 ۱۳۴۲. *tā*: «تا، تا این که» ۲۵، ۹، ۲۷، ۱۳، ۵۶، ۲ و ۳، ۸۰، ۱.
 ۱۳۴۳. *weh*: «نیک، خوب» ۳۷، ۶.
 ۱۳۴۴. *weh-dēn*: «به‌دین، دین به، دین زردشتی» ۳۳، ۲.
 ۱۳۴۵. *weh-zīyīšn*: «دارای زندگی نیک».
 ۱۳۴۶. *weh-zīyīšnatar*: «دارای زندگی بهتر» ۴۲، ۲.

- ۱۰۱-۱۴۱ web-rōd: «بهرود (نام رودخانه‌ای)» ۵۶، ۲، ۶۹، ۲.
- ۱۰۲-۱۴۲ web-menišnīgāh: «نیک‌اندیشی» ۲۶، ۷.
- ۱۰۳-۱۴۳ ← ۱۴۴: «...»
- ۱۰۴-۱۴۵ nihān-rawišnūb: «نهان‌روشی، مخفیانه» ۳، ۹، ۱۲، ۱۹.
- ۱۰۵-۱۴۶ ← ۱۴۷: «...»
- ۱۰۶-۱۴۸ nixwāristan: «شناختن».
- ۱۰۷-۱۴۹ ul... nixwārend: «بشناهند» ۵۹، ۳ (متن):
... (۱۰۸-۱۴۹) «...»
- ۱۰۸-۱۵۰ nihang: «تنگ، اندک» نیز ← ۱۵۱.
- ۱۰۹-۱۵۱ nihangtar: «تنگتر» ۲۱، ۷.
- ۱۱۰-۱۵۲ wiyōxtan: «گستن، پاره کردن».
- ۱۱۱-۱۵۳ be wiyōzēd: «بگسلد، پاره کند» ۷۹، ۲.
- ۱۱۲-۱۵۴ tō nē wiyōzīd: «پاره نکردی، نگستی» ۷۸، ۳ (متن):
... (۱۱۳-۱۵۴) «...»
- ۱۱۳-۱۵۵ nē wiyōzēd: «نگسلد، پاره نکند» ۷۸، ۹.
- ۱۱۴-۱۵۶ ← ۱۵۷: «...»
- ۱۱۵-۱۵۸ ← ۱۵۹: «...»
- ۱۱۶-۱۶۰ winārdan: «بیدار شدن، برخاستن (?)».
- ۱۱۷-۱۶۱ nē winārd hēm: «برنخاستم، برخاسته‌ام» ۶۳، ۱۰، ۱ و ۳.
- ۱۱۸-۱۶۲ wēnāb: «بیدار، روشن، مرئی» ۱۵، ۴.
- ۱۱۹-۱۶۳ nēk: «نیک، خوب» ۲۷، ۱۲، ۲۳، ۶، ۳۵، ۷.
- ۱۲۰-۱۶۴ nēwšābpuhr: «نیشابور (نام مفسری)» ۵، ۴ (متن):
... (۱۲۱-۱۶۴) «...»
- ۱۲۱-۱۶۵ nizm: «نیزگی، تازی» ۶۲، ۲ و ۳۰، ۵.
- ۱۲۲-۱۶۶ wirāstār: «ویراستار، آراینده، نظم‌دهنده» ۱۴، ۱۰ و ۱۴.
- ۱۲۳-۱۶۷ ← ۱۶۸: «...» نیز ← ۱۶۹، ۴۷، ۳.

املس **wirāstan**: «ویراستن، آماده کردن، مرتب کردن، سامان دادن».

املس **wirāyēnd**: «آماده کننده» ۲، ۲۴.

املس **nē wirāyēnd**: «نیارایند، آماده سازند» ۳، ۴۵.

املس **abāz wirāyēd**: «باز آراید، دوباره آماده سازد» ۷۰، ۱.

املس **abāz wirāyēnd**: «باز آرایند، دوباره آماده سازند» ۴۳،

۱، ۶۰، ۱۶.

املس **abāz wirāy**: «باز بیارای، دوباره آماده ساز» ۶۲، ۶۸، ۱۱.

املس **nērang**: «نیرنگ، دعا» ۶۳، ۷ (متن: هلم و).

املس **nērōg**: «نیرو، توان» ۲۲، ۱۶، ۳۱، ۱۴، ۶۵، ۶.

املس **nērangestān**: «نیرنگستان (مجموعه دعاها و وردهای

دینی)» ۲۶، ۷، ۶۳، ۷.

املس **nēryōsang**: «نریوسنگ، ایزد حامل پیام اورمزد»

۱، ۶۰، ۱۶، ۶۱، ۱۵، ۸۰، ۱۷، ۸۱، ۱.

املس **memag**: «نیمه، جهت، سوی» ۷۲، ۵.

املس **wēš**: «بیش، بیشتر» ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۱۱، ۲۹، ۳، ۳۰، ۱۸، ۴۳، ۱۶.

۴۶، ۶۶، ۹.

املس **wēš-zīyīšn**: «دارای زندگی بسیار، دارای عمر طولانی».

املس **wēš-zīyīštar**: «دارای زندگی بیشتر» ۴۲، ۳.

املس **nāšn**: «نشان، نشانه، علامت» ۴۶، ۲، ۴۸، ۱۱.

۱، ۵۵، ۳. نیز **nāšn** (معنی اول)

املس **nāšnīg**: «نشانی (نام جایی است)» ۵۸، ۳.

املس (معنی دوم).

املس **nāšnag**: «نشان، علامت، نشانه» ۴۵، ۵، ۴۶، ۳ (متن:

املس) نیز **nāšnag** (نام جایی)» ۵۰، ۴. نیز

املس.

- افزار ← افزار و .
 افزار zan: زن، همسر، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۴.
 افزار ← zanān: (ج) «زنانه»، ۵۴، ۷.
 افزار ← افزار و .
 افزار nidom: «پست‌ترین»، ۱۷، ۳، ۵ و ۸، ۲۴، ۶.
 افزار wināhīdan: «تپاه کردن، خراب کردن»،
 افزار wināhēnd: «تپاه کنند، خراب کنند»، ۱۸، ۲.
 افزار wināh: «گناه»، ۲۹، ۳، ۷۹، ۴ و ۷.
 افزار wan: «درخت»، ۲، ۵.
 افزار wan-t-judbēš: «اون جدیدش (یکی از بیمرگان)»،
 ۶، ۶.
 افزار ātaxš: «آتش»، ۶۱، ۲ و ۴. نیز ← افزار و .
 افزار wōrūjāršn: «در و جرش» (نام یکی از هفت کشور در سمت
 شمال باختری کره زمین)، ۷۴، ۵.
 افزار ← افزار و .
 افزار ← افزار و .
 افزار nizār: «نزار، لاغر»، ۱۰، ۹، ۳۸، ۱۷، ۷۶، ۲.
 افزار nizārīh: «نزاری، لاغری»، ۲۶، ۱ و ۴.
 افزار nazdīg: «نزدیک»، ۷۵، ۵.
 افزار sudan: «شدن، رفتن»،
 افزار sawēd: «شود، زود»، ۱۵، ۲، ۵۴، ۷.
 افزار sawēnd: «شوند، زوند»، ۸۱، ۲.
 افزار be sawēd: «بشود، برود»، ۲۱، ۱ و ۱۳، ۸۱، ۸.
 افزار be sawēnd: «بروند»، ۳۳، ۸.
 افزار nē sawēd: «نشود، نرود»، ۵۲، ۵.
 افزار ← افزار و .
 افزار nigānīdan: «نہان کردن»،
 افزار nisā nigānīdan: «دفن مرده»، ۲۵، ۲.

۱. ۴۸. wizārišn «گزارش، تفسیر» ۳۷، ۸.
۱. ۴۸. wizārd «ورهاشته، گذارده» ۱۷، ۷.
۱. ۴۸. wizārd-wars «گشاده موی، هشت موی (صفت برای دیوان یا آدمیان بد» ۱۹، ۱۸، ۲۴، ۶، ۴۲، ۱۸، ۵۳، ۴، ۶۶، ۹. نیز ←
۱. ۴۸. wizārd-warsān «(ج) گشاده مویان، هشت موهاء» ۱۷، ۴، ۴.
۱. ۴۸. wuzurg «بزرگ» ۱۹، ۲، ۲۰، ۹، ۲۴، ۱، ۲۳، ۱۵.
۱. ۴۸. wuzurgān «(ج) بزرگان» ۲۷، ۲، ۵.
۱. ۴۸. wuzurgih «بزرگی» ۱۸، ۵، ۲۷، ۷.
۱. ۴۸. wizurd «وجر، قاضی» ۶۹، ۸. «فتوا، قضاوت» ۲۸، ۱.
۱. ۴۸. nišāstan «نشانیدن» . نیز ← فصل ۱۱.
۱. ۴۸. nišāst. ēstēd «نشانده شده است» ۱۸، ۸.
۱. ۴۸. wišād-dwārišn «بدون کستی راه رفتن» ۲۷، ۳.
۱. ۴۸. nišēmag «نشیم، جایگاه، نشیمن» ۴۷، ۶، ۶۴، ۳ (من):
۱. ۴۸. wišūd «زاده، فرزند (اهریمنی)» ۱۸، ۱. نیز ←
۱. ۴۸. wišūdag «زاده، فرزند (اهریمنی)» ← فصل ۱۱.
۱. ۴۸. wišūdagan «(ج) زادگان، فرزندان» ۱۳، ۱، ۶۷، ۵.
۱. ۴۸. wištāsp «گشتاسب» پادشاه کیانی که از زردشت و دین او حمایت کرد» ۳، ۱۷، ۱۲، ۶.
۱. ۴۸. xwardan «خوردن» .

- ۱۳۴۱ فرّازخور، بخوره ۸، ۷. frāz xwar :
 ۱۳۴۲ «مرده خوردن» ۲۳، ۸. našā xwardan :
 ۱۳۴۳ «سوگند خوردن» ۲۸، ۵. sōgand xwarēnd :
 ۱۳۴۴ «بدهنر، کم استعداد» : wad-hunar :
 ۱۳۴۵ «بدهنرتر، کم استعدادتر» ۳۱، ۱. wad-hunartar :
 ۱۳۴۶ «بدتخته، بدسرشت، بدتراد» : wad-tōhmag :
 ۱۳۴۷ «بد، شتان، بدترادان» ۶۴، ۱۵. wad-tōhmagān :
 ۱۳۴۸ «بدترین» ۲۳، ۱. watom : ۵، ۶۷

ک.

- کسر ۱۳۴۹ زَر، طلا ۳۴، ۶. zarr :
 کسر ۱۳۵۰ زَرین ۲، ۱۷، ۳، ۱۱، ۷، ۱۲، ۶. zarrēn :
 کسر ۱۳۵۱ «کسر اضافه» (همراه با-) ۳۱، ۹. وکه (همراه با-) ۶۶، ۶. نیز -
 کسر ۱۳۵۲ زَین، سلاح ۱۷، ۱۷، ۴۵، ۱۸، ۵۶، ۲. zēn :
 کسر ۱۳۵۳ «زینهار» ۱۸، ۱۶، ۲۰، ۳. zēnhār :
 کسر ۱۳۵۴ «زیناوند، مسلح» ۵۶، ۷ (من: کسر ۱۳۵۵). zēnāwand :
 کسر ۱۳۵۵ «مسلح» : zēnīg :
 کسر ۱۳۵۶ «سلاحداران» ۵۷، ۶. zēnīgān :
 کسر ۱۳۵۷ «زنده» ۷۸، ۲. zīndag :
 کسر ۱۳۵۸ «زندگی» ۳۱، ۹. zīndagih :
 کسر ۱۳۵۹ «زیستن، زندگی کردن» : zīstan :
 کسر ۱۳۶۰ «زیست نکند، نزیاند» ۵۱، ۸. ma-zīyānd :
 کسر ۱۳۶۱ «زیست نکند» ۴۵، ۱. ma-ēd-zīyānd :
 کسر ۱۳۶۲ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۳ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۴ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۵ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۶ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۷ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۸ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۶۹ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۰ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۱ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۲ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۳ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۴ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۵ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۶ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۷ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۸ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۷۹ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۰ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۱ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۲ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۳ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۴ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۵ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۶ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۷ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۸ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۸۹ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۰ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۱ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۲ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۳ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۴ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۵ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۶ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۷ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۸ «فدا کردن» :
 کسر ۱۳۹۹ «فدا کردن» :
 کسر ۱۴۰۰ «فدا کردن» :

- کلمه ۱۳۱: zāyēd «زاید، متولد شده» ۵، ۵۳ و ۶؛ ۵۴، ۸.
- کلمه ۱۳۲: zāyēnd «زایند، زاده شوند» ۱، ۳۱.
- کلمه ۱۳۳: zarduxšt «زردشت پیامبر دین زردشتی» ۲، ۳ و ۵؛ ۴، ۴۴؛ ۱۶؛ ۶؛ ۱۱؛ ۴.
- کلمه ۱۳۴: zamān «زمان، هنگام» ۵۹، ۶. نیز ← ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴.
- کلمه ۱۳۵: zamīg «زمین، زمی» ۲۴، ۵؛ ۳۶، ۵. نیز ← ۱۱۳۵.
- کلمه ۱۳۶: zufr «ژرف، گوده» ۵۰، ۷.
- کلمه ۱۳۷: zadan «زدن، نابود کردن» ۱۱۳۷. نیز ← ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹.
- کلمه ۱۳۸: zanēd «زَنَد، نابود کند» ۷۹، ۷.
- کلمه ۱۳۹: be zanēd «بزنَد، نابود کند» ۷۶، ۸.
- ۹، ۹

- کلمه ۱۴۰: kāyōs «کاووس پادشاه کیانی» ۲۹، ۳.
- کلمه ۱۴۱: kār «کار، عمل» ۳۲، ۳؛ ۲۴؛ ۱۱؛ ۲۶؛ ۱۳؛ ۴۳، ۸.
- کلمه ۱۴۲: kārēzār «کارزار، جنگ» ۴۹، ۷؛ ۵۸، ۳.
- کلمه ۱۴۳: kālbod «کالبد» ۳، ۸؛ ۱۲، ۸.
- کلمه ۱۴۴: kārd «کارد» ۷۷، ۵.
- کلمه ۱۴۵: kām «کام، میل، خواست» ۸۲، ۵. نیز ← ۱۴۶ و ۱۴۷.
- کلمه ۱۴۶: kāmāg «کامه، خواست» ۳۵، ۳؛ ۵۴، ۷. نیز ← ۱۴۷ و ۱۴۸.
- کلمه ۱۴۷: kāmgar «کامکار» ۳۰، ۳.
- کلمه ۱۴۸: kāmāgihā... a-kāmāgihā «خواه و ناخواه» ۷۶، ۳.
- کلمه ۱۴۹: kāstan «کاستن، کم کردن، کم شدن».
- کلمه ۱۵۰: be kāhēd «بکاهد، کم شود» ۲۲، ۱ و ۳؛ ۳۰، ۱۹.

- ۹، ۳۶
ورق ۱۳۳۳ کاบูลی، اهل کابل، ۱، ۳۵.
- ورق ۱۳۳۳ کاهلستان، سرزمین کابل، ۵۳، ۸.
- ورق ۱۳۳۳ was: «بیار» ۱۸، ۴، ۲۵، ۱۲، ۳۱، ۸، ۳۶، ۷، ۴۶، ۴.
- ۵، ۴۸
- ورق ۱۳۳۳ was-xwāstāg: «ثروتمند، دارا» ۱۰، ۹.
- ورق ۱۳۳۳ was-ōz: «نیرومند، بسیار نیرو» ۶۸، ۵.
- ورق ۱۳۳۳ was-marag: «بی شماره» ۵۳، ۱، ۵۷، ۵، ۹.
- ورق ۱۳۳۳ was-frazand: «بسیار فرزنده» ۱۱، ۵. نیز «۱۳۳۳»
- ۱۹۱۳
- ۳۳ kay: «عنوان هر يك از شاهان کیانی» ۴، ۱، ۱۳، ۴، ۵۵، ۱ و ۷. نیز «۱۳۳۳».
- ۱۳۳۳ kayān: «کیان، شاهان» ۵۳، ۱۵، ۶۰، ۸، ۶۱، ۸، ۷۵.
- ۷
- ورق ۱۳۳۳ kayānsē: «کیانه، دریاچه هامون» ۵۳، ۸.
- ورق ۱۳۳۳ kay: «شاه» ۵۴، ۸. نیز «۱۳۳۳».
- ورق ۱۳۳۳ drō: «دروغ» ۲۸، ۵. نیز «۱۳۳۳».
- ورق ۱۳۳۳ drō-dādestān: «قضایات دروغ» ۳۱، ۸.
- ورق ۱۳۳۳ drō-dādestānān: «قضایاتهای دروغ» ۲۸.
- ۴
- ۱۳۳۳ kēn: «کینه، دشمن» ۷۰، ۷۷، ۸.
- ورق ۱۳۳۳ «۱۳۳۳»
- ورق ۱۳۳۳ kišwar: «کشور، نام هر يك از هفت بخش سطح زمین» ۷۴.
۵. نیز «۱۳۳۳».
- ورق ۱۳۳۳ har: «هر» ۹، ۱۰، ۲، ۳۴، ۳، ۵، ۳۵، ۸، ۵۰، ۲.
- ۱۳۳۳ «۱۳۳۳»
- ۱۳۳۳ «۱۳۳۳»
- ۱۳۳۳ «۱۳۳۳»

- واژه kanīg: «دکنیز، دوشیزه».
- واژه kanīgān: «دکنیزان، دوشیزگان» ۵، ۵۵.
- واژه kangdiz: «کنگدیز» ۶، ۶۱؛ ۷، ۶۰.
- واژه nūn: «ناکون» ۶، ۶۶؛ ۷، ۷۸؛ ۱.
- واژه kūn-marz: «کونمارز» ۶، ۳۶.
- واژه karzang: «خرچنگ، برج سرطان» ۹، ۵۰.
- واژه kust: «کست، میان، کمر» ۸، ۲۴.
- واژه kust: «کست، ناحیه، سوی» ۳، ۳۲؛ ۲، ۵۳؛ ۵، ۵۴؛ ۳، نیز ←
- واژه kustīg: «کستی، کمر بند دینی» ۳، ۳۱؛ ۷، ۳۹؛ ۷، ۴۰؛ ۳، نیز.
- نیز ← واژه kustag: «کست، ناحیه، سوی» ۱۷، ۱۷؛ ۵، ۵۷؛ ۲، نیز ←
- واژه kōf: «کوف».
- واژه kōfyār: «کوفیار، آن که در کوف زندگی می‌کند» ۹، ۳۴.
- واژه kirbag: «کرفه، ثواب» ۲۳، ۲۳؛ ۳، ۲۴؛ ۱، ۴۳؛ ۸.
- واژه kirbakkar: «کرفه‌گر، ثوابکار» ۲۷، ۲۷؛ ۲.
- واژه kōf-mānīh: «کوف‌نشین» ۵۱، ۳.
- واژه kōfestān: «کوفستان» ۵۷، ۱.
- واژه kardārtar: «کاری‌تر، فعال‌تر» ۶، ۵.
- واژه kardan: «کردن، انجام دادن، ساختن» ۵، ۳؛ ۲۵، ۲۵؛ ۹، ۲۶؛ ۶، ۳۰؛ ۱۴، ۷۹؛ ۴، نیز ←
- واژه kard: «کرد (= ساخت)» ۶۰، ۶۰؛ ۷، ۶۱؛ ۷.
- واژه kard: «کرد» ۸، ۵.
- واژه kard ēstēd: «کرده است» ۴۰، ۹.
- واژه kardan nē āyēd: «نشان ساختن» ۷، ۸.

- ۳۳۳ و ۱۳۳۳ : *xwādyih kardan* : «خدایی کردن، سلطنت کردن» ۶۶، ۱۰.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *warm kard ēstēd* : «ازیر کرده است، حفظ کرده است» ۴۰، ۶.
- ۳۳۳ و ۱۳۳۳ : *paymān kard* : «پیمان بستند» ۵، ۹.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kōdak* : «کودک، کوچک».
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kōdakar* : «کودکتر، کوچکتر» ۲۲، ۴۶، ۳۱، ۱.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kuṭāh* : «کلاه» ۴۵، ۸.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwānīhistan* : «خوانده شدن».
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwānīhēd* : «خوانده شود» ۱۳، ۵.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwāndan* : «خواندن».
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwānēd* : «خواند، بخواند، بنامد» ۵۴، ۹.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwānēnd* : «خوانند، بنامند» ۵۷، ۱۷، ۶۳، ۴.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *xwānišn* : «باید خواندن» ۳۹، ۴.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kirmōg* : «مامر» ۷۷، ۲. نیز «ملو و ۱۱۱».
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kirmān* : «کرمان» ۵۷، ۷.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *karmīr* : «کرمیر، کلمیر (?)» ۴۸، ۳.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *karmag* : «قرمز» ۳۵، ۱.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kars* : «لاغر» ۱۰، ۱۹، ۳۸، ۷.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *karsasp* : «گرشاسپ» ۸۰، ۸۱، ۱.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kalsyāgih* : «ترسای، کلسیای» ۱۵، ۱۱، ۴۵، ۱۶، ۴۶، ۹.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kirb* : «پیکر، تن، شکل» ۸، ۱۶، ۱۰، ۱۲، ۷۸، ۸. نیز «
- ۱۱ و ۱۱۱ : *karb* : «کرب، عنوان طایفه ای از روحانیان مخالف زردشت» ۷، ۶.
- ۱۱ و ۱۱۱ : *kurd* : «کرد، قوم کرده» ۵۷، ۶.

- 69 kam: کم «کم» ۲۲، ۷، ۲۳، ۱۳، ۳۱، ۵، ۲۰.
 و کم kamtar: کمتر «کمتر» ۲۱، ۸، ۳۱، ۲۲، ۴۲، ۴.
 و کم ← کم و کم.
 و کم ← کم و کم.
 و کم māndan: ماندن «ماندن» نیز ← کم.
 و کم mānēnd: ماندن «مانند» باقی ماندن ۴۷، ۵ (متن).
 و کم kahas: کاهان «کاهان» ۳۵، ۹.
 و کم

د

- man: من «من» ۳، ۱۷، ۶، ۵، ۸، ۱۲، ۳، ۷، ۱۴، ۱۲، ۲۸، ۱۷.
 و من ۸، ۴۴، ۱۸، ۴۱.
 و من nē: نشانه نفی «نه» ۱۸، ۲، ۵۷، ۷ (متن: لست)، ۲، ۷۸، ۲، علامت
 نفی در افعال «نگاه کنید به صورتهای فعلی در زیر مصدرها»
 و من rāyōmand: باشکوه، بافر ۱، ۴.
 و من rāy: را (حرف اضافه = برای) ۱، ۱۶، ۳۸، ۱۲، ۴۳، ۱۶، ۴۶، ۷.
 و نسبت به ۲۹، ۱، و به سبب ۲۴، ۳، ۳۶، ۱۶، ۷۷، ۷، و درباره
 ۲، ۸، ۲۹، ۱۶، ۶۹، ۱۶، ۷۳، ۲، و نشانه مقبول صریح ۷، ۴، ۵۶، ۶.
 و ۷، ۵۷ ← لست ۳، ۷۸ ← لست.
 و abāz: باز، دوباره ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۵، ۵، ۶۷، ۱۵، ۷۰، ۱۶.
 و ۷۵، ۴، ۸۰، ۱، و پیشوند فعل «نگاه کنید به مصدرها»
 و ul: و برافراشته، بالا ۴۸، ۴، ۵۶، ۵، و پیشوند فعل ←
 و ul-drāfs: و برافراشته درفش، دارای درفش بالا گرفته ۴۸، ۲.
 و

- لس لـ قلـ مـ ul-grift: «بالا گرفته، برگرفته» ۵۵، ۸.
- لس لـ قلـ مـ قلـ مـ ul-grift-drafs: «دارای درفش بالا گرفته، برگرفته درفش» ۱۷، ۶.
- لس لـ نـ nān: «نان».
- لس لـ مـ rāmišn: «رامش، شادی» ۱۵، ۴، ۱۸، ۶، ۳۲، ۳، ۸۲.
- لس لـ rāh: «راه» ۲۱، ۹، ۲۴، ۲، ۳۳، ۳، ۴۵، ۳.
- لس لـ مـ rāyēnīdārth: «راینداری، رهبری، مدیریت» ۲۷.
- لس لـ rāyēnīdan: «راینداری کردن، اداره کردن».
- لس لـ rāyēnēnd: «داره کتد، رهبری کتد» ۴۶، ۷ (متن):
- لس لـ rāst: «راست، درست» ۲۸، ۴، ۶۵، ۵، «عادل» ۲۸، ۲.
- ۸، ۶۹. «راست (= دین راست)» ۱۴، ۴، ۶۰، ۸، ۶۱، ۹، ۷۴، ۳.
- لس لـ rāstān: «(ج) راستان، عادلان» ۲۸، ۲، ۷۱، ۷.
- لس لـ rāstīar: «راست‌تر، درست‌تر» ۲۱، ۷.
- لس لـ rāstīh: «راستی» ۲۰، ۲. نیز «لس لـ مـ».
- لس لـ مـ: «لس لـ مـ».
- لس لـ مـ: «لس لـ مـ».
- لس لـ raxi: «راخت، جامه» ۳۵، ۱.
- لس لـ rād: «راد، بخشنده».
- لس لـ rādān: «(ج) رادان، بخشندگان» ۷۱، ۷.
- لس لـ šah: «شاه» ۳۶، ۸، ۵۵، ۱، ۵۹، ۸.
- لس لـ ristāxēz: «ریستاخیز» ۷، ۷، ۸۲، ۱.
- لس لـ ristag: «ریسته، رده» ۳۳، ۲. نیز «لس لـ مـ».
- لس لـ مـ: «لس لـ مـ».

- لر-سو ← لر-سو
 لر-سو: rēšag «ریشه» ۹، ۶.
 لر-سو ← لر-سو
 ruwān «روان، روح» ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۸، ۲ و ۵. نیز ←
 لر-سو ← لر-سو
 ruwān-dōstīh «دوستی روان دوستی، دوستی روان» ۲۱، ۲.
 لر-سو ← لر-سو
 rawāg «روا، نافله» ۳۵، ۳. نیز ← لر-سو
 rawāgatar «روانتر، رایجتر» ۷۶، ۷.
 لر-سو ← لر-سو
 rawišn «روشن، شیوه» ۳۳، ۴. «حرکت» ۴۷، ۱.
 rōy «روی، (فلز)» ۱۴، ۱۵، ۳۴، ۷.
 rōyēn «رویین، از جنس روی» ۱۱، ۱۳، ۱۸.
 pēš «پیش» ۷۸، ۱۸، ۷۹، ۸. نیز ← لر-سو
 nēst «نیست» ۲۰، ۳.
 nēstī(h) «نیستی، نابودی» ۶۲، ۴ ← لر-سو
 nēstīh «نیستی، نابودی» ۱۹، ۱۱، ۲۵، ۹، ۳۴، ۴. نیز ←
 nēst-frazand «بی‌فرزند» ۱۱، ۴. نیز ←
 nēst-xīr «بی چیز، بیوا» ۱۱، ۲.
 rōn «سوی، جهت» ۷۸، ۱.
 amā «ما، مارا» ۸۰، ۳.
 rustan «روستن، رویدن».
 rusti ēstēd «روسته است، رسته است» ۹، ۶.
 rōšn «روشن، نام یکی از مفران اوستا» ۴۵، ۸.
 rōšn «روشن، آشکار» ← لر-سو
 rōštar «روشنتر، آشکارتر» ۳۶، ۸.

- روشن و لرز *rōšn-kirb*: روشن پیکر، دارای تن روشن (صفت آخر
 فرنیغ) ۴، ۶۳.
- رود *rōd*: رود، رودخانه ۳۶، ۴۱، ۴۷، ۳. نیز ←
- رودان *rōdān*: (ج) رودها ۳۰، ۸.
- رودان *rūdān*: فرزندان ۷۱، ۶.
- رودان *abāg*: ویا، همراه، در معیت ۱۵، ۴ و ۸، ۶۲، ۱۵، ۶۷، ۵.
- و علیّه ۱۲، ۵، ۴۹، ۴.
- رودان *rōstāg*: روستا ۱۹، ۲.
- رودان *tō*: تو، تورا ۳، ۵ و ۷، ۴، ۱۵، ۶، ۵ و ۱۹، ۷، ۱۲، ۱۳ و ۱۷.
- رودان *āšmā*: آسمان ۵، ۸.
- رودان *30-sālag*: سی ساله ۵۵، ۷.
- رودان *30-sālagih*: سی سالگی ۵۴، ۱۱، ۷۳، ۳.
- رودان *abgandan*: وانگندن.
- رودان *frōd abganēd*: فرود افتادن ۵۶، ۶.
- رودان *rasīdan*: رسیدن. نیز ←
- رودان *rasēd*: رسید، برسد ۳، ۱۶، ۳۴، ۸، ۳۶، ۲.
- رودان *abur rasēd*: برسد، فرارسد ۵۹، ۸.
- رودان *ristag*: رسته، ردیف ۳۳، ۴. نیز ←
- رودان *rašn*: روشن، نام ایزدی که در جهان دیگر با همکاری مهر و
 سرور کارهای مردم را می سنجد ۶۵، ۴.
- رودان *rad*: راد، سرور، رئیس ۷۶، ۹.

۱۶۱

- ۶- im-m: «من، مرا» ۲، ۳.
 ماه māh: «ماه (کره ماه)» ۴۶، ۲.
 ماهی māhīg: «(برج حوت)» ۵۰، ۸.
 mayān: «و ماهیان»
 māhwindād: «و ماهونداد، نام یکی از مفسران اوستا» ۴۵، ۷.
 ماهیان و ماهیان ← ماهیان و ماهیان
 zaden: «زدن، نابود کردن» نیز ← کم
 zanēnd: «زندان، از میان ببرند» ۷۶، ۲.
 be zanēd: «بزنند، از میان ببرند» ۶۷، ۳.
 be zanēnd: «بزنند، نابود کنند» ۴۲، ۴۷، ۶۶، ۱.
 zad bawād: «زده بادا، نابود بادا» ۷۱، ۲.
 zad bawānd: «زده باشند، نابود باشند» ۷۱، ۳.
 hamēzanēnd: «همی زنند، نابود همی کنند» ۷۶، ۵.
 mān: «خانه، مسکن» ۱۸، ۴.
 mānīh: «خانه، مسکن» ۴۷، ۳. نیز ← فلان
 mānīg: «دارنده خانه، ساکن خانه»
 mānīgān: «(ج) دارندگان خانه، ساکنان خانه» ۱۸، ۴.
 mānišnīh: «مسکن» ۴۷، ۴.
 māndan: «ماندن، باقی ماندن» نیز ← و
 be mānēd: «بمانند، باقی ماند» ۵۱، ۴.
 māzdēšn: «مزدیسن، مزدپرست، زردشتی»
 نیز ← و

- ۱۳۲ / ۱۳۲ مگسکس māzdēšnān: «مزدیسنان، زردشتیان»
 ۱، ۱۵، ۱۸، ۱۷، ۳۳، ۳، ۴۱، ۵، ۷۳، ۹، ۷۵، ۱.
 مگسکس mālīdan: «مالیدن، لمس کردن»
 لیسلا مگسکس abāz mālīd: «باز مالید، لمس کرد» ۱۰، ۲.
 مگسکس mahist: «مهیست، بزرگترین» ۷۱، ۵.
 مگسکس / مگسکس māzdēšn: «مزدیسن، زردشتی، نیز»
 مگسکس ۱۱۲ / مگسکس ۱۱۲
 مگسکس ۳ / مگسکس ۱ / māzdēšnān: «مزدیسنان، زردشتیان»
 ۶، ۷۱، ۶، ۶۵، ۱۷، ۴۴.
 مگسکس mādar: «مادر» ۲۱، ۴.
 مگسکس āb: «آب، یکی از چهار عنصر اصلی» ۸، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۲۳، ۱۸، ۳۰، نیز مگسکس
 مگسکس menīdan: «اندیشیدن»
 مگسکس menīd: «... اندیشیده» ۸، ۲.
 مگسکس mēnōg: «مینو، صورت غیرمادی اشیاء و عناصر» ۱۵، ۴، نیز مگسکس
 مگسکس ۱۱۶
 مگسکس mēnōgān: «مینویان، موجودات غیرمادی» ۳، ۲.
 مگسکس (۱) مگسکس (۱) abzōnīg: «مینوی افزونی، مینوی مقدس (= اورمزد)» ۸، ۴، ۱۰، ۷، ۱۶، ۱۷، ۳۹، ۳، ۴۴، ۵.
 مگسکس mēnōgihā: «به مینوی، مینویانه» ۶، ۳.
 مگسکس ۳۳ مگسکس ۳۳ mowbedān-mowbedih: «موبدان موبدی»
 ۸، ۶۹.
 مگسکس menīšn: «اندیشه» ۷، ۹، نیز مگسکس
 مگسکس menīšnīgih: «...»
 مگسکس abar: «ابر، روی» ۸، ۴۶، ۴۳، ۵، «علیه، ضد» ۲۹، ۱۳، ۶۸، ۱۲
 «درباره» ۲۸، ۱۷، ۳۱، ۹، نیز مگسکس «پیشوند فعل» مصلرها.
 مگسکس ۲ مگسکس ۲ abar-gumēxi-ēštād: «برآمیخته، آهن ناخالص» ۲، ۷، ۴، ۳، ۱۱، ۹، ۱۶، ۱.

- sahistan: «پسند آمدن، به نظر رسیدن». کلمه ۱۱
 sahist: «به نظر رسید، پسند آمد» ۱۱، ۳، ۵ و ۶. کلمه ۱۲
 sālyēd sahist: «شاید که به نظر آمده» ۸، ۱. کلمه ۱۳
 nē sahist: «پسند نیامد، خوشایند ننموده» ۱۱، ۱ و ۴. کلمه ۱۴
 mēš: «میش» ۷۰، ۴. کلمه ۱۵
 az: «از» ۲، ۳ و ۱۳، ۱۱، ۷، ۲، ۱۰، ۱ و ۳ و ۱۲، ۹، ۱۳، ۵. کلمه ۱۶
 ۱۴، ۱۸، ۱۵، ۱۷، ۵. «کسره اضافه» ۱۵، ۱۱، ۱۸، ۴ و ۵. «ناشی از» ۴۲، ۳. کلمه ۱۷
 az ān čiyōn: «از آن روی، بدان سبب» ۷۸، ۷. کلمه ۱۸
 mōy: «موی» ۹، ۳، ۳۱، ۲. کلمه ۱۹
 čis: «چیز» ۱۸، ۴، ۳۳، ۱۸، ۳۴، ۳. کلمه ۲۰
 muhr: «مهر» ۲۸، ۱. کلمه ۲۱
 moš-mard: «مخ مرد، مرد مخ». کلمه ۲۲
 moš-mardān: «مخ مردان، مردان مخ» ۲۷، ۳، ۵ و ۶. کلمه ۲۳
 kē: «کسی که» ۱۳، ۵، ۳۱، ۱۷، ۳۸، ۱۶، ۴۰، ۵ و ۱۹، ۴۳، ۴۷، ۲ و ۱۶، ۴۹، ۱۸، ۵۰، ۳، ۵۵، ۱۸، ۵۶، ۳. «که (موصول)» ۷، ۱۱، ۱، ۱۷، ۲۲، ۸. «که (ربط)» ۱، ۶، ۲، ۳، ۳، ۵، ۹، ۱۴، ۱۸، ۳۳، ۱۲، ۳۷، ۷ و ۹، ۲۰، ۲۲، ۴۴، ۲، ۶۲، ۵، ۶۳، ۳، ۷۸، ۴. نیز — کلمه ۲۴
 murw: «مرغ» ۲۳، ۱. کلمه ۲۵
 mizd: «مزد، پاداش» ۴۳، ۸. کلمه ۲۶
 mazdak ī bāmdādān: «مزدک بامدادان، مزدک پسر بامداد» ۵، ۱۱ و ۷. کلمه ۲۷
 mazdēšn: «مزدیسن، زردشتی». نیز — کلمه ۲۸
 mazdēšnān: «مزدپستان، زردشتیان» ۷، ۲. کلمه ۲۹
 maγ: «مخ، گودال، محلی برای غسل کردن که در زمین کنده می شود» ۲۵، ۵. کلمه ۳۰

۱۶۹۸ madan آمدن، نیز — و نام ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰ ma d'ēstād آمده است ۳۱، ۹
 ۱۷۰۱ mihr مهر، دوستی ۲۰۰، ۲۱، ۲
 ۱۷۰۲ mihr مهر، ایزد مهر ۴، ۶۵، ۶۶، ۲، ۶۷، ۳، ۷۴، ۱
 نیز — ۱۷۰۳

1949

saxt: سخت ۴، ۴۷
 saxtar: سخت تر ۲، ۳۷
 sāxtan: ساختن، آماده کردن ۱۱
 frāz sāzēnd: فراز سازند، آماده کنند ۶۸، ۶
 saxwān: سخن ۴، ۸۱
 sām: سام (نام خاص) ۳، ۸۱
 sāmūn: سامان، منسوب به سام ۷، ۸۰
 sāmān: سامان، مرز ۲، ۱۴
 sāstārīh: ستعلی، ستعلی ۶، ۱۹
 syā: سیاه ۳، ۷۲، ۳، ۶۳، ۵، ۶۲، ۴۵، ۷، ۱۷
 syūwaxš: سیاوش (نام خاص) ۶، ۶۱، ۷، ۶۰
 raftan: رفتن، رایج بودن ۱۱
 rawēd: روزه ۴، ۲۳، ۴، ۲۵، ۳، ۶۱، ۴، رایج ۱۱
 باشد ۶، ۴۱، ۸، ۳۹
 rawēnd: روزه، رفتار کنند ۱، ۷۶
 raw: برو ۹، ۶۷
 rawēl: بروید ۲، ۶۵
 be raw: برو ۴، ۷۴

- ۷، ۶۲: ul rawēnd «بالا روند»
 ۳، ۶۲: abar rawēnd «بالا روند، بزرگوند»
 ۴، ۶۲: frāz rawēd «فراز رود»
 ۱۷، ۲۴: frāz rawēnd «فراز روند، پیش روند»
 ۴، ۳۳
 ۷، ۹ و ۶۱: frāz raw «فراز رو، پیش رو»
 ۱، ۳۷: seǰ «خطر»
 ۸، ۵۶: sagestān «سیستان»
 ۹، ۴۶ و ۱۸، ۴۵: sux «سرخ»
 ۱۱، ۳۷: sōxtan «سوختن، سوزاندن»
 ۴، ۱۸: sōzēnd «سوزند، بسوزانند»
 ۲۳: nasā sōxtan «سوختن مرده، مرده سوزی»
 ۸
 ۱۱، ۳۷: sōšāns «سوشیانس، آخرین نجات بخش دین»
 ۱، ۸۲: sūrdīg «سعدی، اهل سفده»
 ۱، ۳۵: (متن)
 ۳، ۵۱: sūrāg-mānīh «سوراخ نشین، غارنشین»
 ۸، ۴۲: sumb «سُم»
 ۶، ۴۸ و ۲، ۳۱: asp «اسب»
 ۴، ۸۱: sar «سر، رأس»
 ۱، ۲۹ و ۹، ۲۰: wad «بد»
 ۱، ۲۰: watar «بد، بدتر»
 ۱۷، ۴۶ و ۳۳، ۳۳: watarān «بدتران، بُتران، بدان»
 ۷، ۷۷ و ۳، ۷۱: watarīh «بدتری، بدی»

- بدلمرد **۱/۳۴۳** watar-dādar: «بدادتر، ستیگرتر» ۲۲، ۷.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** watar-lōhmag: «بدتخمه، بدتراده».
 بدلمرد **۱/۳۴۳** watar-lōhmagān: «بدترادان، بدتخمگان» ۳، ۶۰.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srōš: «سروش، ایزد سروش» ۶۵، ۴، ۸۰، ۱۶، ۸۱، ۱.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srōšah: «سروش اهلو، (صفت ایزد سروش)» ۶۰، ۵، ۶۱، ۱۷.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srūd: «سروده، سروده شده» ۴۱، ۲.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srūdan: «سرودن».
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srūd ēstēd: «سروده است، سروده شده است» ۱، ۴۱.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** salmān-dehān: «شهرهای سلم» ۴۵، ۶.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** srub: «سرب» ۲۴، ۷.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** sard: «سرد» ۳۱، ۵، ۵۹، ۸.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** sardag: «سرد» نوع ۱.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** sardagān: «(ج) انواع، سرده‌ها» ۲۳، ۴.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** samōr: «سمور» ۶۲، ۶، ۶۳، ۱۳، ۷۲، ۳.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spāh: «سپاه، لشکر» ۳۶، ۲، ۴۸، ۱۱، ۵۵، ۱۸، ۵۷، ۵، ۶۰.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spās: «سپاس» ۲۲، ۷.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spēd: «سپید» ۲۲، ۲، ۲۵، ۱۱، ۵۹، ۳. نیز ←
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spitāmān: «سپیتمان، منسوب به سپیتمه، نام
 خانوادگی زردشت» ۳، ۴، ۴، ۷، ۱۶، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۲.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spēd-razūr: «سپید بیشه» ۴۹، ۸، ۵۸، ۴.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** spandarmad: «سپندارمه، ایزد نگهبان زمین، زمین» ۹،
 ۱۳، ۲، ۲۱، ۷، ۲۴، ۱۵، ۳۷، ۱.
 بدلمرد **۱/۳۴۳** sabukīh: «سبکی» ۳۴، ۲.

- ۳۰۵۰ **spazg** : بدگو.
 ۳۰۵۱ **spazgān** (ج) : بدگویان ۳، ۲۸.
 ۳۰۵۲ **spurdan** : سپردن، سفارش کردن.
 ۳۰۵۳ **be spurān** : سفارش کن، بسیار (۴) ۳۷، ۷.
 ۳۰۵۴ **stārag** : ستاره ۵، ۵۶، ۲.
 ۳۰۵۵ **stahmbag** : ستمگر.
 ۳۰۵۶ **stahmbagtar** : ستمگرتر ۵، ۳۷.
 ۳۰۵۷ **stahmbagīh** : ستمبگی، ستمگری ۱، ۷۶.
 ۳۰۵۸ **stahmag** : سخت.
 ۳۰۵۹ **stahmagtar** : سخت‌تر ۵، ۴۶.
 ۳۰۶۰ **stāyīdan** : ستاییدن، ستودن. نیز —
 ۳۰۶۱ **stāyīd ēstīd** : ستودن است، ستاییده است.
 ۳۰۶۲ **sidīgar** : سدگیر ۱، ۵۱.
 ۳۰۶۳ **stōwīh** : ستوهی، عجز ۴، ۶۷.
 ۳۰۶۴ **sadōzem** : سده، یکصد سال ۵، ۴؛ ۳۰، ۱۶؛ ۷، ۲۱؛ ۱۶، ۲۹.
 ۳۰۶۵ **stūdgar** : ستودگر، نام یکی از تسکهای اوستای دوره ساسانی ۳، ۲۱.
 ۳۰۶۶ **stūdan** : ستودن. نیز —
 ۳۰۶۷ **stāyēnd** : ستایند ۸، ۶۸.
 ۳۰۶۸ **frāz stāyēnd** : فراز ستایند، پستایند ۹، ۶۲.
 ۳۰۶۹ **sadgānug** : صدگانه ۸، ۴۷.
 ۳۰۷۰ **stard** : گنج، بیهوش ۷، ۷۰؛ ۱، ۶۷.
 ۳۰۷۱ **pahrēxtan** : نگهداشتن، حفظ کردن، دوری کردن،

پرهیز کردن:

pahrēzēnd: نگهدارند، حفظ کنند، ۵، ۲۶.

nē pahrēzēnd: نپرهیزند، اجتناب نکنند، ۹، ۲۳.

pahrēz: پرهیز، مراقبت، نگهداری، ۲، ۱۳.

palkom: برتر، برترین، ۴، ۴۱، ۲، ۴۰.

pay: پای، ۲۵، ۴، نیز.

payrāstan: پیراستن، آراستن.

be payrāyēd: بپیراید، بیاراید، ۶، ۱۳.

pārs: پارس، ۴۹، ۸، ۵۱، ۳، ۵۶، ۸.

pāzand: بازند، گزارش منتهای پهلوی به خط اوستایی، ۳۷، ۸.

pādxšāy: جایز، روا، ۲۵، ۱۹، ۳۵، ۲ (متن):

نیز.

pādxšāytar: ۲ نیز.

pādxšāyih: پادشاهی، فرمانروایی، حکومت،

۲۴، ۱۵، ۲۷، ۱۷، ۳۵، ۴، ۴۶، ۷ (در دو مورد اخیر متن):

نیز.

pādyābīh: پادیایی، وضو، ۱، ۲۵.

pādāšn: پاداش، ۳۲، ۱۷، ۴۳، ۹.

pay: پای، پای، ۵۹، ۵، نیز.

pērōz-baxt: پیروزیخت، ۱۴، ۴.

pērōzgar: پیروزگر، ۶۳، ۱۵، ۶۵، ۱۵، ۶۸، ۴، ۸۱، ۵.

pērōzgarīh: پیروگری، ۷۶، ۱۲، ۸۱، ۳.

pīm-menišn: اندیشناک، ۳۲، ۲.

pešgāhīh: پیشگاهی، رهبری، ۲۷، ۸.

pešēnag: پیشینه،

- ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pursidan: «پرسیدن».
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pursid: «پرسید» ۴، ۴۴.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ham pursēm: «دیدار کنم، همپرسی کنم» ۳، ۷، ۱۲، ۷.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ / ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ / ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ / ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pad cašm: «به چشم، در نظر» ۷، ۳۵.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pad-tāg: «به تاخت» ۵، ۳۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pad-tan: «به تن، از نظر جسم» ۹، ۱۰.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ purr: «پیر» ۴، ۷۸، ۳۶، ۴. نیز ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pōlāwdēn: «پولادین» ۲، ۱۸، ۴، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۹.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ purr-xwarrafīh: «پرفرهی، بانیکیختی کامل» ۲، ۶۹.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ dahān: «دمان» ۵، ۳۴.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pōst: «پوست» ۲، ۵۹، ۱۲، ۳۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ frazand: «فرزند» ۵۱، ۶. نیز ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ pušt: «پشت، ستون فقرات» ۹، ۱۴، ۱۷، ۷. «پشتی، حمایت» ۵۸، ۸، ۶۰، ۴. نیز ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ frāx-anīg: «فراخ‌پیشانی، دارای طلایه بسیار، صفت سپاه دشمن» ۲۸، ۱۳، ۵۸، ۱.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ frāx-gōyōd: «دارنده چراگاه فراخ (صفت ایزدمهر)» ۷۴، ۱، ۶۶، ۴، ۵، ۶۷، ۳، ۷.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ (متن: ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱) ۷۴، ۱، ۶۶، ۴، ۵، ۶۷، ۳، ۷.
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ (متن: در همه موارد اخیر ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱). املاء معمول:
 ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ← ر ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

- ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frāsyāh «افراسیاب پادشاه توران» ۴۲، ۶۶، ۷۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frāi «فرات، رود فرات» ۴۷، ۷۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : parīg «پری» ۷۱، ۷۲
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frēhtār «فریخته، فریخته» ۱۹، ۲۰، ۸۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frēhtātar «فریخته‌تر، فریخته‌تر» ۲۲، ۸۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frēhtārih «فریب، فریفتاری» ۲۰، ۴۰ (متن)
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frēdōn «فریدون پادشاه داستانی ایران» ۷۸، ۷۹ و ۸۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frawahr «فروهر، یکی از پنج نیروی آدمی» ۸۰، ۸۱
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frawardīgān «فروردیگان، آینهایی که برای مردگان در روزهای پایان سال برگزار می‌شود» ۳۲، ۵۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : parwardan «پروردن، پرورش دادن، پروراندن»
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : parwarēnd «پرورند، پرورش دهند» ۵۵، ۵۶
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frazdān «فرزدان (نام دریاچه‌ای)» ۵۳، ۸۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : framān «فرمان، دستور» ۳۵، ۳۶، ۶۵، ۷۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : framūdan «فرمان دادن»
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : framūyēni «فرمایم، دستور دهم» ۶۵، ۱۰۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frabīh «فریه، برگوشت» ۳۸، ۷۰، ۷۱، ۱۱۰
 ر ک ل ی ۱۳۳۲۲۱ ← ر ک ل ی ۱۳۲۲۲۱ : frazaftan «پایان یافتن، فرجام یافتن» ۳۸، ۹۰

- ر ل ر م ر : frazaft: «پایان یافت، فرجام یافت» ۸۲، ۴.
 ر ل م ر : fradom: «نخست» ۷۸، ۹.
 ر ل ل م ر : passāxtag: «پساخت، آزمایش دینی که برای اثبات ادعایی خاص انجام می‌گیرد» ۱۴، ۵.
 ر ل ل م ر ← م ل ل م ر : «
 ر ل ل م ر / م ل ل م ر : «
 ر م ر : pad: «همراه یا ضمیر» ← م م ر.
 ر م م م ر : petyārag: «دشمن» ۵، ۱۲، ۱۵، ۷، «بلا، رنج» ۲۹، ۳۸، ۳، ۴۲، ۴۳، ۶۳، ۴۴، ۸۱، ۷، «اهریمن» ۶۳، ۸.
 ر م م م ر : padīrag: «پذیره، مقابله» ۸۱، ۳.
 ر م م م م ر : padīrtan: «پذیرفتن» نیز ← م م م م ر.
 ر م م م م ر : padīrēnd: «پذیرند، قبول کنند» ۲۹، ۷.
 ر م م م ر : paywand: «پیوند، خویشاوند» ۵، ۸.
 ر م م م م ر : Pahlūkārān: «پیکار کردن، جنگ کردن».
 ر م م م م ر : pahlūkārēd: «پیکار کند، جنگ کند» ۱۴، ۵.
 ر م م م م ر : pahlūkārān: «گویند، گفتن».
 ر م م م م ر : Pahlūkōbēd: «بگویند» ۸۱، ۵.
 ر م م م م ر / ۳۶ : paymān: «پیمان، عهد» ۵، ۷، ۱۸، ۱۶، ۲۰، ۲، «پیمان، اندازه» ۶۶، ۹، نیز ← م م م م ر : «
 ر م م م ر : padīš: «بدو، بدان، در او، در آن» ۲، ۵ و ۶، ۳، ۱۱، ۷، ۲۶، ۵، ۲۸، ۵ و ۶، ۲۹، ۱۶، ۳۲، ۶، ۴۷، ۵.
 ر م م م م م ر : padīšwāngar: «پدشخوارگر، نام جایی است» ۴۲، ۱۹، ۵۰، ۵، ۵۱، ۳، ۵۷، ۱ و ۵.

۹.۶

- ۹.۶ : ۱۲-۲: «نیز، هم چنین» ۲۶، ۵، ۳۳، ۲، ۳۸، ۵، ۵۰، ۸، نیز ← م م م م م ر.

- ۶ س س م ۶ : čahārom «چهارم» ۸۱، ۲.
 ۶ س س ۱۳ : čāšnīg «چاشنی، خوردنی» ۲۲، ۵.
 ۶ س س ۱۱ : čāštan «آموختن».
 ۶ س س ۱۴ : be čāš «بیاآموز، تعلیم ده» ۳۷، ۸.
 ۶ س س ۱۱ : ma čāšōd «نیاموزید، تعلیم ندهید» ۵، ۹.
 ۶ س ۱۱ : ← ۶ س ۱۱ : ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ : ← ۶ س ۱۱ : ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ : ← ۶ س ۱۱ : ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ : čegām-iz-ē «هرگونه» ۴۳، ۸.
 ۶ س ۱۱ : čiyōn «چون، مانند» ۶، ۳۴، ۶ و ۸، ۴۸، ۱۶، ۵۹، ۱۷.
 ۸، ۷۵ : «که» ۳۴، ۹ : «چگونه» ۹، ۳ : «چنین» ۲، ۲ : «چون، به طوری که»
 ۱۸، ۳ : نیز ← ۶ س ۱۱ : ۶ س ۱۱ : ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ : čiyōn ān «چنان که» ۴۲، ۶.
 ۶ س ۱۱ : činesran «چینستان، چین» ۵۴، ۳.
 ۶ س ۱۱ : čīn «چینی، اهل چین» ۳۵، ۱۱، ۵۵، ۹.
 ۶ س ۱۱ : čēn «چیری، غلبه» ۷۵، ۹.
 ۶ س ۱۱ : čim-rāy «چرا، به چه دلیل» ۷۸، ۲.
 ۶ س ۱۱ : čēčasi «چیچست، دریاچه ارومیه» ۵۰، ۷.
 ۶ س ۱۱ : čihzōmaylōn ī wištāspān «...»
 ۶ س ۱۱ : «چهره میان پسر گشتاسپ، پشوتن» ۶، ۱۸، ۶۰، ۱۸، ۶۱، ۸.
 ۶ س ۱۱ : čand «چند» ۹، ۴ : نیز ← ۶ س ۱۱ :
 ۶ س ۱۱ : čāb «چوب» ۷۹، ۱.
 ۶ س ۱۱ : čagād «چگاد، قلعه» ۶۱، ۶.
 ۶ س ۱۱ : čarbišt «چربی» ۳۱، ۳.
 ۶ س ۱۱ : čašm «چشم» ۳۶، ۴ : نیز ← ۶ س ۱۱ :

- ۱۳۳۳ سن ۱۳ : špāyīšn «ستایش» ۱، ۳.
 ۱۳۳۴ و šōy «شوی، شوهر» ۵۱، ۵.
 ۱۳۳۵ و drōd «درود، سلامت» ۸۲، ۴.
 ۱۳۳۶ و šustan «شستن، شستشو دادن».
 ۱۳۳۷ و nasā šustan «شستن مرده» ۲۳، ۷.
 ۱۳۳۸ و sāi «سال» ۲۱، ۱۷، ۳۶، ۹، ۶۶، ۱۶، ۴۱، ۱۸، ۷۳، ۲۰، ۷۸، ۲.
 ۱۳۳۹ و sālān «(ج) سالها» ۶۶، ۹.
 ۱۳۴۰ و ← لو ۱۳۴۰ و
 ۱۳۴۱ و ← لو ۱۳۴۱ و ← لو ۱۳۴۱ و
 ۱۳۴۲ و škōh «بینوا، فقیر» ۱۱، ۱۵، ۲۸، ۸.
 ۱۳۴۳ و škōhīh «بینوایی، فقر» ۲۷، ۶.
 ۱۳۴۴ و škeft «شگفت، سخت» ۲۲، ۱۴، ۳۱، ۱۶، ۳۶، ۱۸، ۳۹، ۴۱، ۹، ۵۱، ۹.
 ۱۳۴۵ و škeftar «سخت‌تر، شگفت‌تر» ۴۱، ۹.
 ۱۳۴۶ و škastan «شکستن، شکست دادن» نیز ←
 ۱۳۴۷ و be škēnēnd «شکست خوردن، بشکند» ۶۸، ۲، ۶۹، ۳.
 ۱۳۴۸ و pādixšā «دجایز، روا» ۲۵، ۱۷، ۲۶، ۸، نیز ←
 ۱۳۴۹ و pādixšāyīh «پادشاهی، حکومت» ۴۵، ۵، نیز ←
 ۱۳۵۰ و wišādan «گشادن، باز کردن».
 ۱۳۵۱ و abāz wišāyēd «بازگشاید، باز کند» ۳۲، ۵.
 ۱۳۵۲ و nām «نام» ۵۴، ۸، نیز ←
 ۱۳۵۳ و šamšēr «شمسیر» ۷۷، ۴.

- س ۱۳ ← ۶۲ س ۱۳
 س ۲۴۲ : sēbēnīdan «تیره کردن».
 س ۲۴۳ : sēbēnēd «تیره کند» ۳۰، ۵.
 س ۲۴۴ : weh «به، بهتر» ۶، ۹، ۷، ۳. «نیک (صفت اورمزد، دین و
 دائینی)» ۱، ۳، ۳۲، ۲، ۶۱، ۶. نیز ← ۱۱۹ د س ۲۴۵
 س ۲۴۶ : wehān «ج) و نیکان» ۲۹، ۵.
 س ۲۴۷ : wehīh «نیک، بهی» ۱۴، ۳.
 س ۲۴۸ : weh-dēn «دین به، دین زردشتی» ۱، ۵، ۷، ۱، ۴۱.
 س ۲۴۹ : weh-dēnān «ج) و بهدینان، زردشتیان» ۳۶، ۱.
 س ۲۵۰ : šahr «شهر در مفهوم امروزی» ۱۹، ۲. نیز ← س ۲۵۱
 س ۲۵۲ : frēstādan «فرستادن».
 س ۲۵۳ : frēstēm «فرستم» ۶۰، ۶.

۴۰

- ۴۰ - t-it: «تو، تو را، ت» ۳۸، ۵.
 س ۲۵۴ : taxtgāh «تخت جای» ۷، ۳.
 س ۲۵۵ : tāxtan «تاختن، حمله کردن».
 س ۲۵۶ : tāzēnd «تازند، حمله کنند» ۴۷، ۱.
 س ۲۵۷ : ul-tāzēnd «بتازند، برتازند» ۵۶، ۲.
 س ۲۵۸ : taxtan «جریان یافتن».
 س ۲۵۹ : nē tazēm «نتازم، جریان نیام» ۵۶، ۲.
 س ۲۶۰ ← س ۲۶۱ : tāg-tāg «تک تک، یکی یکی» ۹، ۴.
 س ۲۶۲ : tā «تاری، تیرگی» ۱۵، ۵، ۶۷، ۵.

۳ سگند lārīgk : «ناریک، تیره» ۷۴، ۲.
 ۳ سگنیو- tāriḡh : «ناریکی، تیرگی» ۴۶، ۳.
 ۳ سگم tārtom : «ناریکی، تاری» ۱۳، ۱.
 ۳ سزید/ tāziḡ : «نازی» ۵۰، ۳؛ ۷۵، ۸.
 ۳ سزید tāzigān : «(ج) نازیان» ۳۵، ۵.
 ۳ سزید/ tāzišn : «نازش، حمله» ۵۰، ۹؛ ۵۶، ۲.
 ۳ سزید/ skastan : «شکن، نیزه» ۱۱۱
 ۳ سزید/ skēnēd : «بشکند، شکسته شود» ۶۳، ۸.
 ۳ سزید/ be skēnēd : «بشکند، شکسته شود» ۳، ۸؛ ۱۲، ۸.
 ۳ سزید/ kāt : «کات شده» ۶۳، ۱.
 ۳ سزید/ tīr : «تیر (ستاره)» ۴۶، ۶.
 ۳ سزید/ tōhrmag : «تخمه، نزاده» ۱۷، ۱۵؛ ۵۳، ۶. نیزه
 ۳ سزید/ ۱۱ و ۱۳ در فصل ۳
 ۳ سزید/ ۳ ← ۱۳ و ۱۳ : «فصل ۱»
 ۳ سزید/ ۶ و ۱۳ : «فصل ۳»
 ۳ سزید/ tuwānīg : «نوانگر» ۱۱، ۲.
 ۳ سزید/ tuwānistān : «نوانستن»
 ۳ سزید/ ۱۳ ← ۱۳ : «فصل ۱»
 ۳ سزید/ ۱۳ ← ۱۳ : «فصل ۱»
 ۳ سزید/ ۱۳ ← ۱۳ : «فصل ۱»
 ۳ سزید/ tang : «تنگ»
 ۳ سزید/ tangtar : «تنگ‌تر» ۲۱، ۸.
 ۳ سزید/ tangh : «تنگی، تنگی معیشت» ۴۶، ۵.
 ۳ سزید/ tan : «تن، جسم» ۳۸، ۶ و ۱۷، ۸۰، ۷. نیزه ۱۱۱
 ۳ سزید/ qaw : «گاوه (چهارپایان بزرگ)» ۳۱، ۱ و ۴۹، ۵.
 ۳ سزید/ tan-drusht : «تلرشی» ۱، ۵.
 ۳ سزید/ tan-pasēn : «تن پسین، تنی که در رستاخیز آدمی با آن

- برمی‌خیزد، ۷، ۳۸، ۱۷، ۱، ۸۲، ۲.
- ۱۱۳۹ *tanuk*: «تَنُک».
- ۱۱۳۱۰ *tanuklar*: «تَنُکُتَر» (۳، ۳۱).
- ۱۱۳۱۱ *tūr*: «تور»؛ تورانی، ۴۲، ۱، ۶۶، ۷.
- ۱۱۳۱۲ *tūr ī brādrōš*: «تور برادرش کشته زردشت»؛ ۵، ۶، ۷.
- ۱۱۳۱۳ *türk*: «تُرک»؛ قوم ترک، ۳۴، ۳، ۴۸، ۱۹، ۳، ۵۰، ۱۷، ۱۳، ۷۵، ۸.
- ۱۱۳۱۴ *tom*: «تیرگی»؛ تاریکی، ۱۵، ۱، ۴۶، ۳، ۶۷، ۶.
- ۱۱۳۱۵ *tom-tōhmag*: «تارنخمه»؛ بدنزاد نامی است برای همدستان اهریمن؛ نیز ← ۱۱۳۱۶.
- ۱۱۳۱۷ *tom-tōhmagan*: (ج) «تارنخمگان»؛ بدنزادان؛ ۶۶، ۱، ۶۹، ۳، ۷۰، ۸، ۷۱، ۴.
- ۱۱۳۱۸ *tom-tōmag*: «تارنخمه»؛ بدنزاد به همدستان اهریمن اطلاق می‌شود؛ نیز ← ۱۱۳۱۹.
- ۱۱۳۱۹ *tom-tōmagān*: (ج) «تارنخمگان»؛ بدنزادان؛ ۶۹، ۴، ۷۱، ۸، ۷۰، ۴.
- ۱۱۳۲۰ *tōbit*: «تَبِی»؛ اهل نیت؛ ۳۴، ۹.
- ۱۱۳۲۱ *tagg*: «تَگیر»؛ صفت ایزد سرور؛ ۶۵، ۴.
- ۱۱۳۲۲ *ānōh*: «آن‌جا»؛ ۲۳، ۱، ۵۰، ۸.
- ۱۱۳۲۳ *tabarestān*: «تَبَرِستان»؛ ۵۷، ۲.
- ۱۱۳۲۴ ← ۱۱۳۲۵.

وعددها:

- 2: دود ۱۰، ۲۲، ۲۵، ۲۵، ۸، ۲۵، ۸، ۲۵
 3: سه ۲۹، ۲۹، ۴۹، ۴۹، ۲۵، ۵۸، ۳۱، ۸۱، ۲
 4: چهار ۲، ۶، ۳، ۳، ۶
 5: پنج ۲۹، ۴۲، ۴۲، ۵۰
 7: هفت ۹، ۱۱، ۱۱، ۱۷، ۱۲، ۳
 8: هشت ۲۲، ۱
 9: نه ۳۴، ۱
 10: ده ۲۲، ۱، ۴، ۳۴، ۱۱، ۷۳، ۷
 30: سی ۵۴، ۱، ۷۳، ۳
 90: نود ۲۲، ۴، ۹
 100: یکصد ۱۷، ۱۳، ۲۲، ۱۳، ۲۶، ۱
 150: یکصد و پنجاه ۶۲، ۵، ۶۳، ۲، ۷۲، ۲
 1000: یک هزار، هزار ۱۷، ۱۳، ۲۶، ۱، ۴، ۵۹، ۴، ۶۶، ۹
 1800: یک هزار و هشتصد ۷۳، ۲
 9000: نه هزار ۴۱، ۱۸، ۶۶، ۱۶، ۷۸، ۲
 bēwar: بیور، ده هزار ۲۶، ۱
 3-Ēk: یک سوم، سه یک ۳۶، ۹، ۶۳، ۱، ۷۹، ۶

دوازده‌های اوستایی

سجده، جانی ۲ : ašm vohu : اشم و هو، ۴۰، ۶.
 در سجده، سجده، سجده : iē ā yazamaide : پس آیدون
 می‌ستایم، ۴۰، ۵.

۱- فهرست واژه‌ها

این فهرست دربردارنده واژه‌هایی است که در بخش سوم (واژه‌نامه) آمده است.

واژه		abčag	۱۰۵
ab	۱۰۳، ۱۲۶	abgandan, abgan-	۱۰۵، ۱۲۲
ābān	۱۰۲	abr	۹۱
abāg	۱۲۲	abrāstāg	۱۰۵
abāgih	۱۰۳	abrōxtan, abrōz	۱۰۵
ābān	۱۰۳	aburnāy	۱۰۵
abar	۱۲۶	aburnāyag	۱۰۵
abar-gumēni-čšād	۱۲۶	abzār	۱۰۵
abārig	۱۰۳	abzāyidn	۱۰۵
abārōn	۱۰۳	abzāyēnīdār	۱۰۵
abārōnīh	۱۰۳	abzōnīg	۱۰۵
abaxšāyīdan, abaxšāy	۱۰۲	abzūdan, abzāy-	۱۰۵
abāxtar	۱۰۳	a-čārag	۱۰۳
abaydāg	۱۰۵	a-čāragih	۱۰۲
abāyistan, abāy	۱۰۳	a-drō	۹۹
abēz	۱۰۲	ādurbād	۱۰۷
abē-gumānīhā	۱۰۲	ādurbāyagān	۱۰۷
abē-hōš	۱۰۲	ādur-farrōbāg	۱۰۷
abeshēnīdan, abeshēn-	۱۰۶	ādur-i-burzēn mīhr	۱۰۷
abeshīdan, abesh-	۱۰۲	ādur-i-gulnāsp	۱۰۷

šdur-i-xwarrahōmand ۱۰۷	anadag ۹۵
šdur-mihr ۱۰۷	andar ۱۱۶
šfrānīnān ۱۰۵	anērān ۹۲
afsōsgar ۱۰۶	angad ۹۵
ag ۹۹	ānīdan, ānay- ۹۲
āgāh ۹۹	ānōh ۱۶۲
agar ۱۰۷	anōtag-ruwān ۹۲
āhan ۱۰۲	anoy ۹۰
āhōg ۹۰	arang ۹۹
a-hōt ۹۰, ۱۲۷	ārāstag ۹۹
a-hōtāh ۹۰	ārāstan, ārāy- ۹۹
ah lomo Y ۹۰	ārāstār ۹۹
ah lomo Yāh ۹۱	ardaxšēr ۱۰۰
ah law ۹۰	ardāy ۱۰۰
ah law-dād ۹۰	ardīg ۱۰۱
ah lāyāh ۹۰	arešk ۱۰۰
ahremān ۹۰	arjāsp ۱۰۰
a-kāmāgīhā ۱۲۷	arwand ۹۹
amā ۱۲۲	arwand-asp ۹۹
āmadan, āy- ۱۱۵	arzah ۱۰۰
amāhraspand ۱۰۱	arzānīg ۱۰۰
a-mar ۱۰۱	arziz ۱۰۰
amāwand ۱۰۱	arzīn ۱۰۱
amāwandūh ۱۰۱	asēm ۱۰۲
amurdād-yaan ۱۰۱	asēmēn ۱۰۲
ān ۱۲۶	asēnān ۱۰۲
anāgīh ۹۲	asp ۱۵۰
anāgīh-kāmāgīh ۹۲	ast ۹۲, ۱۰۲
anāgīh-xwāstār ۹۲	astōmand ۱۰۲
anāgīh-xwāstārīh ۹۲	āstūrestān ۱۰۲
anāhād ۹۲	esūrig ۱۰۲
ānāst ۹۲	akānān ۱۰۲
anāstag-dēn ۹۲	ākārīh ۱۰۲
anastagīh ۹۸	asimā ۱۲۲

asnūdan, asnaw- ۱۰۶
 asīd ۱۰۷
 asīd-yasn ۱۰۷
 asaxš ۱۰۷, ۱۳۱
 asaxš-i-wahrām ۱۰۷
 asādag ۹۵
 awām ۹۵
 awārag ۱۰۷
 awērag ۹۵
 awērān ۱۰۵
 awil ۹۵
 āwardan, āwar- ۱۱۱
 āxistan, āxēt ۹۱
 ayēb ۹۱
 ayād ۹۱
 āyafi ۹۱
 ayārōn ۹۱
 ayōhust ۹۲
 az ۱۰۳, ۱۳۷
 āz ۱۰۳
 āzād ۱۰۴
 āzādag ۱۰۴
 āzād-mard ۱۰۴
 āzād-xrōn ۱۰۴
 āzarm ۱۰۴, ۱۱۴
 āzarnīg ۱۰۴
 az-šhrag ۱۰۴
 azōr ۱۰۴
 azg ۹۹
 az-i-dahāg ۱۰۴
 azil ۱۰۴
 āz-parist ۱۰۵
 abar ۱۱۰

ba Yāfn-yasn ۱۰۸
 baht ۱۰۸
 bālim ۱۰۸
 bāmīg ۱۰۸
 band ۱۰۹
 bandag ۱۱۰
 bandagīn ۱۱۰
 bandūg ۱۰۹
 bar ۱۱۰
 bār ۱۰۸, ۱۱۰
 bar som ۱۱۰
 baršum ۱۱۰
 bastan, band ۱۰۲
 baxt-āfrid ۱۰۸
 bebē ۱۰۸
 bēwarasp ۱۰۸
 bēwar gāneg ۱۰۸
 bīm ۱۰۸, ۱۱۴
 bixīkīn ۱۰۰
 bōxtagīn ۱۰۹
 bōxtan, bōx- ۱۰۹
 bōxtārīn ۱۰۹
 bōy ۱۰۹
 bōydan, bōy- ۱۰۹
 brād ۱۱۰
 brāmag ۱۱۰
 brinjēn ۱۱۰
 būdan, baw- ۱۱۰, ۱۱۲
 būmčandag ۱۱۰
 būmag-dēh ۱۱۰
 bus ۱۰۹
 buš-gyāg ۱۰۹
 burdan, bar- ۱۱۰, ۱۱۲
 burzīg ۱۱۰

dil ۱۱۷
dōkram ۱۲۱
dō-zang ۱۱۲
drafi ۱۲۲
drax ۱۲۲
drayā-mānīh ۱۲۲
drāydan, drāy- ۱۲۲
driyōš ۱۲۲
driyōšh ۱۲۲
drō ۱۲۸
drōd ۱۲۰
drō-dādestān ۱۲۸
drōn ۱۲۲
drōšag ۱۲۲
druj ۱۲۲
druwand ۱۲۲
druwandh ۱۲۲
druzih ۱۲۲
dūdag ۱۲۲
dudigar ۱۲۲
dumbētward ۱۲۲
duaraw ۱۲۰
duš-dēn ۱۲۱
dušmen ۱۲۲
dušox ۱۲۱
duš-pādxīšy ۱۲۱
duš-pādxīšyih ۱۲۱
duš-pādxīšyihā ۱۲۱
duš-xwadāyih ۱۲۱
dušxwār ۱۲۱
dušxwārīh ۱۲۱
daxt ۱۱۸
dwarintan, dwār- ۱۱۸
dwarīšn ۱۱۸

dwārdah-hōmāst ۱۱۸

«د, د»

ē ۹۱, ۱۱۸
ēbyānghao ۹۱
ēc ۹۲
ēd ۹۲
ēdōn ۹۲
ēg ۹۱
ēk ۹۲
ēmōd ۹۱
ēn ۱۲۰
ēnyā ۹۲
ēr ۹۲
ērān-dehān ۹۲
ērārag ۹۲
ērān-lahr ۹۲
ēun ۱۰۲
ēstādan, ēst- ۱۲۲
ēw ۹۱
ēwōn ۹۲
ēwēnag ۹۱
ēwēnagīh ۹۱

«ē»

frabīh ۱۵۲
fradom ۱۵۷
framān ۱۵۲
framūdan, framāy ۱۵۲
frāsyāb ۱۵۲
frēt ۱۵۲
frawahr ۱۵۲
frawardīgān ۱۵۲
frāx-mūg ۱۵۵
frāx-gōyōd ۱۵۵
frāz ۱۵۲

frazafan, frazām ۱۵۶

frazām ۱۱۲

frazand ۱۵۵

frazdān ۱۵۶

frāz-wistariš ۱۵۷

frēdōm ۱۵۶

frēšār ۱۵۶

frēšārīh ۱۵۶

frēšādān, frēst- ۱۶۱

«g»

gad ۱۲۶

gāh ۱۱۲

gāhānbār ۱۱۲

gān ۱۱۲

۱۰۰-gān ag ۱۲۲

۱۰۰۰-gān ag ۱۲۲

ganīg-mēnōg ۱۱۸

gar ۱۲۲

garān ۱۲۲

garin ۱۲۲

garmāb ۱۲۲

garzān ۱۲۲

gāw ۱۲۲

gawrān ۱۱۹

gēhān ۱۱۲

gēhān-ārēstār ۱۱۲

gēšg ۱۱۸

gēstāg ۱۲۲

gird ۱۲۲

gīrnag-zīyēnīg ۱۲۵

gizistāg ۱۲۵

gōbad-šāh ۱۱۹

gōfānīg ۱۲۱

gōhr ۱۱۸

gōnag ۱۱۹

gōspand ۱۲۰

gōwīn ۱۱۹

griftan, grī- ۱۲۷

guft ۱۲۱

guftan, gōw- ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۵

gumārden, gumār- ۱۲۰

gumōxtan, gumēz- ۱۲۰

gund ۱۱۹

gurg ۱۲۰

gurg-šwām ۱۲۰

gyāg ۱۱۲

gyān ۱۱۲

«h»

h- ۹۷

hād ۹۷

hādōxt ۹۸

haft-kīwar ۱۰۶

halag ۹۹

hamīg ۱۰۱

hamār ۱۰۱

ham-ayārīh ۱۰۱

ham-ciyrōn ۱۰۲

ham-draß ۱۰۱

ham-gōnag ۱۰۱

ham-kōnāšnōh ۱۰۱

hampursagīh ۱۰۲

ham-rawīšnōh ۱۰۲

ham-zōtīb ۱۰۱

hangārden, hangār- ۹۵

hangēzēnišn ۹۵

hanjemanīg ۹۸

har ۱۲۸

harēw ۹۹

harwisp ۱۰۰	hyōn ۹۱
hast ۹۲	«j, lu»
hastān ۹۲	i ۱۱۱, ۱۳۵
haslīh ۹۲	im ۱۲۵
hāwīt ۹۰	iš ۱۵۹
hāwītīh ۹۰	si ۱۶۱
hazārag ۱۰۴	iz ۱۲۵, ۱۵۷
hazārag-hun ۱۰۴	«j»
hazārag-i-hōšidar māhān ۱۰۴	jādūg ۱۱۵
hazārag-i-hōšidarān ۱۰۴	jādūgīh ۱۱۶
hazārag-i-zarduxštān ۱۰۴	jāmag ۱۱۲
hērbed ۹۲	jān ۱۲۵
hēr bedīh ۹۲	jōrdā ۱۲۰
hīndūg ۹۵	judāg ۱۱۹, ۱۲۷
huxr ۹۱	jud-dān ۱۱۹
hordād ۹۶	jud-dēw ۱۱۹
hordād-yasn ۹۶	jud-gōnag ۱۱۹
hōš ۹۸	jud-kāmag ۱۱۹
hōšidar ۹۶	jud-kēsag ۱۱۹
hōšidar-i-zarduxštān ۹۸	jud-kēš ۱۱۹
hōšidarmāh ۹۸	jud-risag ۱۱۹
hrōmāyag ۱۰۰	jud-risagīh ۱۱۹
hrōmīg ۱۰۰	jumbāsenīdan, jumbānen ۱۲۲
hu-dahūg ۹۵	juwān ۱۲۲
hukēryōd ۹۶	«k»
humat ۹۷	ka ۱۰۲
husraw ۹۷	kābulīh ۱۲۸
husraw-i-kawādān ۹۷	kābulestān ۱۲۸
husrōg-kawādān ۹۷	kāhas ۱۲۱
husrōg-māhwindādān ۹۷	kālbed ۱۲۷
huwardī ۹۶	kalsyāgīh ۱۲۰
huwardī-warzīdār ۹۶	kam ۱۲۱
hūxt ۹۲	kām ۱۲۷
hu-xwadā ۹۲	kāmag ۱۲۷

kāmagīhā ۱۳۷	kōfyār ۱۳۹
kāmgār ۱۳۷	kulāh ۱۴۰
kandan, kan- ۱۰۶	kū ۹۲
kangdiz ۱۳۹	kum-marz ۱۳۹
kanīg ۱۳۹	kurd ۱۴۰
kanhistan, kanh- ۱۰۵	kust ۱۱۴, ۱۳۹
kār ۱۱۷, ۱۲۷, ۱۳۷	kustag ۱۳۹
karb ۱۴۰	kustīg ۱۳۹
kārd ۱۳۷	«m»
kardan, kun- ۱۲۷, ۱۳۹	m ۱۴۵
kardātar ۱۳۹	ma ۹۹
kārezār ۱۳۷	mādag ۱۳۲
karmag ۱۴۰	maoan, āy ۱۴۹
karmir ۱۴۰	mādar ۱۳۶
karā ۱۴۰	magas ۱۴۸
karāsp ۱۴۰	ma ۱۴۷
karzang ۱۳۹	māh ۱۰۸, ۱۴۵
kāstan, kāh- ۱۳۷	māhīg ۱۴۵
kay ۱۳۸	mahir ۱۴۶
kayānsē ۱۳۸	māhwindād ۱۴۵
kāyōs ۱۳۷	māldan, māh- ۱۳۶
kē ۱۳۷	man ۱۴۱
kēn ۱۳۸	mān ۱۴۵
kirb ۱۴۰	māndān, mān- ۱۴۱, ۱۴۵
kirbag ۱۳۹	mānīg ۱۴۵
kirhakkār ۱۳۹	mānih ۱۴۵
kirmān ۱۴۰	mānistāh ۱۴۵
kirrōg ۱۴۰	mard ۱۱۶
kirrōg-kardār ۱۳۳	maridom ۹۸, ۱۴۸
kīdwar ۱۳۸	margīh ۱۴۸
kōdak ۱۴۰	marz ۱۴۸
kōf ۱۳۹	mayān ۱۱۴, ۱۴۵
kōfestān ۱۳۹	māzdēsn ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷
kōf-mānīh ۱۳۹	mazdak-i-bāmdādān ۱۳۷

- mesādan, mea- ۱۲۶
 mezišn ۱۲۶
 menišnīgīh ۱۲۶
 mēšnōg ۱۲۶
 mēšnōg-i-abzōnīg ۱۲۶
 mēš ۱۲۷
 mīhr ۱۲۹
 mīzd ۱۲۷
 mo -mard ۱۲۷
 mōy ۱۲۷
 mowbedān-mowbedīh ۱۲۶
 muhr ۱۲۷
 murdan, mīr- ۱۲۶
 murw ۱۲۷
 n
 nām ۱۱۷, ۱۱۶*
 namak ۱۲۲
 nān ۱۲۲
 nasā ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۵۰, ۱۱۶*
 nasā-kadag ۱۲۲
 nasā-nigānīh ۱۲۲
 nasā-wistarišn ۱۲۲
 nar ۱۲۶
 nazdig ۱۲۱
 nē ۱۲۱
 nek ۱۲۹
 nēmag ۱۲۰
 nērang ۱۲۰
 nērangestān ۱۲۰
 nērōg ۱۲۰
 nēryōsang ۱۲۰
 nēsi ۱۲۲
 nēsi-frazand ۱۲۲
 nēstīh ۱۲۲
 nēst-xīr ۱۲۲
 nēwāšhpuhr ۱۲۹
 nībēsīhistān, nībēsīh ۱۲۶
 nīdom ۱۲۱
 nigānīdan, nigān- ۱۲۱
 nigerīdan, niger- ۱۲۲
 nīhādan, nīhān ۹۵
 nīhang ۱۲۸, ۱۲۹
 nīhān ۱۱۴, ۱۲۷
 nīhān-rawīšnīh ۱۲۹
 nīmūdan, nīmēy ۱۲۲
 nīrīstīdan, nīrīx- ۱۲۲
 nīšān ۱۲۰
 nīšānag ۱۲۰
 nīšānīg ۱۲۰
 nīšāstān, nīšān-, nīšīn- ۱۲۶
 nīšōmag ۱۲۲
 nīxwāristān, nīxwār ۱۲۹
 nīyār ۱۲۶
 nīyāzōmandīh ۱۲۶
 nīzār ۱۲۱
 nīzārīh ۱۲۱
 nīzm ۱۲۹
 nūn ۱۲۹
 o, ō
 ō ۱۲۲
 ōbārdan ۹۸
 ohrmazd ۹۴
 ohrmazd-dād ۹۴
 ohrmazd-xrādīh ۹۴
 ōwōn ۹۵
 ōy ۱۲۲
 ōzadan, ōzan- ۱۲۶

ژند	ځمکه
pad ۱۵۲, ۱۵۷	payrastan, payrây- ۱۵۲
pādāšn ۱۵۲	paywand ۱۵۷
pad-čaim ۱۵۵	pāzand ۱۵۲
pad-dād ۱۵۲	penih ۱۵۲
pad-gyāg ۱۵۲	pērōz-baxi ۱۵۲
pad-hangām ۱۵۲	pērōzgar ۱۵۲
pad-hangām od zamān ۱۵۲	pērōzgarīh ۱۵۲
padirag ۱۵۷	pēs ۱۲۵, ۱۲۲
padiriftan, padir- ۱۲۸, ۱۵۷	pēsānag ۱۵۲
padis ۱۵۷	pēgāhīh ۱۵۲
padikrwāgar ۱۵۷	pēkār ۱۵۲
pādxā(y) ۱۵۲, ۱۶۰	pēyōtan ۱۵۲
pādxāyīh ۱۵۲, ۱۶۰	petyārag ۱۵۷
pad-nērōg ۱۵۲	pid ۹۱
pad-rāstih ۱۵۲	pidar ۹۱
pad-tāg ۱۵۵	pām-menišn ۱۵۲
pad-tan ۱۵۵	pōst ۱۵۵
pādyābīh ۱۵۲	pōilwēn ۱۵۵
pahikaftan, pahikōb- ۱۵۷	pus ۱۱۰
pahikārdan, pahikār- ۱۵۷	pušt ۱۱۲, ۱۵۵
pahlom ۱۵۲	pur ۱۵۵
pahrēxtan, pahrēz ۱۵۲	pur-xwarrahīh ۱۵۵
pahrēz ۱۵۲	pursidan, purs- ۱۵۵
parig ۱۵۶	ژند
pārs ۱۵۲	rād ۱۲۲
parwardan, parwar- ۱۵۶	rād ۱۲۲
pas ۹۰	raflan, raw- ۱۲۹
passāxtag ۱۵۷	rāh ۱۲۲
pat ۱۲۷	rāmīšn ۱۲۲
pay ۱۵۲	rasidan, ras- ۱۱۲, ۱۲۲
paydāg ۱۲۷, ۱۵۲	rāst ۱۲۲
paydāgīh ۱۱۵, ۱۵۲	rāstih ۱۱۲, ۱۲۲
paymān ۱۲۰, ۱۵۷	rašn ۱۲۲
	rawāg ۱۲۷, ۱۲۲

- rawiān ۱۲۲
 rāy ۱۲۱
 rāyēnīdan, rāyēn ۱۲۲
 rāyēnīdārīh ۱۲۲
 rāyōmand ۱۲۱
 raxt ۱۲۲
 rēlag ۱۲۲
 ristag ۱۲۲, ۱۲۴
 ristāxēz ۱۲۲
 rōd ۱۲۲
 rōn ۱۲۲
 rōstāg ۱۲۲
 rōšn ۱۲۷, ۱۲۲
 rōšn-kirb ۱۲۲
 rōy ۱۲۲
 rōyēn ۱۲۲
 rōz ۱۲۰
 rūdag ۱۲۲
 rustan, rōy ۱۲۲
 ruwān ۱۲۲
 ruwān-dōstīh ۱۲۲
 «s»
 sabrukīh ۱۵۱
 sadgānag ۱۵۲
 sadōzem ۱۵۲
 sahistan, sah- ۱۴۷
 sāi ۱۲۰
 -sālag ۱۲۲
 -sālagīh ۱۲۲, ۱۲۴
 saimān-dehān ۱۵۱
 sān ۱۲۹
 sāmān ۱۲۹
 samōr ۱۵۱
 sar ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۵۰
 sard ۱۵۱
 sardag ۱۵۱
 saxt ۱۲۹
 sāxtan, sēz- ۱۲۹
 saxwan ۱۲۹
 sāstārīh ۱۲۹
 sef ۱۵۰
 sidigar ۱۵۲
 sōgand ۱۲۵
 sōlāns ۱۵۰
 sōxtan, sōz- ۱۵۰
 sladan, stān- ۱۲۰
 stahmag ۱۵۲
 stahm bag ۱۵۲
 stahm bagīh ۱۵۲
 stārag ۱۵۲
 stard ۱۵۲
 stāyīdan, stāy- ۱۵۲
 stōwīh ۱۵۲
 stūdan, stāy- ۱۵۲
 studgar ۱۵۲
 spāh ۱۵۱
 spandarmad ۱۵۱
 spās ۱۵۱
 spezg ۱۵۲
 spēd ۱۵۱
 spēd-razār ۱۵۱
 spitāmān ۱۵۱
 spurdan, spar- ۱۵۲
 srōš ۱۵۱
 srub ۱۵۱
 srūd ۱۵۱
 srūdan, srāy- ۱۵۱
 su Y dīg ۱۵۰

sumb ۱۵۰	tan ۱۶۲
sûrâg-mânih ۱۵۰	tan-drustih ۱۶۲
suxr ۱۵۰	tang ۱۶۲
syâ ۱۶۹	tangih ۱۶۲
syâwaxš ۱۶۹	tan-i-pasên ۱۶۲
«۵۰»	tanuk ۱۶۲
š ۱۵۹	târ ۱۶۱
šab ۱۶۲	târigih ۱۶۲
šadîh ۱۵۹	târtom ۱۶۲
šâh ۱۶۸, ۱۵۹	tâzig ۱۶۲
šâhpahr ۱۵۹	tâzân ۱۶۲
šahr ۱۶۱	taxtan, taz- ۱۶۱
šamsâr ۱۶۰	tâxtan, tâz- ۱۶۱
-šân ۱۵۹	taxtgâh ۱۶۱
šâpôr ۱۵۹	tô ۱۶۲
šâyistan, šây- ۱۵۹	tôhmag ۱۶۲
šebênidan, šebên ۱۶۱	tom ۱۶۲
šedân ۱۵۹	tom-tôhmag ۱۶۲
šedaspâh ۱۵۹	tom-tômag ۱۶۲
škistan, škân- ۱۶۰, ۱۶۲	tîr ۱۶۲
škeft ۱۶۰	tôbli ۱۶۲
škôh ۱۶۰	tûr ۱۶۲
škôhib ۱۶۰	turk ۱۶۲
šâyîš ۱۶۰	tûr-i-brâdrôs ۱۶۲
šôy ۱۶۰	tuwânig ۱۶۲
šîr ۱۵۹	tuwânistan, tuwân- ۱۶۲
šudan, šaw- ۱۶۱	«۵۱۰»
šustan, šôy- ۱۶۰, ۱۶۰	u- ۱۰۲
«۶۰»	ud ۱۶۶
-t ۱۶۱	ul ۱۶۱
tâ ۱۶۸	ul-drafl ۱۶۱
tâbarestân ۱۶۲	ul-girift-drafl ۱۶۲
tagig ۱۶۲	urwar ۹۶
tâg-lâg ۱۶۱	usôfrîr ۹۷

uzdehigib ۹۸

uzdészár ۹۸

-w>

wáber ۱۱۲

wad ۱۵۰

wád ۱۲۸

wad-humar ۱۲۵

wad-tóhmag ۱۲۵

wahišt ۱۲۸

wəhman-i-spandkádán ۱۲۸

wahrām ۱۲۲

wahrām-gōr ۱۲۶

wahrām-i-warzāwand ۱۲۶

wəlxš-i-askānān ۱۲۲

wan ۱۲۱

wāng ۱۲۷

wan-i-fudbēš ۱۲۱

wany ۹۵

war ۱۲۲

warān ۱۲۲

wārān ۱۲۸

wardīdan, ward- ۱۲۲

warg ۱۲۲

wārfīdan, wār- ۱۲۸

war-i-jamkard ۱۲۲

war-i-sē-tóhmag ۱۲۲

warm ۱۲۷, ۱۲۰

wars ۱۲۲

warzōg ۱۲۲

warzāwand ۱۲۲

warzīdan, warz- ۱۲۲

was ۱۲۸

was-frazand ۱۲۸

was-marag ۱۲۸

was-ōz ۱۲۸

was-xwāstag ۱۲۸

wattar-dādtar ۱۵۱

wattarīb ۱۵۰

wattar-tóhmag ۱۵۱

wattom ۱۲۵

waxfīdan, waxš ۱۲۸

wāzīg ۱۲۸

web ۱۲۸, ۱۶۱

web-dēn ۱۲۸, ۱۶۱

wehīb ۱۶۱

web-menišulgib ۱۲۹

web-rōd ۱۲۹

weh-ziyān ۱۲۸

wēnāb ۱۲۹

wēs ۱۲۰

wēs-ziyān ۱۲۰

wunš ۱۲۱

wināhīdan, wināh- ۱۲۱

winārdan, winār- ۱۲۹

wirāstan, wirāy- ۱۲۰

wiristār ۱۲۹

wirēg ۱۲۲

wistardān, wistar- ۱۲۲

wišādan, wišāy- ۱۶۰

wišād-dwārišnūh ۱۲۲

wišāp ۱۲۲

wišūd ۱۲۲

wišūdag ۱۲۲

wiyāhānīgib ۱۲۶

wiyōxtan, wiyōz- ۱۲۹

wizārd ۱۲۲

wizārdag wars ۱۲۲

wizārd-wars ۱۲۲

- wixārišn ۱۳۲
 wizurd ۱۳۲
 wōrījārēn ۱۳۱
 wurōyistan, wurōy- ۹۲
 wuzurg ۱۳۲
 wuzurgih ۱۳۲
 «x»
 xānīg ۹۰
 xazer ۱۰۷
 xeim ۹۲
 xeim-kāmagih ۹۲
 xeim-tōhmag ۹۲
 xeim-wisūd ۹۲
 xrad-i-harwisp-āgāh ۱۰۱
 xrad-i-harwispāgāh ۱۰۱
 xrafstar ۱۰۰
 xradraft ۹۹
 xub-wiristār ۹۸
 xuftan, xwāb ۱۰۰
 xurdrui ۹۹
 xuser ۹۷
 xwadā ۹۸
 xwadāy-dušmenih ۹۹
 xwadāyih ۹۸, ۹۹, ۱۲۰
 xwamo ۹۷, ۱۱۶
 xwāndan, xwān- ۱۲۰
 xwānūnistān, xwānīh- ۱۲۰
 xwanirah ۹۶
 xwarāksān ۹۶
 xwarāksānīh ۹۶
 xwardan, xwar- ۱۳۲
 xwarm ۹۶, ۱۱۲
 xwarrah ۱۱۷
 xwarrahōmand ۱۱۷
 xwaršōd ۹۶
 xwarum ۹۶
 xwāstāg ۹۲
 xwāstan, xwāh- ۹۲, ۱۰۹
 xwāstār ۹۲
 xwās ۱۱۰
 xwēdih ۹۵
 xwēdōdah ۹۶
 xwēš ۱۳۲
 xwurdag ۹۷
 «y»
 yasn ۱۲۵
 yasnihā ۱۲۵
 yašt ۱۲۶
 yaistan, yaz- ۱۲۲, ۱۲۶
 yazad ۱۱۵
 yazadān ۱۱۱
 yazih ۱۲۵
 yōxi-friyān ۱۲۲
 «z»
 z ۱۲۵, ۱۵۷
 zadan, zan- ۱۳۷, ۱۲۵
 zādan, zāy- ۱۲۶
 zamān ۱۳۷
 zamestān ۱۲۵
 zamīg ۱۲۲, ۱۲۷
 zan ۱۲۱
 zand ۱۲۶
 zand-i-wahman-yasn ۱۲۶
 zang ۱۲۶
 zanīh ۱۲۸
 zanīn ۱۲۶
 zardaxšt ۱۲۷
 zart ۱۲۵

zarrén ۱۳۵	zöfäyiom ۱۳۶
zén ۱۳۵	zôhr ۱۳۶
zênâwand ۱۳۵	zûr ۱۳۶
zênâhr ۱۳۵	zôl(n) ۱۳۶
zênig ۱۳۵	zrêh ۱۳۶
zîndag ۱۳۷، ۱۳۵	zufr ۱۳۷
zîndagîn ۱۳۵	zûr ۱۳۶
zîstan, zîy- ۱۳۵	zûrgugäyîh ۱۱۱

۲- نامها

این فهرست دربردارنده نامهایی است که در بخش نخست این دفتر آمده است.

ابر مستطیان ۳۷	ا
آرت ۴۶	آبان (ماد) ۱۳، ۳۵
ارجاسپ ۱۲، ۳۲، ۳۸	آبادان ۳۰
آردشیر (کیانی) ۲، ۲، ۲۳	آذربادگان ۲۶
آردشیر بابکان ۲۶، ۲۷	آدرمهر بخت آفرین ۲۴
آردوسور (رودخانه) ۴۳	آدروگ ۱۲، ۳۹
آردیبهشت (ایزد) ۳۱، ۳۵، ۴۳، ۴۴	آذر (ایزد) ۳۵، ۴۶
آرزد ۱۷، ۴۵	آذر اورمزد ۲۴
آرتگ ۱۱، ۳۷	آذربایجان ۲، ۳۸
آروس رزور ۲۸	آذرباد ۲، ۴
آرومیه (قرباجه) ۳۸	آذرباد ماراسپندان / مهراسپندان ۲۳، ۲۶
آروند ۱۴، ۱۶، ۳۷	آفرمهر ۲
اژدهاک ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۶	آسورستان ۱۱
اسکنر ۱۶، ۲۷، ۲۸	آلتایی ۳۲
اسفندارمذ ۴۴	ا
اسفندیار ۲۶	ابن اثیر ۳۰

اسوند ۳۸	بُست ۳۹
اشتاد (ایزد) ۱۵، ۳۵، ۴۲، ۷۵، ~ پس ۲	بستور ۳۹
اشکانان ۲۸، ۲۷	بهره ۳۰
اشم وهو ۳۴، ۱۰	بغان پس ۱۵، ۴۲
افراسیاب ۱۶، ۱۰	بلاش ۴
افغانستان ۳۸	بوم ده ۱۳
البرز ۴۳	بهلمین / دین به ۸، ۹، ۲۶
امرداد (ایزد) ۳۵، ۴۲، ~ پس ۱۵	بهرام (ایزد) ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۴۲
امشاسپند ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۵	بهرام (آتش) ۵، ۶، ۴۴
انوشیروان ۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸	بهرام گور ۲، ۲۸
ایزان ۸، ۹	بهرام در چاوند ۳، ۱۳، ۱۶، ۳۹
اورمزد (ایزد) در غالب صفحات آمده است	بهران ۱۳، ۲۰
اورمزد (ستاره) ۱۱، ۱۳	بهروید ۱۳، ۱۶، ۴۰
اورمزد (نام شخصی) ۲۶، ۳۵	بهمن (ایزد) ۲۶، ۳۵، ۴۳، ۴۴
اوستا ۲۱	بهمن اسفندیاران ۴
اوسگرید ۸	بیوراسپ ۱۸
اهریمن ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۳۵	بپ ۱
اهلداد ۸	پارت ۳۸
اهوار ۳۰	پارس ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۴۸
اهومور ۴۳	پدشخوارگر ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۳۶
ایثا آت برمییده ۱۰	پساخت ۲۶، ۲۷
ایران ۵، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶	پشوتس ۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۴۱
ایران شهر ۵، ۱۰، ۲۲، ۲۸، ۳۶، ۴۱	پت ۵
ایرانویج ۲۲، ۴۵	تازیان / تازی ۸، ۱۲، ۱۸، ۲۶، ۲۷
بابک ۳۰	تبرستان ۱۴
ماد (روز) ۱۳، ۳۵	توک ۸، ۱۲، ۱۸، ۴۳، ۳۸
بهریس ۴۰	تن پسین ۳، ۹، ۳۳
بحث آفرید ۲	توران ۳۶، ۴۱
بروین مهر (آتش) ۱۵، ۱۶، ۲۳	تور بر آفریش ۳، ۲۲، ۲۵
برهم ۷، ۱۰، ۳۱	تیر (ستاره) ۱۱
برشوم ۳۱	تیشتر ۳۵
	تج ۱
	جلماصپ ۳۹
	جشید ۲۳، ۲۵

رامهرمز ۳۰	چهره میان ۲، ۱۴، ۱۵
رستاخیز ۳، ۱۹، ۲۳	چیچست ۱۲، ۳۸، ۳۹
رشن (ایزد) ۱۵، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۴	چینسان ۱۳
روشن ۱۱، ۳۷	چینود ۲۲
روم ۲۸، ۳۷	خ
ری ۳۰	ختل ۸
ز	خرامان ۵، ۱۳، ۲۲، ۳۹، ۴۳
زاسپاد (ایزد) ۲۴	خرچنگ (برج) ۱۲
زرتشت ۳۳	خرداد (ایزد) ۲۵، ۴۲ ~ پس ۱۵ ~ پشت ۲۳
زردشت ۱، ۲، ۴، ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۳۳	خرد همه آگاهی ۲۵
۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۶	خرم دینان ۳۷
زردشتی (دین) ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۳، ۴۴	خرمیر ۳۸
زئیر ۳۹	خسرو ۲، ۲۸
زنگ ۵، ۳۰	خشم (دین) ۱۶، ۲۵، ۳۷
زهر ۱۰، ۱۵، ۳۵	خوار رودبار ۳۷
زس	خوارزم ۲۳
زاسانیان ۲۲، ۴۲، ۴۳	خونیره ۱۷، ۴۵
زام ۱۹، ۴۶	خویدوده ۱۰
سپند ۲۱	د
سپندارمذ ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵	دائینی ۱۵، ۲۵، ۴۲
سپند مینو ۳۰	داد اورمزد ۱۳، ۲۴، ۳۹
سید رزور ۳۸	دادار اورمزد (= داد اورمزد) ۲۲
سپند بیش ۱۲، ۱۴، ۳۸	دادگاه (آتش) ۵، ۱۵، ۲۹
ستودگرنسک ۱	دادی ۲۱
ستوبیسن ۲۱	دارا/دارای داراییان ۲۷، ۲۸
سروش (ایزد) ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۴	درواسپ (ایزد) ۳۸
سروش یشت هلدخت ۲۲	درو ۲۵، ۳۱
سلم ۱۱	دشت میشان ۳۰
سند ۳۷	دماوند (کوه) ۱۸، ۳۶
سودگرنسک ۲۱، ۲۳، ۲۶	دماوند (نام شخصی) ۲۴
سوشیانس ۱۹، ۳۶، ۴۰، ۴۶	دوزخه هماس ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۴۲
سوه ۴۵	دهاک (= ضحاک) ۱۸
سه تخمه (دریاچه) ۱۴، ۴۰	دره
	رام (ایزد) ۳۵

- سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.
- پنهنش ایرانی، (چاپ هکسی از روی نسخه ت. د (۱) تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۹۷۰.
- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست تهران، انتشارات توس، زمستان ۱۳۶۲.
- بهرام پژدو، زرتشت: زرتشت نامه تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۸.
- پوردادود، ابراهیم: خرده اوستا، بهشتی، انتشارات انجمن زرتشتیان ایران.
- و سپهر، به کوشش بهرام فرموش، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تیرماه ۱۳۴۳.
- و پشتهها جلد ۱ و ۲، چاپ دوم تهران، کتابخانه طهوری ۱۳۴۷.
- ناوادی، ج: زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸.
- نفضلی، احمد (مترجم): مینوی خرد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، تهران، سازمان لغت نامه.
- راشد محصل، محمدتقی: فروهر، نشریه سازمان فروهر سال ۱ شماره ۸ و ۹ (دی و بهمن ۱۳۶۲): سال ۲ شماره ۸ و ۹ (تابستان ۱۳۶۳).
- (مترجم): گزیده های زادسپرم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- نجات بخشی در ادیان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ساموئیل، ل. ائی: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷.
- کتاب مقدس انجمن پخش کتب مقدسه ۱۹۷۸.
- مارکوارت، ژوزف: دهرود واونگ، ترجمه داوود منشی زاده تهران انتشارات موقوفات دکتر محمود افشاری زدی (شماره ۲۴) ۱۳۶۸.
- محمدحسین بن خلف تبریزی: برهان فاطم، تصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۲.
- میرفخرائی، مهشید (مترجم) روایت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- هدایت، صادق: زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۲.
- هرمزیدار داراب: روایات، به کوشش مدی، بهشتی، ۱۹۲۲.

ب - به زبانهای اروپایی

- Anklesaria, B.T: *ViCHTAkiñ / Zatsparam* Part I Bombay, 1964.
 ——— *Zand T Vohuman yast* Bombay, 1957.
 Antia, E.K. (ed): *Pāzand Textes*, Bombay, 1909.
 Asana, j: *The Pahlavi texts* Bombay, 1913.
 Baily, H.: *Bulltin of the school of oriental and african studies* IX 1943-1946.
 Bartholomae, C: *Altiranisches Wörterbuch* Berlin 1961.
 Boyce, M: *Handbuch der orientalistik*, vierter Band IRanistik zweiter Abschnitt Literatur Leiden, Brill 1968.
 Darmesteter, j: *Études iranienncs*, Amsterdam, 1971.
 Dhabhar, B.N: *the Pahlavi Rivayat* Bombay, 1943.
 ——— *Khareghat Memorial volume* Bombay 1953.
 Geldner, K.F: *Avesta*, Heiligen Bücher der Parsen, stuttgart, 1895.
 Madan, D.M: *Pahlavi Dinkard* Part II Bombay 1911.
 Messina (ed): *Yātkar, Zamaspi* Roma, 1939.
 Modi, J.j: *jāmaspi*, Pahlavi Pazend and Persian text Bombay 1903.
 Nyberg, H.S: *A Manual of Pahlavi* wiesbaden, 1974.
 Snjana, D.P: *The Dinkard* XV, XVII Bombay 1916, 1922.
 ——— *Nirangistan*, Bombay 1894.
 Tafazzoli, A: *Acta Iranica* 28 Leiden, Brill, 1988.

افزوده‌ها

1. ¹ ² ³ ⁴ ⁵ ⁶ ⁷ ⁸ ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶

†

E

4

5

1. אנליזה - תהליך של ניתוח נתונים וזיהוי תבניות. אנליזה היא תהליך של ניתוח נתונים וזיהוי תבניות. אנליזה היא תהליך של ניתוח נתונים וזיהוי תבניות.

מחזור - כולל פסוקים שונים ופסוקים שונים ופסוקים שונים
הם:

Y | Anil.49 | יאן וואס איז געווען דער פאטער פון אונזערם
| DH.123 | האט זיך געדאווענט צו אונזערע קינדער.

[illegible]

9. א. שמואל וזמן לו פנים פנימא קלויס פסח דא ופסח דא ופסח דא
 לו ופסח דא ופסח דא ופסח דא ופסח דא ופסח דא ופסח דא ופסח דא

1. Anki.50 | תשובה ניתן משפט - לו כל סטאוס חסרמחלל קלומסוס
 50-55 שנה של חסרם (כל סטאוס 50 מל שטח 50-55)

$\frac{1}{\sqrt{\pi}} \int_{-\infty}^{\infty} f(x) e^{-x^2} dx = \dots$

பெரியபுத்தூர் அருள்மேல்வாய் நாயக்கர் கோயிலில் உள்ள கல்வெட்டு

[illegible]

1. 1980 1981 1982 1983 1984 1985 1986 1987 1988 1989 1990 1991 1992 1993 1994 1995 1996 1997 1998 1999 2000 2001 2002 2003 2004 2005 2006 2007 2008 2009 2010 2011 2012 2013 2014 2015 2016 2017 2018 2019 2020 2021 2022 2023 2024 2025 2026 2027 2028 2029 2030 2031 2032 2033 2034 2035 2036 2037 2038 2039 2040 2041 2042 2043 2044 2045 2046 2047 2048 2049 2050 2051 2052 2053 2054 2055 2056 2057 2058 2059 2060 2061 2062 2063 2064 2065 2066 2067 2068 2069 2070 2071 2072 2073 2074 2075 2076 2077 2078 2079 2080 2081 2082 2083 2084 2085 2086 2087 2088 2089 2090 2091 2092 2093 2094 2095 2096 2097 2098 2099 2100 2101 2102 2103 2104 2105 2106 2107 2108 2109 2110 2111 2112 2113 2114 2115 2116 2117 2118 2119 2120 2121 2122 2123 2124 2125 2126 2127 2128 2129 2130 2131 2132 2133 2134 2135 2136 2137 2138 2139 2140 2141 2142 2143 2144 2145 2146 2147 2148 2149 2150 2151 2152 2153 2154 2155 2156 2157 2158 2159 2160 2161 2162 2163 2164 2165 2166 2167 2168 2169 2170 2171 2172 2173 2174 2175 2176 2177 2178 2179 2180 2181 2182 2183 2184 2185 2186 2187 2188 2189 2190 2191 2192 2193 2194 2195 2196 2197 2198 2199 2200 2201 2202 2203 2204 2205 2206 2207 2208 2209 2210 2211 2212 2213 2214 2215 2216 2217 2218 2219 2220 2221 2222 2223 2224 2225 2226 2227 2228 2229 2230 2231 2232 2233 2234 2235 2236 2237 2238 2239 2240 2241 2242 2243 2244 2245 2246 2247 2248 2249 2250 2251 2252 2253 2254 2255 2256 2257 2258 2259 2260 2261 2262 2263 2264 2265 2266 2267 2268 2269 2270 2271 2272 2273 2274 2275 2276 2277 2278 2279 2280 2281 2282 2283 2284 2285 2286 2287 2288 2289 2290 2291 2292 2293 2294 2295 2296 2297 2298 2299 2300 2301 2302 2303 2304 2305 2306 2307 2308 2309 2310 2311 2312 2313 2314 2315 2316 2317 2318 2319 2320 2321 2322 2323 2324 2325 2326 2327 2328 2329 2330 2331 2332 2333 2334 2335 2336 2337 2338 2339 2340 2341 2342 2343 2344 2345 2346 2347 2348 2349 2350 2351 2352 2353 2354 2355 2356 2357 2358 2359 2360 2361 2362 2363 2364 2365 2366 2367 2368 2369 2370 2371 2372 2373 2374 2375 2376 2377 2378 2379 2380 2381 2382 2383 2384 2385 2386 2387 2388

[illegible]

• 1980-81 "100" 1000000

١٧٠٠
 ١٧٠١
 ١٧٠٢
 ١٧٠٣
 ١٧٠٤
 ١٧٠٥
 ١٧٠٦
 ١٧٠٧
 ١٧٠٨
 ١٧٠٩
 ١٧١٠
 ١٧١١
 ١٧١٢
 ١٧١٣
 ١٧١٤
 ١٧١٥
 ١٧١٦
 ١٧١٧
 ١٧١٨
 ١٧١٩
 ١٧٢٠
 ١٧٢١
 ١٧٢٢
 ١٧٢٣
 ١٧٢٤
 ١٧٢٥
 ١٧٢٦
 ١٧٢٧
 ١٧٢٨
 ١٧٢٩
 ١٧٣٠
 ١٧٣١
 ١٧٣٢
 ١٧٣٣
 ١٧٣٤
 ١٧٣٥
 ١٧٣٦
 ١٧٣٧
 ١٧٣٨
 ١٧٣٩
 ١٧٤٠
 ١٧٤١
 ١٧٤٢
 ١٧٤٣
 ١٧٤٤
 ١٧٤٥
 ١٧٤٦
 ١٧٤٧
 ١٧٤٨
 ١٧٤٩
 ١٧٥٠
 ١٧٥١
 ١٧٥٢
 ١٧٥٣
 ١٧٥٤
 ١٧٥٥
 ١٧٥٦
 ١٧٥٧
 ١٧٥٨
 ١٧٥٩
 ١٧٦٠
 ١٧٦١
 ١٧٦٢
 ١٧٦٣
 ١٧٦٤
 ١٧٦٥
 ١٧٦٦
 ١٧٦٧
 ١٧٦٨
 ١٧٦٩
 ١٧٧٠
 ١٧٧١
 ١٧٧٢
 ١٧٧٣
 ١٧٧٤
 ١٧٧٥
 ١٧٧٦
 ١٧٧٧
 ١٧٧٨
 ١٧٧٩
 ١٧٨٠
 ١٧٨١
 ١٧٨٢
 ١٧٨٣
 ١٧٨٤
 ١٧٨٥
 ١٧٨٦
 ١٧٨٧
 ١٧٨٨
 ١٧٨٩
 ١٧٩٠
 ١٧٩١
 ١٧٩٢
 ١٧٩٣
 ١٧٩٤
 ١٧٩٥
 ١٧٩٦
 ١٧٩٧
 ١٧٩٨
 ١٧٩٩
 ١٨٠٠

... ۱۱ ...
... ۲۹ ...

מ'זאגט אז קלערט.



1. אונזערע קלערטער זענען: "אזא" און "עלזא" זענען
מאמע "עלזא" און "אנליס" אונזערע קלערטער זענען "עלזא"
און "אנליס" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
2. אונזערע קלערטער זענען: "אונזערע קלערטער זענען" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
3. <אנליס> | אנליס און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
4. קלערטער זענען: "אזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
5. און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
6. | אנליס און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".
7. און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא"
און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא" און "עלזא".

16. נאך אומקומענדיג צו זיין וואס ער האט געזאגט אין זיין וואונדער.
 17. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.
 18. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.
 19. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.
 20. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.
 21. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.
 22. און ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט אז ער האט געזאגט.

یادداشتها

•

(۱) DH و CC: این عنوان را ندارند (۲) DH: ندارد (۳) DH و Ankl: (نیمه به جای نیمه) DH و Ankl: «در» CC: «dgl zywsnyh» (۵) DH: (نیمه نوشته و سپس خط خورده است و درکناره راست صفحه اول سطر بعد نوشته است: «نیمه» (۶) هر سه نسخه: «نیمه» . Ankl و CC: «نیمه» را بهتر می دانند

۱

(۱) DH و Ankl: «نیمه» CC: «hw'st» (۲) DH و Ankl: «نیمه» CC: «k'syh» انکلساریا نیز این گونه را بهتر می دانند (— ص ۲ یادداشت ۴) (۳) DH: ندارد (۴) CC: 1 (۵) DH افزوده است: «نیمه» DH: «نیمه» در بالای «افزوده است:»، (۶) DH: در آغاز سطر بعد یعنی در اول صفحه ۱۱ آن را تکرار کرده است (۸) DH: «نیمه» (۹) DH: «نیمه» به پیروی از احتمال انکلساریا افزوده شده است: «نیمه» «نیمه» ر ۱ «نیمه» — صفحه ۳ یادداشت ۵: CC: ندارد (۱۱) به سیاق عبارت افزوده شده است: «نیمه» «نیمه» «نیمه» (۱۲) به پیروی از انکلساریا افزوده شده است CC نیز آن را افزوده است (۱۳) DH: «نیمه» Ankl: «نیمه» (۱۴) به پیروی از انکلساریا پس از این واژه افزوده شده است: «نیمه» «نیمه» — ص ۳ یادداشت ۱۱: CC: ندارد (۱۵) DH و Ankl: «نیمه» (۱۶) DH: «نیمه» (۱۷) DH: «نیمه» (۱۸) DH: «نیمه» (۱۹) DH: «نیمه» (۲۰) DH: «نیمه» (۲۱) DH: «نیمه»

۲

(۱) DH : واژه را تکرار کرده است (۲) DH : به پیروی از انکلساریا دو واژه؛ و به پیروی از پیوسته افزوده شده است — ص ۵ یادداشت ؛ CC : ندارد (۳) CC : māhdād ud šābuhr = m'hd'i'nws'hpwhl (۵) DH : (۶) DH : (۷) DH : س.

۳

(۱) DH در کناره راست صفحه نوشته است II یعنی دو فصل نخست را یک فصل گرفته است (۲) DH : (۳) DH : (۴) DH : (۵) DH : یادداشتهای آوانویسی ص ۷۹ یادداشت ۶ ؛ DH و Ankl : (۶) DH : (۷) DH : (۸) CC : ADYN — ص ۸۲ (۹) DH : (۱۰) DH : (۱۱) DH : (۱۲) DH : ندارد. (۱۳) CC : ندارد نیز — ص ۸۲ یادداشت ۴۲ آن. (۱۴) DH : (۱۵) DH : ندارد. (۱۶) DH : (۱۷) K. : (۱۸) Ankl : پس از آن افزوده است به — اورمزد ؛ DH : نیز در بالای سطر به — اورمزد ؛ CC : ندارد. (۱۹) DH : ... سوس. — (۲۰) CC : بر اساس K. افزوده است: ص ۲۱ CC : h'mwdyn (۲۲) K. : به — و بر اساس همین ضبط CC آن را guhārd خوانده است از مصدر guhārdan : بیدار شدن — ص ۲۴۰ زیر guhārdan (۲۳) DH : ندارد. (۲۴) CC : hws'wb. (۲۵) DH : (۲۶) DH : پس از این واژه افزوده است. (۲۷) Ankl : (۲۸) DH : (۲۹) DH : (۳۰) DH : و Ankl : و (۳۱) CC : k'lpwt — یادداشتهای آوانویسی (۳۲) DH : (۳۳) DH و Ankl : ص ۳۱ CC : tār ud tom I : تاریکی و تیرگی... — ص ۱۳۴ (۳۴) DH : (۳۵) DH : (۳۶) DH و Ankl : به — ؛ CC : hwt'yyh (۳۷) K. : (۳۸) DH : پس از این واژه که آخرین واژه صفحه است می افزاید: مردمان (۳۹) DH : به — (۴۰) همه نسخه ها: به — این واژه در آوانویسی payrāyēd : پیراید، خوانده شده است ؛ CC : *pālāyēd : پیالاید با نشانه

ستاره — ص ۱۳۴. ۴۱ DH: ریمید. ۴۲ DH: ندارد. ۴۳ — یادداشت‌های
 آوانویسی. ۴۴ DH: افزوده است. د. ۴۵ DH: رستم. ۴۶ CC: در آوانویسی افزوده
 است — widāxt ص ۱۳۴. ۴۷ DH: ریدین. ۴۸ DH: (سهموی). ۴۹ DH و
 Ankl: ۱؛ انکلساریا افزودن این واژه را پیشنهاد کرده است — یادداشت ۱۵ ص
 ۱۴. ۵۰ DH و Ankl: (سهموی). انکلساریا (سهموی) را پیشنهاد می‌کند —
 یادداشت شماره ۱۶ ص ۱۴. ۵۱ CC: but: بردا — یادداشت‌های بند ۶ ص ۱۸۴.
 DH از این واژه تا واژهٔ مهلا در بخش پایانی بند ۲۷ را ندارد. ۵۲ CC: قنواث
 *aleksandar i kilisāyig را پیشنهاد می‌کند — یادداشت‌های بند ۲۶ ص ۱۸۵.
 ۵۳ DH: از این واژه به بعد را دارد. ۵۴ DH: ندارد. ۵۵ DH: (مهملا). ۵۶ DH:
 (سهموی). ۵۷ عبارت میان دو ستاره به پیروی از انکلساریا افزوده شده است، —
 Ankl: ص ۱۶ یادداشت ۶

۴

(۱ DH: ندارد. ۲ DH: ریمید. ۳ DH: (neren). ۴ CC: بخش پایانی بند را به
 گونهٔ دیگر معنی کرده است آوانویسی او از این بخش چنین است:
 ud xwurdag ud nldom bunlg <ud> nērōg - kār - zanišn <ud>
 pēškār-wiś hēnd
 — ص ۱۳۶، ۸۹ و ۱۵۳. ۵ Ankl: (سهموی): DH: ریمید. ۶ DH: (سهموی). ۷
 DH: ندارد. ۸ DH: (سهموی). ۹ DH و Ankl: ریمید. ۱۰ K: (سهموی). ۱۱
 DH: (سهموی). ۱۲ DH: ندارد. ۱۳ DH: (سهموی). ۱۴ DH: ندارد.
 ۱۵ CC: st'nlk نیز — یادداشت شماره ۱۵. ۱۶ DH: (سهموی). ۱۷ DH: ندارد.
 ۱۸ DH: (سهموی). ۱۹ DH: (سهموی). ۲۰ DH و Ankl: (سهموی). ۲۱ DH: چنین است.
 و Ankl: املاء درست: (مهملا). ۲۲ CC: plypt'lyh و چنین می‌پندارد که حروف
 DH روشن نیست، — ص ۹۰ یادداشت ۹۶. ۲۲ DH: مدول. ۲۳ DH: (سهموی).
 ۲۴ DH: ندارد. ۲۵ DH: ندارد. ۲۶ برای این واژه — یادداشت شماره

بجسمه: DH(۱۰۴)؛ به: DH(۱۰۵)؛ ب: DH(۱۰۶)؛ ندارد: DH(۱۰۷)؛ هردو مورد را: ندارد: DH(۱۰۸)؛ به: DH(۱۰۹)؛ ندارد: DH(۱۱۰)؛ به: DH(۱۱۱)؛ ندارد: DH(۱۱۲)؛ قطره: CC(۱۱۳)؛ hangadih: DH(۱۱۴)؛ ندارد: DH(۱۱۵)؛ و: DH(۱۱۶)؛ ندارد: DH(۱۱۷)؛ هردو مورد را: ندارد: DH(۱۱۸)؛ به: DH(۱۱۹)؛ هردو مورد را: ندارد: DH(۱۲۰)؛ می افزاید: به: در پایان صفحه ۱۱۹ که نشان می دهد صفحه بعد با این واژه آغاز می شود و نوعی صفحه گذاری است که در موارد دیگر نیز هست: DH(۱۲۱)؛ ظاهراً...: CC(۱۲۲)؛ xwān: DH(۱۲۳)؛ ۱۳۹: DH(۱۲۴)؛ به: DH(۱۲۵)؛ ندارد: DH(۱۲۶)؛ ندارد: DH(۱۲۷)؛ به: DH(۱۲۸)؛ ندارد: DH(۱۲۹)؛ DH(۱۳۰)؛ ندارد: DH(۱۳۱)؛ به: DH(۱۳۲)؛ به: DH(۱۳۳)؛ هردو مورد: و: .

۵

(۱) DH: ندارد. (۲) DH: به: DH(۳)؛ به: DH(۴)؛ به: DH(۵)؛ DH: هر سه مورد را: ندارد. (۶) DH: و: DH(۷)؛ ندارد: DH(۸)؛ ندارد: DH(۹)؛ CC عبارت را چنین خوانده است (ص ۱۴۰):

... yašt - waž <ud> srūd gāhān *būd hē

(۱۰) DH: به: DH(۱۱)؛ به: DH(۱۲)؛ می افزاید: DH(۱۳)؛ ندارد: DH(۱۴)؛ DH: ندارد. (۱۵) DH: به: DH(۱۶)؛ به: DH(۱۷)؛ و: DH(۱۸)؛ واژه را CC stahm خوانده است (ص ۱۴۰، ۱۴۱)؛ DH(۱۴۰)؛ به: DH(۱۴۱)؛ ندارد: DH(۱۴۲)؛ DH(۱۴۳)؛ در کنار این سطر در سمت راست افزوده است: III.

۶

(۱) DH: ندارد. (۲) DH: ۱- DH(۳)؛ به: DH(۴)؛ ندارد: DH(۵)؛ ندارد: DH(۶)؛ DH: به: DH(۷)؛ ندارد: DH(۸)؛ DH(۹)؛ ۱۱- DH(۱۰)؛ CC عبارت را چنین خوانده است:

